totfim

هذا کتاب اربعین سبزواری
مشهور بمیرلوحی ملقب
بالمطهر المتخلص بالتقی

از کتبهای احقر محمد الحسینی [illegible]

فقد تیمنت بالبرکة

[illegible]

M Mss 356

totfim

Coll 1147 Box 51

مطالعهٔ این کتاب امروز رغبت دو چیز
یکی انصاف و دیگری تمیز اگر کسی از یکی
ازین دو نیکو صفت خالی باشد نموده
این کتاب ناوسنم است و ظاهر است که
انصاف و تمیز در عالم بسیار کم
والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف حججه محمد وآله
اجمعين اما بعد چنين گويد محتاج رحمت حضرت باري محمد بن محمد
لوحي الحسيني الموسوي السبزواري الملقب بالمطهر والمتخلص بالنقي
كه بر ضمير منير ارباب دانش واصحاب بينش مخفي نيست كه حديث
من حفظ على امتي اربعين حديثا مما يحتاجون اليه في امر دينهم بعثه الله
عز وجل يوم القيمة فقيها عالما از احاديث مشهوره مستفيضه وبزعم بعض
فايده
علماء از اخبار متواتره است ليكن علماي خاصه وعامه در مصنفات و
خود بعضي از آنرا بعبارات مختلفه ثبت وضبط نموده اند جمعي از راويان و
نا قلان مخالف بجاى على امتي عن امتي ذكر كرده اند ودر كتاب عيون
اخبار الرضا چنانكه در باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من الاخبار المجموعة
مسطور است من امتي مذكور است وسيد عظيم الشان حسن بن حمزه علوي

طبري عليه الرحمه كه بمرعش ملقب است وجماعتي از سادات كه هر يك از ايشان را مرعشي
ميكويند باو منسوب اند در كتاب الغيبة بسند صحيح عالي از حضرت امام حسن عسكري
عليه السلام وآنجناب از حضرت رسول مكي مدني صلوات الله عليه وآله لامتي
روايت نموده وظاهر اينست كه حرف علي ومن وعن كه در روايات مذكوره بر
سر لفظ امتي در آمده تمام بمعني لام باشد كه سيد مذكور نقل فرموده پس معني
حديث اين خواهد بود كه هر كس نكاه دارد ومحافظت نمايد از براي امت
من چهل حديث از احاديثي كه ايشان محتاج ومفتقر باشند بآن در امر دين
خود بر مي انكيزد حضرت الله تعالى كه موصوف است بعزّ وجلال اورا در روز قيامت
فقيه وعالم وجمعي از علما درين حديث بشارت انما بجاي فيما يحتاجون اليه فيما ينفعهم
روايت كرده اند چنانكه شيخ ما شيخ بهاء الملة والدين محمد عاملي غفر الله له نيز
در كتاب اربعين فرموده كه وفي بعض الروايات فيما ينفعهم في امر دينهم
وفي بعضها اربعين حديثا ينتفعون بها من غير تقييد بامر الدين وچند
تن از دانشمندان شيعه وسني كه منسوب به بيهق بوده اند در كتب خود
بجاي عبارت بعثه الله لفظ يحشره الله ايراد نموده اند وسعد بن ابراهيم

بن علی اردبیلی که از فضلای علمای مخالفین است در اربعینش میگوید گفت

سمعت من كثير من مشايخ الحديث ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من حفظ

على امتي اربعين حديثا بعثه الله تعالى يوم القيمة فقيها عالما ومن روى عني

اربعين حديثا كنت شفيعا له يوم القيمة ترجمه اوایل این حدیث مذکور گشت معنی

باقیش اینست که هر کس روایت کند از من چهل حدیث من شفیعم اورا در روز

قیامت و بعد از نقل حدیث مزبور سعد بن ابراهیم مذکور میگوید که من حفظ

کردم از احادیث آنچه خدا خواست و نمیدانستم که رسول الله بکدام احادیث

اشاره کرده است تا زمانی که ملاقات کردم با دحیة بن خلیفه کلبی و ازو

پرسیدم او در جواب گفت که مراد احادیث وارده است در حق اهل البیت

علیهم السلام و روایت کرد دحیه مذکور از احمد بن حنبل که او گفت کسی را

نمیدانم و نمیشناسم که در زمان شافعی باشد و منتا و عظیمتر باشد بر

اسلام از شافعی و من در میخواهم از خدای تعالی ذر وقتهای نماز خود که بیامرزد

اورا از آن وقتی که ازو شنیده ام که گفتا داده حضرت رسول از این اربعین در

حدیث مذکور است چهل حدیثی است که در مناقب اهل بیت خود فرموده

دارند

باشد بعد از ان احمد بن حنبل کفت که من با خود میکفتم که از کجا بصحت پیوست نزد شافعی
که مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله از این اربعین مناقب ائمه طاهرین است پس پیغمبر را در
خواب دیدم که کفت ای احمد در قول ابن ادریس یعنی شافعی شک مدار پس هر کاه
شافعی و احمد بن حنبل که از ائمه اربعه نواصب اند باین معنی قایل باشند که هر کس چهل
حدیث از احادیث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در مناقب ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین باشد محافظت نماید برانگیخته میشود در روز قیامت
از فقیهان و عالمان و محشور میشود با جماعتی که سیاهی دوات ایشان فضیلت
دارد بر خون شهیدان و هر که چهل حدیث روایت کند که در شان آن بزرکواران
ملک منان وارد باشد در روز قیامت از شفاعت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بهره مند میکردد البته دوستان و محبان امیر مؤمنان را درین هیچ
شک و شبهه نخواهد بود شعر واوضح حجة عند البرایا اذا کان الشهود
هو الخصوم وبسیار کسی از مخالفین ائمه معصومین علیهم السلام درین معنی
با ایشان اتفاق نموده اند و با کمال بی انصافی که دارند درین باب چند مرحله
از مراحل انصاف پیموده اند بالجمله در روایت حدیث مذکور طرق مختلفه و اسانید

متنوعه که در کتب معتبره بنظر این ذرهٔ احقر رسیده و از مشایخ خویش رحمهم الله
تعالی شنیده اگر همه مسطور گردد سخن بسرحد اطناب خواهد کشید و باعث ملال
قاریان و مستمعان خواهد گردید و ظاهر است که هیچکس از شیعیان امام متقیان
شک ندارد درین که شناختن و دوست داشتن ائمه طاهرین علیهم السلام
و مطلع بودن بر فضایل و مناقب ایشان از امور دین است و کل امت سید پیغمبران بلکه
تمامی عالمیان محتاجند بآن و منتفع میگردند از آن و بهر عبادتی که منقولست حدیث
مذکور راجع است بمعنی مسطور لهذا اولا بعنی که این ضعیف جمع کردن آن اقدام
نمود چهل حدیثی بود که موسوم است بزاد العقبی فی مناقب الائمة الاوصیاء و
آنرا ذخیرهٔ معاد و واسطهٔ امیدواری فی یوم التناد کرداند و با آنکه آنکتاب
از مناقب و فضایل و خصایص و خصایل حضرت خاتم الاوصیا علیه التحیة
والثنا خالی نیست میخواست که بحفظ و تالیف و ترتیب و تصنیف رساله
جداگانه در صفات و سمات و براهین و معجزات و احوال خجسته مال آن
برگزیدهٔ ملک متعال پردازد که قلوب بی عیوب محبان خاندان از مطالعه
و خواندن و شنیدن آن شادمان سازد و آنها از عوام که از معرفت و رفعت

ابن

مرتبت آن امام عالی مقام بی بهره و بیخبر اند تا بجدی که آنحضرت را کفش بان بعضی

از ملایان میشمارند آنجناب را بشناسند و بر علو پایه و سمو درجهٔ آنسرور واقف

شوند تا مردن ایشان مردن جاهلیت نباشد زیرا که مشهور بلکه متواتر است

که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که مَن مات ولم یعرف امام زمانِهِ

فقد مات مِیتةً جاهلیّةً یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد

مردن او مردن جاهلیت است یعنی حکم آن دارد که اسلام و زمان اسلام را

درنیافته و در شمار آنکسانیست که کافر مرده اند علایق و عوایق روزگار

و مصایب و نوایب دهر نا پایدار هجوم آورده آن اراده در حیز تاخیر افتاد

تا درین ایام شریفه بعضی از خواص و عوام شیعه از غیبت و رجعت آن شاه

بارگاه امامت و خلافت علیه السلام سؤال نمودند و در مقام تحقیق بعضی

از گفتگوهای حضرت افادت و افاضت پناه صدرنشین صُفّهٔ معلّی

و مدرسی ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی بن ملا مجلسی در آمدند چون

ملای مذکور کتابی در رجعت قلمی ساخته و بسیاری از مردمان ایمانا فرم

و مشاجره انداخته و جمعی از صلحای مؤمنین التماس داشتند بلکه حروف

اقتراح بر رقاع الحاج مینکاشتند که این مستغرق بحر اضطراب چند کلمه

درین باب از مخزون خاطر فاطر یا بطون سواد دفاتر بدستیاری خامه وخضاض

بریاض بیاض رساند وچون موانع بسیار بود این شکسته در اقدام بآن امر

خطیر مینمود از آنجمله یکی آنست که این حقیر تهی دست وفقیر است وحکما

گفته اند مرد بی مال ومفلس حال بوقت گفتار اگرچه در فشاند عوام بیهوده

گویش خوانند وفضایل او را برذایل حمل کنند بلکه زشترین خصایل دانند

وتوانگر هرچند که از هنر خالی باشد مرتبه اش را عالی دارند واگر سخنی بیوجه

گوید آنرا بصد تاویل وتعلیل نیکو وشایسته سازند وعیوبش را خوب

وقبایحش مرغوب شناسند وقالوا فی هذا المقام تاکیدا للمرام شعر ان تعلق

الموسر فی مجلس قیل له یرحمك الله لو عطس المعسر فی محفل سب وقیل

فیه ما ساه پس هرگاه توانگر نادان حرفش نزد مردمان معتبر باشد اگر در کسی ثروت

بیند وفضیلت گمان کنند بطریق اولی حرفش نزد ایشان مصراع بلند مرتبه

باعتبار خواهد بود ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام خصوصا

وقتی که عوام بآنطور موسری گرویده باشند واز مثل این فقیر معسری

بس

بسبب حق گفتن رمیده باشند مشکل می‌نماید که گفتار این بی مقدار را اعتبار نمایند و

التفات بتألیف این ضعیف کنند عرفا گفته اند عوام بهر کس مایل شوند هر نادرستی

که گوید و کند بآن قایل شوند و از هر کس اعراض کنند هر چه گوید و کند برو اعتراض

کنند و این شکسته درین معنی گفته شعر اذا مال العوام الی خطیب ؛ فکلّ سخیف

قال قیل لطیف ؛ و من رغبوا عنه کلّ لطیف ؛ روی قالوا هو قول سخیف ؛

مؤیّد این حال و مصداق این مقال آنکه عوام چون مدح و ثنای ابو مسلم مروزی

و حلّاج ساحر کافر شقی از پدر دانشور حضرت آخوند یعنی از ملّا محمّد تقی بن ملّا

مجلسی مکرّر استماع نموده بودند وقتی که برخلاف آن از این ناتوان شنیدند

شمشیرهای کین از غلاف اعتساف کشیدند و قصد قتل این ضعیف نمودند

پوشیده نیست که این فقیر بسبب آن دو کلمهٔ حق که بگفتن آن مبتلا شده

بود از اشرار و جهّال روزگار چه آزارها دیده و معلوم است که عوام بمرتبه

مایل بحالات و کمالات ملّای مذکور بودند که بعد از فوت او حضرت

صاحب الزّمان را گفتند بان او میشمردند و محجر براستر او می بستند و تابوتش

را شکستند و از برای تیمّن و تبرّک ریزهای آنرا بجای تعویذ بر بازو بستند

ومردی بنّای اردستانی علی رضا نام از غایت تعصّب وجهل ونادانی میگفت که
در زمانی که آخند ملّا محمّد تقی از مکّه مراجعت نمود ووتن در رکابش می آمدند
واز آخند مسئلها میپرسیدند وهرچند آخند عنان میکشید ومبالغه مینمود
که شما توقّف نمایید یا پیشتر بروید که راضی باین رکابداری نیستم ایشان میگفتند
میخواهیم این شرف حاصل کنیم واستدعا داریم که مارا از ادراک این سعادت
محروم نسازی ودر حلّ مسائلی که بر ما مشکل است ما را بنوازی بعد از آنکه
آخند دید که بهیچوجه دست از رکاب او نمیدارند ورکابداری او موجب
افتخار میشمارند از یشان پرسید که شما کیستید یکی از یشان گفت من حسین
بن علی بن ابی طالبم ودیگری گفت من صاحب الزمانم تا آخر خرافاتهای عوام
کالانعام درین باب بسیار است وافترای ایشان بر ائمّه معصومین علیهم
السّلام بیشمار وذکر همه آن موجب اطناب واکثار وچون این کمترین
بسبب غیرت دین خواست که علوّ درجه وسموّ مرتبه حضرت خاتم
الاوصیا را بر ایشان ظاهر سازد تا امام زمان را بشناسند وآن مزخرفات
در هم نتراشند بر عناد وعصیان افزودند وبافترا وبهتان زبان

کشودند

کشودند که آخند ما را امیر لوحی ملا بیشم الدین کفته و درین باب محض تمام میکردند

و از کمال جهلی که داشتند پنداشتند که بآن اتهام این مبتلای آلام را خواهند سوخت و

بعد انان بر در و دیوار و بام کنام خود چراغها خواهند افروخت و حنا خواهند مالید

بر پا و دست و شهر را آیین خواهند بست و پر ظاهر است که میلی که عوام اصفهانرا

باخند من بود نسبت با ولادش افزود و اکثر رتبه فرزندانرا از مرتبه پدر

بلندتر میدانند و در اعلمیت و افضلیت صاحب کتاب مسفور بر والد

مذکور شک ندارند پس هرگاه عوام بملای متوفی و ملازادهای مقتدا

تا باین مرتبه مایل باشند که آنکسی را که وجود فایض الجودش واسطه بقای

جهان و سبب ثبات زمین و گردش آسمانست چنانکه مبین و مبرهن

کردد انشاء الله تعالی از خادمان ایشان شناسند کجا کسی را یارای آن

خواهد بود که آن طور کسانرا نصیحتی کند یا غلطی یکی از یشان نسبت دهد

و مشخص است که در میان عوام صاحب انصاف و تمیز بسیار کم است و

مدار ایشان بر تعصب و ستم است و نظر بر دهن هم دارند و در امور

تابع هم میشوند و اکثر ظاهر بینانند و بیگانه از قواعد اسلام و ایمانند

ومشهور است که جناب مرحمت و مغفرت مآب ملا خزانی که از فصحای شعرا و از
مشاهیر مادحین حضرت شاه اولیاست در تجمل و زینت تن و کوشش در
آرایش بدن مبالغهٔ بحد مینموده و در زمان سیر در کوچه و بازار بر مرکب
رهوار سوار میشده و با شاطر و رکابدار و متابعان بسیار تردد میفرموده
وقتی عالم ربانی یعنی محقق ثانی مؤید بتایید حضرت ذی الجلال شیخ علی
بن عبد العال علیه رحمة الله الملک المتعال بملای مشار الیه میگوید
که حضرت مولانا خود میدانید که مولای ما و شما جامه مرقع میپوشیده
و در لبس قمیص با غلام خود قنبر رعایت جانب تسویه میفرموده و
کمان نبری که مراد من ازین سخن آنست که پوشیدن البسهٔ فاخره روا نیست
حاشا مطلب تحقیق است که آیا انحد در گذرانیدن زیور و زینت و تشبه
باهل تجبر و حشمت برای چیست ملای موی الیه در جواب شیخ عالی جناب
میگوید که این بجهت دفع شماتت دشمان خدا و اعتبار در نظر مردمان دنیا
نابیناست و بدیههً این دو بیت را از خاطر عاطر بزبان بلاغت نشان میرساند
بران صدر نشین محافل معارف میخواند نظم خلق ظاهربین اگر بینند بشمین جامه ام
میخوانند

مینمایدم که باب ساربان آمده ؛ با عصای نقره و باکش وفش هرجا روم ؛ میجهند از

جا که مولانا خزانی آمده ؛ و در اینکه رسم و عادت اکثر جهانیان این بوده که بظاهر

نگرند و در امور تابع یکدیگر شوند شکی نیست و دلیل برین مطلب حکایت شیخ

محمد علی مشهدی و عبدالله متبحرین عاقل را کافیست در واقع در اصفهان افضل

واعبد واعلم وازهد از شیخ محمد علی مذکور ابا کسی نبود آن میلی که عوام باو

کردند بکدام یک از علما و فضلا و زهاد و عباد عصر کرده بودند جمعی از اهل

خبرت که بر حال آن پیشاهنگ قافله ضلالت اطلاع دارند میدانند که مدتی

آن مخرب دین بافترا زدن بر خدا و مصطفی و ائمه معصومین علیهم

السلام بود و در مسجد بغنا و سرود اشتغال مینمود و با آنکه جمعی کثیر از عدول و

مؤمنین و ثقات اهل دین محضر در کفرش قلمی نمودند یکی از فریفته شدگان او

برنگشت بلکه رغبت ایشان بآن شیطان آدمیان بعد از اتمام محضر زیاده گشت

عوام را چکار با قول علمای دین دار و محض است نظر ایشان بر قطار شتر و

طویله اسب و استر است بیت چه توان کرد تا جهان بوده ؛ این طریق جهانیان بوده

انواع آزار بنوح پیغمبر عم میرسانیدند و بگوساله سامری میگرویدند حبیب خدا را

بجنون وشاعري ودروغگوي وساحري نسبت میدادند وسرد رقدم مُسیلمه

کذاب مینهادند بیت چکنم دیدهٔ جهان کوراست چون زیم گوش روزگار

کراست شکر و قند را رواجی نیست روز بازار شلغم وکزراست وچون

دیدند اهل روزگار که ملای مکار بایکی از عامیان کج سلیقه کج رفتار

میل بعبدالله متیمن نمود و آنملعون ساخته کفر گفتار را که کمتراست از جیفه

مردار واز سگ کافرتتار بولایت وقطبیت ستود عوام کالانعام فریب

خوردند و آنطور بدبخت فاسد عقیدهٔ محیلی را از اولیا شمردند بیت

چه توان کرد قحط انسانست عرصهٔ دهر پر زگاو خراست خر وگوهر شناختن هیهات

پیش خرگاه وجو به از گهراست خر بتعلیم میشود انسان لا انسم خرك همیشه خراست

هرکه دنیا خواهد میباید سالوسی ودکانداری وعام فریبی ومکاری پیشه کند

هر هوشمند که خواهد که بر حال آن شیخ شیطان صفت مطلع شود کتاب نصیحة

الکرام وفضیحة اللئام راکه حضرت افادت وافاضت پناه یگانهٔ ایام محمد بن نظام

الدین محمد المشهور بعصام از کتاب جناب عدالت ماب مؤید بتاییدات حضرت

قادر غافر ملا محمد طاهر انتخاب نموده وبران چیزی چند افزوده مطالعه

برآن

نماید واگر خواهد که آن متنبّی ملحد را بشناسد رساله ارداء العاقلین واخزاء

المجانین که این کمترین نوشته بنظر در آورد مجملا از عوام کالانعام متوقّع تمیز

بودن از حنظل حلاوت عسل چشم داشتن و بنرگان خار درودن و بخفّاش

آفتاب نمودن و بغربال آب پیمودنست لهذا دنوشتن این رساله اهمال

میورزید تا در شب چهاردهم ماه شعبان سال هزار و هشتاد و یکم خوابی دید

که در اوایل روزی که متصلّ بآن شب بود بتاویل آن رسید و بنوشتن این

رساله مامور گردید پس بحفظ چهل حدیث که بیشتر در نظر داشت پرداخت

و بر خود لازم ساخت که مهما امکن هر حدیثی را که فضل بن شاذان علیه

الرّحمة والغفران در روایت آن منفرد باشد و مؤیّدات آن حدیث را نباشد نقل

نماید و باید که ناظر و مطالع و قاری و سامع این رساله بدانند که درین اوراق

اگر جایی بر خلاف ملایمت حرفی گذرد این کمترین در آن معذورست زیرا که

بآن ماموراست و نیز باید دانست که درین مختصر هرجا که آخند مرحوم مذکور گردد

مراد ملّا محمّد تقی بن ملّا مجلسی و هرگاه حضرت آخند قلمی شود مطلب فرزند

ارجمندش ملّا محمّد باقر خواهد بود و این اربعین را کفایة المهتدی فی معرفة

المهدی موسوم کردانید والتوکل علی الله الملک المجید **الحدیث الاول**

قال الشیخ الکامل العادل العابد الزاهد المتکلم الخبیر الفقیه النحریر النبیل

الجلیل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخلیل برّد الله مضجعه وجعل فی الفردوس

الی الائمة الطاهرین مرجعه فی کتابه الموسوم باثبات الرجعة حدثنا محمد

بن اسماعیل بن بزیع رضی الله عنه قال حدثنا حماد بن عیسی قال حدثنا ابرهیم

بن عمر الیمانی قال حدثنا ابان بن ابی عیاش قال حدثنا سلیم بن قیس الهلالی قال

قلت لامیر المؤمنین علیه السلام انی سمعت من سلمان والمقداد وابی ذر

شیئا تفسیر القرآن والاحادیث عن النبی صلی الله علیه وآله متعمدین

وانتم تخالفونهم فیها وتزعمون ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون

علی الله ورسوله صلی الله علیه وآله متعمدین ویفسرون القرآن بارائهم

قال فقال علی علیه السلام قد سئلت فافهم الجواب ان فی ایدی

الناس حقا وباطلا وصدقا وکذبا وناسخا ومنسوخا وخاصا وعاما

ومحکما ومتشابها وتحفظا وتوهما وقد کذب علی رسول الله صلی الله

علیه وآله فی عهده حتی قام خطیبا فقال ایها الناس قد کثرت الکذب

علی فهمی

علي فمن كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار ثم كذب عليه من بعده اكثر مما كذب
عليه في زمانه وانما اتاكم الحديث من اربعة ليس لهم خامس رجل منافق مظهر
للايمان متصنع بالاسلام لا يتأثم ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله صلى الله
عليه وآله متعمدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه ولم يصدقوه
ولكنهم قالوا هذا رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله رآه وسمع
منه فأخذوا عنه وهم لا يعرفون حاله وقد اخبر الله عن المنافقين بما اخبر ووصفهم
بما وصف فقال عز وجل فاذا رأيتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع
لقولهم كانهم خشب مسندة ثم تقربوا بعده الى الائمة الضالة والدعاة
الى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على رقاب الناس
واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصمه الله تعالى فهذا
احد الاربعة ورجل آخر سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا ولم يحفظه
على وجهه ووهم فيه ولم يتعمد كذبا فهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه
ويقول انا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله فلو علم المسلمون انه
وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه

وآله شيئاً أمر به ثم نهى عنه أو سمعه نهى عن شيء ثم أمر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه
ولم يعلم الناسخ فلو علم أنه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه
منسوخ لرفضوه ورجل رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله وهو مبغض
للكذب خوفاً من الله تعالى وتعظيماً لرسوله صلى الله عليه وآله لم ينس بل حفظ
ما سمع على وجهه فجاء به لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ والمنسوخ
فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ ويعلم أن أمر النبي صلى الله كأمر القرآن وفيه كما في القرآن
ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد كان يكون من رسول الله صلى الله
عليه وآله الكلام له وجهان كلام عام وكلام خاص مثل القرآن قال الله تبارك وتعالى
ما آتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا فاشتبه على من لم يعرف ولم يدر ما
عنى الله به ورسوله صلى الله عليه وآله وليس كل أصحاب رسول الله صلى الله عليه
وآله كان يسئله عن الشيء وكل من يسئله عن الشيء فيفهم وكل من يفهم يستحفظ
وقد كان فيهم قوم لم يسئلوه عن شيء قط وكانوا يحبون أن يجيء الأعرابي الطاري
أو غيره فيسأل رسول الله صلى الله عليه وآله وهم يستمعون وكنت أدخل عليه
صلى الله عليه وآله في كل يوم دخلة وفي كل ليلة دخلة فيخليني فيها يجيبني بما أسئل

ولاد و د

وادور معه حيث ما دار قد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انه لم يصنع ذلك

باحد من الناس غيري وربما كان ياتيني رسول الله صلى الله عليه وآله في بيتي كنت و

اذا دخلت عليه في بعض منازله اخلاني واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا

اتاني للخلوة لم يقم عني فاطمة ولا احدا من بني وكنت اذا سالته اجابني واذا

سكت ونفدت مسائلي ابتداني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله آية من

القرآن الا اقرانيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تاويلها وتفسيرها وناسخها

ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها وظهرها وبطنها ودعا الله

ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله ولا علما املاه

علي وما ترك شيئا علمه الله من حلال او حرام او امر او نهي وطاعة او معصية

او شيء كان او يكون ولا كتاب منزل على احد من قبله الا علمنيه وحفظته فلم

انس حرفا واحدا منها وكان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اخبرني بذلك

كله وضع يده على صدري ودعا الله لي ان يملا قلبي علما وفهما وحكما ونورا وكان

يقول اللهم علمه واحفظه ولا تنسه شيئا مما اخبرته وعلمته فقلت له ذات

يوم بابي انت وامي يا رسول الله منذ دعوت الله بما دعوت لم انس شيئا ولم يفتني

شيء مما علمتني وكلما علمتني كتبته افتخوف علي النسيان فقال يا اخي لست اتخوف
عليك النسيان اني احب ان ادعو لك وقد اخبرني الله تعالى انه قد اجابني فيك وفي
شركائك الذين قرن الله عز وجل طاعتهم بطاعتي وقال فيهم يا ايها الذين
آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم قلت من هم يا رسول الله
قال الذين هم الاوصياء بعدي والذين لا يضرهم خذلان من خذلهم وهم مع القرآن
والقرآن معهم لا يفارقونه ولا يفارقهم حتى يردوا علي الحوض بهم ينتصرون امتي
وبهم يمطرون وبهم يدفع البلاء وبهم يستجاب الدعاء قلت سمهم لي يا رسول الله
قال انت يا علي اولهم ثم ابني هذا ووضع يده على راس الحسن ثم ابني هذا ووضع
يده على راس الحسين ثم سميك ابنه علي زين العابدين وسيولد في زمانك يا اخي
فاقرأه مني السلام ثم ابنه محمد الباقر باقر علمي وخازن وحي الله تعالى ثم ابنه
جعفر الصادق ثم ابنه موسى الكاظم ثم ابنه علي الرضا ثم ابنه محمد التقي
ثم ابنه علي النقي ثم ابنه الحسن الزكي ثم ابنه الحجة القايم خاتم اوصيائي
وخلفائي والمنتقم من اعدائي الذي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت
جورا وظلما ثم قال امير المؤمنين عليه السلام والله اني لاعرفه يا سليم

حين يبايع بين الركنين والمقام واعرف اسماء انصاره واعرف قبايلهم قال محمد

بن اسمعيل ثم قال حماد بن عيسى قد ذكرت هذا الحديث عند مولاي ابي عبد الله

عليه السلام فبكى وقال قد صدق سليم فقد روى لي هذا الحديث ابي عن ابيه

علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عليهم السلام انه قال قد سمعت

هذا الحديث عن ابي امير المؤمنين عليه السلام حين سأله سليم بن قيس

شيخ مذكور عليه رحمت الله الملك الغفور در كتاب مزبور

باين سند از خلل خالي كه في الحقيقه سنديست صحيح عالي روايت ميكند از سليم بن

قيس هلالي كه او گفت گفتم بحضرت امير المؤمنين عليه السلام كه من شنيدم از سلمان

فارسي ومقداد وابي ذر چيزي از تفسير قرآن واحاديث پيغمبر صلى الله عليه

وآله غير آنچه در دستهاي مردمانست بعد از ان شنيدم از شما تصديق

آنچه شنيده بودم آنرا از ايشان وديدم در دستهاي مردمان چيزهاي

بسيار از تفسير قرآن واز احاديث منقوله از پيغمبر صلى الله عليه وآله وحال

آنكه شما خلاف مينماييد ايشانرا در ان وزعم شما آنست كه كل آن باطل است

آيا مردمانرا برين وجه ديده ورد انسته ايد كه دروغ به بندند بر خدا ورسول

و رسول او صلی الله علیه و آله از روی عمد و تفسیر کند قرآن را برایها و اندیشهای خود
راوی میگوید که پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که سؤال کردی پس بفهم
جواب را بدرستی که آنچه در دستهای مردمانست از تفسیر و حدیث همه حق نیست
و تمام باطل هم نیست بلکه بعضی حق است و بعضی باطل و بعضی راست و بعضی دروغ
و بعضی ناسخ است و بعضی منسوخ و بعضی خاص است و بعضی عام و بعضی محکم است
و بعضی متشابه و بعضی محفوظ است و بعضی موهوم و بتحقیق که در عهد پیغمبر
صلی الله علیه و آله دروغ بستند بران سرور تا بحدی که آنحضرت برخواست بخطبه
خواندن و فرمود که ای مردمان بدرستی که بسیار شد دروغ بستن بر من پس
هرکس دروغ به بندد بر من از روی دانستگی و عمد پس میباید که جای بودن خود را
در جهنم مقرر و معین سازد پس بعد از رحلت آنحضرت دروغ بستند ارباب
نفاق و شقاوت بران برگزیده حضرت عزت بیشتر از آنچه در زمان حیاتش
بر او بسته بودند و چنین نیست که می آید و میرسد حدیث بشما از چهار کس و
راویان حدیث بر چهار قسم میباشند که پنجم نیست ایشانرا اول مردیست از اهل
نفاق که مظهر ایمان و متصنع باسلام است یعنی اظهار ایمان میکند و اسلام را

دو خود

بر خودی بندد و گناه کار نمیدانند خود را در انکه افترا زنند و دروغ به بندد بر رسول خدا صلی الله

و آله اگر مردمان میدانستند که او منافق و دروغ گوی است قبول نمیکردند از و قول او را و

تصدیق نمینمودند او را و لیکن گفتند که این مردیست از اصحاب رسول الله صلی الله علیه

و آله او را دیده و ازو شنیده و حال انکه نمیدانند حال او را و بتحقیق که خبر داد حضرت

الله تعالی از حال منافقین بانچه خبر داد و وصف کرد ایشانرا بانچه وصف کرد پس فرمود

حضرت معبود که فاذا رایتهم تعجبك اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم

خشب مسندة پس نزدیکی جستند آن منافقان دروغگوی بعد از وفات پیغمبر صلی الله

علیه و آله با امامانی که گمراهانند و دعوت کنندگان باتش سوزانند بسبب دروغ

و کذب و بهتان پس متولی اعمال ساختند و والی و حاکم کردانیدند آن بدبختانرا و

ایشان را بر گردنهای مردمان بار کردند یعنی مسلط نمودند ایشانرا بر مردمان و خوردند

دنیا را بوسیله ایشان یعنی تصرف در دنیا بهم رسانیدند بسبب ایشان و جز این نیست

که مردمان با ملوك اند و با دنیا یعنی ملوك را تابع اند و بدنیا مایل اند مگر کسی که خدای تعالی

او را از میل بملوك و محبت دنیا نگاه دارد و این راوی منافق کاذب مایل بدنیا یکیست

از آن چهار راویان حدیث حضرت مصطفی صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء و الاوصیا

دویم ازیشان مردیست که شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را اما
بران وجهی که شنیده است حفظ نکرده است و دران گمانی کرده و در خاطرش توهمی راه
یافته و تعمد در کذب نموده و دانسته دروغ بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبته
نبسته بلکه گمان برده که درست یاد گرفته و پنداشته که نیک محافظت آن نموده
و آن حدیث در دست او ست و عمل بمضمون آن مینماید و آنرا روایت میکند و میگوید
آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام پس اگر مسلمانان بدانند که او گمان غلطی
کرده از وی نپذیرند و روایتش را قبول نمیکنند و اگر خود بداند که گمانش باطل است
هرآینه ترک میکند آنرا و نه عمل بآن میکند و نه در صدد روایتش در می آید سیم
مردیست که شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزیرا که امر کرده است
بآن و بعد از آن نهی فرموده است از آن یا آنکه شنیده است که آنحضرت نهی
فرموده از چیزی و بعد از آن امر بآن فرموده و حال آنکه او نمیداند و خبری از آن
ندارد پس بیاد گرفته و حفظ کرده منسوخ آنرا و ندانسته آن ناسخ را پس اگر
بداند که آنکه او بیاد گرفته منسوخ است هرآینه ترک میکند آنرا و اگر بدانند
مسلمانان هرگاه که بشنوند آن حدیث را از وکه آن منسوخ است ایشان نیز ترک

کنند

آن نیز مینماید چهارم آنکسیست که دروغ نبسته بر رسول خدا صلی الله علیه
وآله و دروغ کفتن را دشمن است از جهت ترسی که از خدای تعالی دارد و تعظیمی
که رسول خدا را صلعم مینماید و ترس از خدا و بزرك داشتن حضرت مصطفی را
صلی الله علیه وآله واجب و لازم میشمارد و فراموش نکرده آن حدیث را و
سهو از و سر نزد بلکه بر همان وجهی که شنیده آن حدیث را بیاد کرفته پس
روایت کرده است آنرا همچنانکه شنیده و بر آن چیزی نیفزوده و چیزی
از آن کم نکرده و دانسته است ناسخ و منسوخ حدیث را و عمل بناسخ کرده و منسوخ
را واکذاشته و میداند که امر پیغمبر و حدیث آن سرور صلعم همچو امر قرآنست و همچنانکه
در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه میباشد در احادیث پیغمبر
صلی الله علیه وآله نیز میباشد و بود اینکه از رسول خدا صلی الله علیه وآله کلامی صادر
میشد که آنرا دو وجه بود و کلامی بر زبان مبارکش جاری میکشت که عام بود و کلامی
میفرمود که خاص بود مثل قرآن و خدای تعالی فرمود در کتابش ما آتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه امر کند رسول خدا شما را بآن فرا کیرید آنرا و هر چه
نهی کند شما را از آن ترك آن کنید پس مشتبه شد کار بر آنکیسی که نشناخت و ندانست

که چه خواسته اند خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و مراد ایشان از آن کلام چه بوده

و همچنین نیست که تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنحضرت سؤال

میکردند و هر کس که سؤالی میکرد جواب آنرا میفهمید و هر که میفهمید بیاد

نگاه میداشت و بودند در میان اصحاب آنحضرت قومی که هرگز از آنحضرت چیزی

نمیپرسیدند و از کاهلی سؤالی نمیکردند و دوست میداشتند که اعرابی تازه یا غریبی

او بیاید و از آنحضرت سؤالی نماید و ایشان بشنوند و من داخل منزل رسول خدا

صلی الله علیه و آله میشدم هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه و خلوت میکرد از

برای من و با آنحضرت میگشتم هر جا که میگردید و اصحاب رسول خدا صلی الله

علیه و آله میدانند که بغیر از من با هیچکس آنحضرت باینطریق سلوک نمیفرمود

و بسیار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه من می آمد و آن مجالست

و مکالمت در خانه من واقع میشد و من هرگاه داخل بعضی از منازل آنحضرت

میشدم خلوت میکرد از برای من و بر میخیزانید زنان خود را و بغیر از من کسی

کسی نزد آنحضرت نمیماند و چون آنحضرت می آمد بمنزل من از برای خلوت کردن

بر میخیزانید از پیش من فاطمه را و نه یکی از فرزندان مرا و هرگاه میپرسیدم از او

بجز

جواب میگفت مرا وچون خاموش میشدم وتمام میشد مسایل من آنحضرت بنیاد

میکرد بسخن گفتن با من وهیچ آیهٔ از قران فرود نیامد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

الا آنکه خواند واملا نمود آنرا بمن ونوشتم آنرا بخط خود وتعلیم نمود مرا وبیاد

من داد تاویل وتفسیر وناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه وخاص وعام وظاهر وباطن

آن آیه را وازخدا درخواست که عطا یا نماید بمن فهم وحفظ آن آیه را وفراموش

نکردم هیچ آیه را از کتاب خدای تعالی وهیچ علمی راکه املا فرموده بود آنرا بمن

وترك نکرد وو انگذاشت چیزیرا که خدای تعالی بیاد آنحضرت داده بود از

حلال وحرام وامر ونهی وطاعت ومعصیت یاچیزیراکه پیش ازین بوده

یا بعد ازین خواهد بود یا کتابی را از کتب سماوی که قبل از آنحضرت بر یکی از پیغمبران

فرود آمده الا آنکه تعلیم داد آنرا بمن وحفظ کردم آنرا وفراموش نکردم یکحرف را

ازان وچون رسول خدا صلی الله علیه وآله حضر میداد بکل آن دست میگذاشت

بر سینه من ودعا میکرد ازبرای من که خدای تعالی پر کند دل مرا از علم

وفهم وحکمت ونور ومیگفت ای پروردگار من تعلیم ده اورا وبیاد ده

اورا ومحو مکرد ان ازخاطر او چیزیرا از آنچه خبر داده ام وتعلیم نموده ام

او را پس گفتم یکروزی که پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا از آن وقتی که دعا فرموده

در حق من و از خدا خواستهٔ آنچه درخواسته چیزیرا فراموش نکرده ام و چیزی از من

فوت نشده از آنچه تعلیم نمودهٔ مرا و حال آنکه آنچه تعلیم نمودهٔ مرا نوشته ام آنرا آیا

میترسی بر من از فراموش کردن پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود که ای برادر

من نمیترسم بر تو از فراموش کردن دوست میدارم که دعا کنم از برای تو و بتحقیق

که خبر داده است مرا حضرت الله تعالی که مستجاب کرده دعای مرا در حقّ تو

و در حقّ شرکای تو آنانکه قرین کرد اینرا است خدای عزّ و جل فرمان برداری ایشانرا

بفرمان برداری من و فرموده در ایشان که ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و

اطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم گفتم کیستند ایشان ای رسول خدا فرمود آنانکه

اوصیا شد بعد از من و آنانکه مضرّت نمیرسانند ایشانرا فروگذاشتن آنکسی که

فروگذارد ایشانرا و ایشان با قرآن اند و قرآن با ایشان و ایشان از قرآن جدا نمیشوند

و قرآن از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر بسبب ایشان

نصرت می یابند امّت من و باران میبارد بر ایشان و بسبب ایشان دفع میشود

بلا و مستجاب میشود دعا گفتم بنام ایشانرا یاد کن از برای من ای رسول خدا

عبد الله

آنحضرت فرمود که تو یا علی اولی ایشانی بعد از تو این فرزند من و دست گذاشت بر سر

حسن و بعد از و این فرزند من و دست گذاشت بر سر حسین بعد از و هم نام تو پسر او

علی که زینت عابدانست و زود باشد که متولد شود در زمان تو ای برادر من

پس بخوان او را از من سلام بعد از و پسر او محمد باقر که شکافنده علم من و خازن

علم خداست بعد از و پسر او جعفر که صادق است لقبا و بعد از و پسر او موسی

که موصوف است بکاظم بعد از و پسر او علی که مشهور است برضا بعد از و پسر او محمد

که ممدوح است بتقی بعد از و پسر او علی که ملقب است بنقی بعد از و پسر او حسن که

حجت قایم

معروف است بزکی بعد از و پسر او حجة الله القایم که خاتم اوصیاست و خلفای من

و انتقام کشنده است از اعدای من آنکه پر کند زمین را از عدل و داد بخدا سوگند

ای سلیم که میشناسم و میدانم او را در آن هنگام که بیعت کنند با او در میان

رکن و مقام و میدانم نامهای انصار او را و میدانم و میشناسم قبیلهای انصار او را

محمد بن اسمعیل گفت که بعد از آن حماد بن عیسی گفت که ذکر کردم این حدیث را نزد

مولای خود حضرت ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام آنحضرت

گریست و فرمود که راست گفت سلیم بن قیس روایت کرد این حدیث را پدر من

از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهما السلام که آنحضرت فرمود
که شنیدم اینحدیث را از پدرم امیر المؤمنین علیه السلام در آن هنگام که سؤال کرد
از و سلیم بن قیس بیشتر اینحدیث شریف را محمد بن یعقوب کلینی قدس الله سره در
کتاب کافی و تمام آنرا ابن بابویه رحمة الله علیه در آواخر کتاب اعتقادات
با اندک زیادتی و اختلاف عبارتی روایت کرده اند زمرهٔ مؤمنان و کافهٔ
موقنان و متقیان را ازینحدیث شریف فایدها حاصل است بلکه سایر ناصبیان را
اگر بقدم انصاف پیش آیند و تعصب باطل را برکنار نهند یکی از آن فواید آنست که کوش
زد اهل خلاف میگردد و یقین ارباب یقین می افزاید که خلفای حضرت سید المرسلین
منحصرند در ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دیگر آنکه معلوم میگردد
که مانند قرآن احادیث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ و خاص
و عام و محکم و متشابه میدارد دیگر آنکه قرآن ظاهری و باطنی دارد و باید دانست
که معانی باطن قرآن را تاویل میگویند و علم آن مخصوص است بخدای تبارک و تعالی
و پیغمبر و ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بغیر ایشان کسی بر آن مطلع نیست و آیهٔ
کریمهٔ وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم شاهد برین مدعا کافیست

بودظاهر

وبر ظاهر است که هرگاه در زمان پیغمبر صلّی الله علیه وآله بدینان دروغ بر آنسرور

عالمیان می بسته اند بعد از وفات آنحضرت ارباب نفاق افترا بیشتر نموده اند لهذا

مؤالف ومخالف حدیث را منقسم بچند قسم ساخته اند جمعی از علمای سنّی گفته اند

حدیث بر سه قسم است صحیح وحسن وضعیف وآن قسم را منوّع بشصت وپنج

نوع کرداینده اند وبعضی از ایشان گفته اند حدیث را الی ما یحصی تنویع میتوان

نمود وبعضی هم از ایشان گفته اند که در نفس الامر حدیث یا صحیح است یا ضعیف

واگر باصطلاح محدّثین قایل شویم از شصت وپنج نوع البتّه بیشتر خواهد بود

اما قدمای علمای امامیّه را رضوان الله علیهم اجمعین اصطلاحی بوده وشرح آن

طولی دارد ومتاخّرین ایشان را از زمان علامّه حلّی علیه الرحمه تا بزمان ما اصطلاحی

دیگر است، وایشان در حدّ خبر متواتر خلاف کرده اند وحقّ آنست که حدّ معیّنی

ندارد ونظر باخبار آحاد گفته اند که اصول حدیث چهار است صحیح وحسن

وموثّق وضعیف بنا بر آنکه قوی را داخل حسن گرفته اند وجمعی از علمای فرقهٔ ناجیه

گفته اند اصول وفروع حدیث مجموع سی نوع است ودر حجیّت خبر واحد سلیم

الطریق خلاف کرده اند واکثر آنکه آنرا حجّت میدانند اکثر بر آنند که افاده ظنّی میکند

وبی شک مدعی قطع مکابر است وشواذ را اعتبار نکرده اند ودرین باب سخن

بسیار است ومقام گنجایش زیاده برین کلام ندارد پس عوام که از مضمون حدیث

مذکور واصطلاح محدّثین وانواع حدیث واحکام وقواعد آن بیخبرند هرگاه

اخبار متضادّه به بینند وبشنوند حیران میشوند وبسیار باشد که آن حیرت

ایشانرا بضلالت کشانند وازینجهاست که از بعضی از عوام میشنویم که میگویند

که این کتابی که حضرت آخند ملّا محمّد باقر ولد ارشد ملّا محمّد تقی بن ملّا مجلسی

در رجعت نوشته ما را فاسد عقیده کرده چه معنی دارد که امامان معصوم

برخلاف هم بلکه برخلاف قرآن سخن گویند لهذا این شکسته ذکر حدیث مزبود

ومجملی از اصلاح محدّثین خاصّه وعامّه نمود تا ضعفای شیعه تسلّی یابند وبدانند

که هرچه آنرا حدیث نام کنند محلّ اعتبار نخواهد بود وبعد ازین سقم وصحّت

بعضی از مقالات وروایات حضرت آخند مبیّن خواهد شد انشاء الله

تعالی پس آنها که دعوی علم کنند وخواهند کتابها ورسالها تالیف نمایند

که در میان عوام شهرت کند باید که ذکر اخبار متضادّه را واگذارند

یا توفیق بین المتضادّین اگر توانند نموده باشند وحدیث شاذّ ضعیف السّند

محمود المتّقی

مرموز المتن را آلت خوشامد گفتن نسازند و آنکه حضرت آخوند ملا محمد باقر بن ملا

محمد تقی بن ملا مجلسی در اوایل کتابی که در رجعت نوشته اند فرموده اند آنچه مختصر

آن اینست که دو حدیث بنظر رسید و بخاطر فاتر رسید که ترجمه آنرا با دوازده حدیث

دیگر بموقف عرض رساند و بعد از ان بر سر نقل آن حدیث رفته فرموده اند که حدیث ۱

اول شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اعاظم محدثین است در کتاب

غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام

محمد بن علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین فرمودند کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق

یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا

سیوفهم علی عواتقهم فیعطونه ما سئلوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها

الا الی صاحبکم قتلاؤهم شهداء و بعد از ان رجما بالغیب ترجمه فرموده

اند برین وجه که گویا می بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین

حق از مردم کنند و مردم را بآن دعوت نمایند پس از ایشان قبول نکنند پس باز

دیگر طلب نمایند و قبول نکنند پس چون این را به بینند شمشیرهای خود را

بر دوشها بگذارند و جهاد کنند پس مردم بدین حق در آیند پس ایشان ه

باین راضی نشوند تا آنکه بر ایشان والی و پادشاه شوند و آن پادشاهی در میان
ایشان بماند و بکسی ندهند مگر بصاحب شما یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات
الله علیه و بعد از ترجمه تاویل فرموده گفته اند که بر صاحبان بصیرت ظاهر است
که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد
و پادشاهی یافت بغیر از سلسلهٔ علیه صفویه خلد الله ملکهم نبود مگر حضرت
آخوند ندانسته اند که همچنانکه قرآنرا برای خود تفسیر کردن ممنوع است
حدیث را بمدعای خود معنی گفتن نامشروع است آیا در ینحدیث شاذ ضعیف
السند حضرت آخوند هیچ فکر نکردند که آنجماعتی که بیرون آمدند از مشرق
اگر مسلم دارد کسی که بادر ینمقام بمعنی من است و در مرتبه طلب حق کردند و
مردمان بایشان ندادند و آخر که بایشان دادند ایشان قبول نکردند چنانکه
مفاد اینحدیث است ایشان کیان بودند حال آنکه ترجمه حضرت آخوند نسبت
بعبارت اینحدیث بی نقصان و زیادت و مغایرتی نیست چنانکه اشاره
بآن وقوع یافت آیا ادراک دراک حضرت آخوند آنجا جزم نموده که حرف با
که بر سر لفظ مشرق در آمده بمعنی من است چرا نتواند بود که بمعنی فی باشد
وعندنا

ونمیدانم که در ینحدیث عبارت دین انجا بیرون می آید ظاهر است که حضرت آخند

نفهمیده اند که اگر مراد دین حقّ باشد معنیش این خواهد بود که مردمان دین حق

را بایشان دهند و ایشان قبول نکنند و آخر رکاکت این عبارت بر هیچ صاحب

بصیرت پوشیده نخواهد بود وحاشا که قول معصوم برینوجه باشد که حضرت

آخند فهمیده اند اگر حضرت آخند سواد ندارند چه شود که تکبّر را بر کنار

گذارند و چند روزی بنزد ملّای مکتب داری رفته صرف ونحوی بخوانند

وتا سواد خوان ومستعد نشوند دخل در حدیث نکنند که با عدم سواد و

استعداد کمال بیدیانتیست دخل در حدیث کردن واگر سواد دارند وتعمّد

نموده از برای دنیا وجر منفعت معنی حدیث را تغییر میدهند این معنی مخالف

قید وصلاح است ومنافی عدالت واز شتر اوّل و زرو و بالش بستر و

کسی از برای دنیا اینطور حدیثی را بمدّعای خود ترجمه نماید باید آنرا بر وجهی

بسازد که ارباب فضل را پسندیده آید مردمی را که از اصطلاحات

علمی خبری ندارند گول زدن هنر نیست بلکه غایت بیمروتیست و هر گاه

کسی را حال این باشد که خواهد از برای دنیا پادشاه شیعه را فریب دهد

اگر قصدش از واعظی و پیشنمازی آن باشد که عوام الناس را بفریبد از دور

نخواهد بر عالمیان ظاهر است که شاه جنت مکان فردوس آشیان شاه

اسمعیل حسینی موسوی صفوی بهادرخان انار الله برهانه از گیلان

بیرون آمدن در اندک وقتی بلاد ایران را از لوث وجود مخالفان پاک

ساخت و گیلان آن بلد از بلاد شرقی نیست که معصوم اشاره بآن فرموده

چنانکه از چند حدیث صحیح ظاهر میگردد از آنجمله است آنکه فضل بن شاذان

افاض الله علیه شآبیب الغفران میفرماید حدثنا فضالة بن ایوب رضی الله

عنه عن القسم بن برید عن ابیه برید بن معوية العجلی و کلیب بن معوية

الصیداوی قالا سمعنا ابا جعفر علیه السلام یقول کانی بقوم قد خرجوا من اقصی

بلاد المشرق من بلدة یقال لها شیلا یطلبون حقهم من اهل الصین فلا

یعطون ثم یطلبونه فلا یعطون فاذا راوا ذلك وضعوا اسیوفهم علی

عواتقهم وقاتلوهم فرضوا باعطاء ماسئلوه فلم یقبلوا وقتلوا منهم

خلقا کثیرا ثم یسخرون بلاد الترك والهند کلها ویتوجهون الی خراسان

ویطلبونها من اهلها فلا یعطون فیاخذونها قهرا و یریدون ان لا یدفعون

الملك

الملك الا الى صاحبكم فاذا خرج السفياني فجاهدوه وقتلوا جميعا ورجعوا

الى الدنيا بدعاء صاحبكم مع الذين قتلوهم وانتقموا منهم وتعيشوا في سلطانه

الى آخر الدنيا وحدثنا عن حماد بن عثمان عن معمر بن يحيى عن ابي جعفر عليه السلام

مثله سواء ديگر ميفرمايد حدثنا الحسن بن محبوب عن علي بن رباب قال

حدثنا ابو عبد الله عليه السلام حديثا طويلا عن امير المؤمنين صلوات الله

وسلامه عليه انه قال في آخره ثم يقع التدابر والاختلاف بين امراء العرب

والعجم فلا يزالون يختلفون الى ان يصير الامر الى رجل من ولد ابي سفيان

يخرج من الوادي اليابس من دمشق فيهرب حاكمها منه ويجتمع اليه

قبايل العرب ويخرج الربيعي والجرهمي والاصهب وغيرهم من اهل الفتن

والشغب فيغلب السفياني على كل من يحاربه منهم فاذا قام القايم بخراسان

الذي اتى من الصين وملتان وجه السفياني الجنود اليه فلم يغلبوا عليه

ثم يقوم منا قايم بجيلان ويعينه المشرقي في دفع شيعة عثمان ويجيبه

الابر والديلم ويجدون منه النوال والنعم وترفع لولدي البنود والرايات

ويفرقها في الاقطار والحرمات ويأتي الى البصرة ويخربها ويعمر الكوفه

ویؤید بها فیعزم السفیانی علی قتاله ویهم مع عساکره باستیصاله فاذا

جهزت الالوف وصفت الصفوف قتل الکبش الخروف فیموت الثایر ویقوم

الآخر ثم ینهض الیمانی لمحاربة السفیانی ویقتل النصرانی فاذا اهلک الکافر

وابنه الفاجر ومات الملک الصایب ومضی لسبیله الثایب خرج الدجال

وبالغ فی الاغواء والاضلال ثم یظهر امیر الامرة وقاتل الکفرة السلطان

المامول الذی تحیر فی غیبته العقول وهو التاسع من ولدک یاحسین

یظهر بین الرکنین یظهر علی الثقلین ولا یترک فی الارض الادنین

طوبی للمؤمنین الذین ادرکوا زمانه ولحقوا اوانه وشهدوا ایامه و

لاقوا اقوامه ایا حضرت آخند تامل فرموده اند دران حدیثی که چندین

تن از علمای امامیه رحمت الله علیهم اجمعین نقل کرده اند دران حدیثی چنانکه

بر متتبع ماهر ظاهر است یکی از یشان شیخ طبرسیست رحمة الله علیه که در کتاب

احتجاج روایت کرده چند کلمه از ان کلام معجز نظام اینست که حضرت امام حسن

عسکری صلوات الله علیه فرموده فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا

لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه وذلک لایکون

الا لبعض

الّا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم فانّه من ركب القبايح والفواحش مراكب فسقة فقهاء

العامّة فلا تقبلوا منه شيئا منّا ولا كرامة له وانّما كثر التخليط فيما يتحمّل عنّا اهل البيت كذلك

لانّ الفسقة يتحمّلون عنّا فيحرّفونه باسره لجهلهم ويضعون الاشياء على غير وجهها لقلّة

معرفتهم واخرون يتعمّدون الكذب علينا ليجرّوا من عرض الدّنيا ما هو زادهم الى نار جهنّم

يعني فاما از فقهاء كسي كه نگاه دارنده باشد نفس خود را از ناشايست وحافظ باشد

دين خود را ومخالف باشد هواي خود را ومطيع باشد امر مولاي خود را پس مر عوام راست

كه تقليد او كنند واين نيست مگر بعضي از فقهاء شيعه نه همه ايشان پس بدرستي كه آن كسي

كه مرتكب قبايح وفواحش ميشود كه مراكب فاسقان فقيهان عامّه اند قبول مكنيد

از و چيزي را از ما ونيست كرامتي او را وجز اين نيست كه بسيار شد آميزش در آنچيزي كه

متحمّل ميشوند از ما اهل البيت يعني آنچه از ما فرا ميگيرند حقّ وباطل در ان بسبب افتراي

فاسقان آميزش يافته لانّ الفسقة يتحمّلون عنّا يعني از جهت انكه فاسقان متحمّل

ميشوند از ما احاديث را از براي انكه تغيير وتحريف نمايند تمام آنرا بواسطه جهلي كه

دارند وميگذارند چيزها را بر غير وجه آن چيزها بسبب كمي وقلّت معرفت

ايشان يعني اگر جاهل ونادان وخالي از صفت عرفان نبودند اينطور كاري نميكردند

ودیگران بعد دروغ بر مامی بندند تا بوسیله آن بکشند بسوی خود از عرض ومتاع دنیا
آنچیزیرا که آن توشه ایشانست بسوی آتش دوزخ وحدیث شریف یا داود لا تجعل بینی
وبینک عالما مفتونا بالدنیا فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین بی ان ادنی
ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم مناسبت تمام بمقام دارد معنیش
اینست که حضرت ملک ودود خطاب بحضرت داود پیغمبر علیه السلام نموده فرمود
که ای داود واسطه مساز میان من وخود عالمی را که شیفته دنیا باشد پس بدرستی
که انگونه عالمان راه زنندگان بندگان منند که اراده بمن دارند بدرستی که ادنی
جزائی که میدهم ایشانرا آنست که شیرینی وحلاوت مناجات خودرا از دلهای
ایشان انتزاع مینمایم ولذت راز گفتن خودرا از قلوب ایشان بر میدارم وهمچنین
قول عیسی علیه السلام که فرموده است بحق اقول لکم ان شر الناس لرجل عالم
اثر دنیاه علی علمه فاحبها وطلبها وجهد علیها حتی لو استطاع ان یجعل الناس فی
حیرة وماذا یغنی عن الاعمی سعة نور الشمس وهو لا یبصرها کذلک لا یغنی عن العالم
علمه اذا هو لم یعمل به ما اکثر ثمار الشجر ولیس کلها ینفع ولا یوکل وما اکثر العلماء
ولیس کلهم ینتفع بما علم وما اوسع الارض ولیس کلها یسکن وما اکثر المتکلمین

ولیس

وليس كل كلّهم كلامهم يصدق فاحتفظوا من العلماء الكذبة الذين عليهم ثياب
الصّوف منكسوا رؤسهم الى الارض يزوّرون به الخطايا يطرفون من تحت
حواجبهم كما ترمق الذياب وقولهم يخالف فعلهم وهل يجتني من العوسج
العنب ومن الحنظل التين وكذلك لا يثمر قول العالم الكاذب الّا زوراً وكلّ
من يقول يصدق وايضاً آنچه در وصايا ونصايحي كه حضرت رسالت پناه
صلّى الله عليه وآله ابو ذرّ غفاري را رحمة الله عليه فرموده كه يا باذرّ انّ شرّ
النّاس منزلة عند الله يوم القيمة عالم لا ينتفع بعلمه ومن طلب علماً ليصرف به
وجوه النّاس اليه لم يجد ريح الجنّة يا باذرّ من ابتغى العلم ليخدع به النّاس لم
يجد ريح الجنّة ازين باب است يعني اي ابوذر بدرستي كه بدترين مردمان از روي
منزلت نزد حضرت الله تعالى عالميست كه منتفع نشود از علمش وهركس طلب
علم كند از براي آنكه بسبب آن علم روي بهاي مردمانرا بسوي خود كند بوي بهشت
را نخواهد يافت اي ابوذر هركه طلب علم كند براي آنكه مردمانرا فريب دهد
بوي بهشت نخواهد يافت اخبار درين باب بسيار است امّا ذكر زياده برين
منافي اختصار است ونزد مردم ديندار اظهر من الشّمس في رابعة النّهار است كه اين

صفت که ملکه حضرت آخند شده و در طبیعت آن صاحب مروت جایگیر گشته
نه قاعده عدالت و پیشنمازیست بلکه طریقه جهالت و کبوتربازیست که چنانکه
رند کبوترباز همیشه در ترس و بیم است که مبادا کبوتری از و رمیده بر بام غیر
نشیند پیشنماز و واعظی که شیفته دنیای دنیست و مدام در مقام عام فریبست
دایما دل در برش لرزان است که مبادا یکی از مریدان و معتقدانش از و سرباز زند
و به پیشنماز و واعظ دیگر میل کند بر هوشمندان جهان ظاهر و عیان است
که آنکسی که پیشنمازی و واعظی لله میکند اگر در مسجدی صد پیشنماز و واعظ
باشند و اگر بغیر او پیشنماز و واعظی نباشد نزدش یکسانست و اگر از روی فرض
ملایی جامع شرایط حکم و فتوی باشد و در مسجدی که او بامامت نماز
مشغولی دارد کودکی مسئله خوان در برابر او بنصیحت مردمان پردازد و
ایشان را بطاعات و عبادات مرغب و از مناهی و معاصی مرهب گرداند و صفات
باری تعالی و نعوت انبیا و مناقب و فضایل ائمه هدی علیهم بگوش ایشان
رساند ملای مذکور را تفاوت نخواهد کرد و بی تابی و اضطرابی از و سر
نخواهد زد آخر سید بیچاره را که مدتهای در تحصیل علوم دینیه کوشش نموده

و در حضور

ودر حضور مثل ملا محمد علی استرابادی سلمه الله تعالی دانشمند عادل در مدت

یکسال فاتحة الکتاب را تفسیر کرده تهدید نمودن و گفتن بمسجد دیگر برو و ترک موعظه

کردن درین مسجد کن وفکر کن که بمیرزا حسیب چه خفتها رسید آیا مناسبت

بحال مدعیان عدالت دارد فی الحقیقه هرگاه بسبب ورود ملا محمد محسن

کاشی بمسجد جامع جدید سید یحیی شریف الطرفین بمسجد جامع قدیم آید

ودر حکم میهمان باشد اگر حضرت آخند بیشنمازی و واعظی را چند جمعه

باو میگذاشتند چه قصور داشت با خواجه زاده و مولازاده خود عناد ورزیدن

وازو در دل گرفتن بمرتبه که سالها بران گذشته وهنوز آن کدورت باقیست

ظاهر است که شرط عدالت نیست که مراد در نقل آن تامل است مگر

بانیان این مسجد را خاصه از برای اولاد واحفاد ملا مجلسی شاعر بنا کرده اند

آیا بخواجه زاده و مولانا زاده خود عاصی شدن شرط عدالت است مگر حضرت آخند

حکایت ابو حنیفه وسلوك او را با کودك علوی نشنیده اند صد هزار دریغ که آن

سید نجیب رحلت نمود و حضرت آخند از و حلیت حاصل نکرد و در روز

قیامت همین ندامت حضرت آخند را کفایت خواهد بود اگرچه این اربعین

در سال هزار و هشتاد و یکم از هجرت قلمی کشته اما بجهت آنکه حضرت آخند شاید

در کار خود تاملی نماید در اواخر ماه شعبان سال هزار و هشتاد و دویم این چند

کلمه را اضافه این رساله کرد ایند نمیدانم اکثر چیزهایی که حضرت آخند مردمانرا

بآن پند میدهند خود بآن چرا عمل نمیکنند حضرت الله تعالی همه را از خواب غفلت بیدار

و از دام مکر و حیله شیطان رستگاری بخشد بمنّه وجوده سخت ضرورست

که کتاب الکشف والتبیین فی غرور الخلق اجمعین را که از مصنفات غزالیست

حضرت آخند مطالعه فرمایند مصنف مذکور در کتاب مزبور اهل عالم را از هر

طبقه منقسم بچند قسم ساخته در جای در ان کتاب که تقسیم علما نموده میگوید

فرقة اخری احکموا العلم والعمل الظاهر وترکوا المعاصی الظاهرة وغفلوا عن قلوبهم

فلم یمحوا منها الصّفات المذمومة عند الله تعالی کالکبر والریا والحسد والطّلب الرّیاسة

والعلو وارادة السّوء بالاقران والشّرکاء وطلبوا الشّهرة فی البلاد والعباد وذلک غرور

سببه غفلتهم عن قوله علیه السّلام الریا الشرک الاصغر وقوله ع الحسد یاکل الحسنات

کما تاکل النّار الحطب وقوله علیه السّلام حب المال والشّرف ینبتان النفاق فی القلب

کما ینبت الماء البقل الی غیر ذلک من الاخبار وغفلوا عن قوله الّا من اتی الله بقلب سلیم

فغفلوا

فغفلوا عن قلوبهم واشتغلوا بظواهرهم ومن لا يصفي قلبه لا تصحّ طاعته يعني فرقه دیگر

از اهل علم استوار کردند علم و عمل ظاهر را و ترك کردند معاني آشکار را و غافل شدند از

دلهاي خود پس محو نکردند از دلهاي خود صفتهائي را که آن صفتها مانند موم و نکوهیده

است نزد حضرت الله تعالی مانند کبر و ریا و حسد و خواستن ریاست و سروري

و بلندي و خواستن بد با قران و همسران و شریکان و خواستن شهرت در شهرها

و در میان بندگان و سبب این غرور غافل بودن ایشانست از قول پیغمبر صلی الله علیه

و آله که میفرماید ریا شرك کوچك است و میفرماید که حسد میخورد نیکیها را آنچنانکه

میخورد آتش هیزم را و میفرماید که دوستي مال و شرف میرویاند نفاق را در دل آنچنانکه

میرویاند آب سبزي را و بغیر این از اخبار و غافل اند از قول حق تعالی که میفرماید الا

من اتی الله بقلب سلیم پس غافل شدند از دلهاي خود و مشغول گردیدند بظاهرهاي

خود و هر کس صاف نباشد دلش صحیح نیست طاعتش مجملا باید که حضرت آخند

در هیچ بابي غافل نشوند خصوصا در ترجمه کردن و تاویل نمودن حدیث و بدانند

که جوهري در صحاح میگوید که الرجم ان یتکلّم الرجل بالظن قال الله تعالی رجما بالغیب

یقال صار رجما لا یوقف علی حقیقة امره ومنه الحدیث المرجّم بالتشدید و تراجموا

بالحجارة اي ترامواليها وبعضي از مفسّرين درينمقام بتقريب تفسير استعاذه بعد ازانكه
كفته اند رجيم فعيلست بمعني مفعول فرموده اند كه ميتواند بود كه بمعني فاعل باشد
چون در اصل رجيم بمعني رمي است اي الشّيطان رامي الخلايق الى البعيد يعني مبعدهم
من قرب جوار الله وباز بر سبيل نقل جوهري رفته اند كه در صحاح ميكويد ويقال
قد ترجّم كلامه اذ فسّر بلسان آخر ومنه الترجمان ولك ان تضمّ التاء لضمّة الجيم
فتقول تُرجمان وبعد ازان كفته اند فيعلم من هذا الترجمه انّ من شان الشّيطان
ان ترجم كلام الانسان للانسان بلسان آخر فيجد له سبيل الاغواء ويترجم الكلام
كاذبًا لينصرف من معناه الحقيقي الاوّل بنوع آخر يعني پس معلوم ميشود ازين ترجمه
كه از شان شيطانست كه ترجمه كند كلام مردم را از براي مردم بزباني ديكر پس يافت
ميكرد از براي شيطان راه كمراه كرد اينمعني وترجمه ميكند كلام دروغي را
تا منصرف شود از معني حقيقي اوّلي بنوعي ديكر پس ميكوييم كه ترجمه كلام معصوم
هركاه بر خلاف مراد معصوم باشد زيادتي هست كه آن افترا زدن است
بر معصوم واكر كسي بر امام معصوم افترا زند حقيقةً بر پيغمبر وبر خدا افترا
زده زيرا كه در كتاب كافي حديثي هست كه حضرت امام جعفر عليه السلام

فرمود

فرمود حدثني حديث ابي وحديث ابي حديث جدّي وحديث جدّي حديث الحسين

وحديث الحسين حديث الحسن وحديث الحسن حديث امير المؤمنين وحديث امير المؤمنين

حديث رسول الله صلّى الله عليه وآله وحديث رسول الله قول الله عزّ وجلّ يعني حديث

من حديث پدر من است وحديث پدرم حديث جدّ مراست وحديث جدّم

حديث حسين است وحديث حسين حديث حسن است وحديث حسن حديث

امير المؤمنين حديث رسول الله است صلّى الله عليه وآله وحديث رسول الله قول

خداي عزّ وجلّ است وهرگاه از آيه كريمه انّما وليّكم الله وحديث شريف من كنت

مولاه فعليّ مولاه مبيّن ومبرهن باشد كه پادشاهان ما ابقى الله دولتهم الى

دولة القايم عليه السّلام خواجه زاده ومولازاده جميع پادشاهان روي

زمين اند چه احتياج است كه كسي دست برين گونه احاديث زند واينطور

اخبار را تاويل برينوجه كند كه اگر عياذاً بالله بدست علماي مخالف افتد زبان

بطعن علماي اماميّه دراز كنند واينمعني را بهانه كرده نزد عوام خود جميع

علماي شيعه را بعدم قيد وصلاح نسبت دهند اما احاديث ديگر از آن

دو حديث كه در اصل مطلب حضرت آخند از نوشتن كتاب در رجعت

ذکر آن دو حدیث بوده اینست که حضرت آخند نقل فرموده اند از حضرت امام

جعفر علیه السلام که گفت اذا قام القایم بخراسان وغلب علی ارض کوفان وملتان

وجاز جزیرة بنی کاوان وقام منا قایم بجیلان واجابته الابر والدیلم وظهرت لولدی

رایات الترک متفرقات فی الاقطار والحرمات وکانوا بین هنات وهنات

اذا خربت البصرة وقام امیر الامرة فحکی علیه السلام حکایة طویلة ثم قال اذا جهزت

الالوف وصفت الصفوف وقتل الکبش الخروف هناک یقوم الآخر ویثور الثاير

ویهلک الکافر ثم یقوم القایم المامول والامام المجهول له الشرف والفضل وهو

من ولدک یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی ذریسین یظهر علی الثقلین

ولا یترک فی الارض الادنین طوبی لمن ادرک زمانه ولحق اوانه وشهد ایامه

حضرت آخند ترجمه اینحدیث را باینطریق نوشته اند که هرگاه خروج کند پادشاهی

از خراسان وغالب شود بزمین کوفه وملتان وبگذرد از جزیرهٔ بنی کاوان که در

حوالی بصره است وخروج کند از ما پادشاهی در گیلان واورا اجابت کنند ویاری

نمایند اهل ابر که در حوالی استراباد است ودیلم که قزوین وحوالی آنست و

ظاهر شود از برای فرزند من علمهای ترکان ومتفرق شوند در اطراف عالم

ودر مکانهاي شريف وجنکهاي وفتنهاي عظيم ايشانرا روددهد در وقتي که

جنک کند در بصره و برخيزد پادشاه پادشاهان پس حکايت طولاني پايان فرمودند

که راوي از ميان انداخته است پس فرمودند که آنهنگام که تهيه کرده شود چندين

هزار لشکر و بر کشيده شود صفها و بکشد قوچ فرزند خود را در آن هنگام

ديکري پادشاه شود وطلب خون آن کشته کند وکافرانرا هلاك کرداند

پس بعد از زماني قايم آل محمد که عالميان در آرزوي اويند ظاهر شود امامي که

مردم قدرش راندانند پاي بمکانش نزنند اوراست شرف وفضيلت بر عالميان

واو از فرزندان تست اي حسين نه وصف او نميتوان کرد مثل او کجا بهم رسيد

ظاهر شود در ميان دو رکن کعبه معظمه با جماعتي اندك و برجن وانس غالب

کردد ومردم دون يعني کافران وظالمانرا از زمين براندازد خوشا حال کسي

که زمان او را دريابد و بروزکار دولت او برسد ودر خدمتش حاضر کردد

بعد ازين ترجمه حضرت آخوند فرموده اند که ظاهر است که خروج کننده خراسان

اشاره است بامراي ترکمان مثل چنکيزخان وهلاکوخان وخروج کننده ديلمان

اشاره است بشاه دين پناه رضوان مکان شاه اسمعيل حشره الله مع الائمة

٢٥

الطاهرین لهذا حضرت فرمود که ازماست واورا فرزند یاد کرد وازمیان خسروان

روزکار این نسب عالی مقدار همین سلسله علیه ممتاز وسرافرازند ویادشاه پادشاهان

یا مراد همان خسرو خلد آشیان است یا دیکری از سلاطین اولاد او وچون راوی بسیاری

از حدیث را انداخته است بخصوص حکم نمیتوان کرد وکشتن قوچ فرزند خود را بکمانی

این حقیر اشاره است بشهادت شاهزاده عالی نبار صفی میرزا نور الله مضجعه

ویادشاه دیکر که طلب خون نماید اشاره است بسلطنت سلطان علیین آشیان

شاه صفی اول افاض الله علیه شآبیب الغفران وچون حدیث را اختصار کرده

اند بعضی از وقایع بعد افتاده است انتهی پس حضرت آخوند درین حدیث شاذ ضعیف

السند که اکر صحیح باشد از متشابهات حدیث خواهد بود در مقام افاده در مدح

اند وذکر ملتان در ترجمه فرموده اند چرا از معنی آن چشم پوشیده اند وزبان

مبارك از بیان آن در کام خاموشی کشیده اند کاش بیان میفرمودند که یادشاهی

که در خراسان خروج کرد وبر کوفه وملتان غالب آمد واز جزیره بنی کاوان

کذشت که بود اکرچه درین حدیث عبارت وقام منا قایم بجیلان واقع است

لیکن بسیار چیزها دارد که خوشامد کفتن را دافع است قطع نظر ازان

که

کرده که با حدیث اول مغایرت و منافات دارد بحسب معنی چرا که در آن حدیث
مذکور بود کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق و در این حدیث مسطور است که قام
منا قایم بجیلان و باید که حضرت آخند بدانند که نه همین برخلاف شریعت است
اینطور حدیثها را نافهمیده یا بسبب اغراض دنیوی بمقتضای خواهش خود معنی گفتن
مخالف آداب و رعایت حرمتاست دست بر اینگونه اخبار زدن و با پادشاهان از در
غرور و فریفتن در آمدن و حال آنکه پادشاهان ما را فضیلتی حاصل است که غیر ایشانرا
از سلاطین و ملوک جهان آن فضیلت حاصل نیست زیرا که ایشان بدلیل حدیث و قرآن
خواجه زاده و مولازاده جمیع پادشاهان جهانند چنانکه مذکور گشت القصه در بعضی از
نسخ که از خط شریف حضرت آخند نقل کرده شد چنانکه ضبط کرده بود ابر بروزن بصر بنظر
رسید و در بعضی ابراد بروزن اخبار و فرموده اند که در حوالی استراباد است صاحب
قاموس میگوید ابر کامل بلد و جزیرة بنی کاوان غیر معروف است و هیچکس تا بامروز
دیلم را قزوین نگفته بود فیروزآبادی میگوید الدیلم جیل معروف و صاحب دیوان الادب
میگوید الدیلم جیل من الناس و جوهری مثل او میگوید و صاحب ذات الفضلا
میگوید دیلم نام ولایتیست و صاحب معرفة البلدان میگوید دیلم نام شهریست

که ازانجا تا بقزوین پنج روز راه است وهم او میکوید دیلم مخفف دیلمان است وکسی را

که بشهر دیلمان نسبت میدهند دیلمی میکویند چنانکه کسی را که بشهر کاشان منسوب

میسازند کاشی میکویند وصاحب تقاسیم الاقالیم میکوید بلاد الدیلم بارض الجبال

فیها خلق کثیر وهی متصلة بارض طبرستان واین فقیر میکوید آل بویه را که طایفه

اند از سلاطین عجم وابن بابویه رحمة الله علیه معاصر بعضی از ایشان بود دیالمه

کفتند بجهت آنکه بویه که جد ایشانست از شهر دیلمانست ودیلمان که آنرا دیلم

نیز میکویند از بلاد کیلانست وبشهر لاهجان که آن نیز از شهرهای کیلانست

نزدیکست مجملا چه میشد اکر حضرت آخند از ابیات متفرقات در اقطار روم حمات

نشانی میدادند وآیا سبب چیست که وکانوا این هنات وهنات را معنی

نکفته اند وشاید خربت البصره باشد بجای معجمه که حضرت آخند از سواد

تند بجای مهمله خوانده باشند وبعد از خرابی بصره قایل شدن حضرت آخند

به بیخبری طرفکی دارد بهمه حال هرکاه حضرت آخند در معنی قام امیر الامر

تردد داشتند واز حکایت طویله مشار الیها بیخبر بودند نقل اینحدیث ضرور

نبود ولازم نبود اینحدیث را سبب خوشامد کفتن ساختن بعنوان دیکر کفتن

خوشامد

خوشامد ممکن بود واحتمال داشت که حکایت محذوفه وبعضی از وقایع بعد که

خود فرموده اند که افتاده اگر مذکور میشد ابهام مندفع میکشت وراه غرور

وفریفتن مسدود میکردید واکر حضرت آخند توضیح میفرمودند که جهة تا الالوف

وصفتا لصفوف کی بوده ودرکجا رخ نموده چه قصور داشت ومیباید که حضرت

آخند از فصحا وبلغای زمان تحقیق نماید که چندین هزار لشکر که در معنی جهة

الالوف نوشته اند معقول است بهمه حال ازین چندین هزار لشکر سه لشکر یا بیحا

لشکر را اکر تعداد فرمایند هیچ نقصان بفضل وکمال ایشان ندارد وهرکاه بکمان حضرت

آخند مطلب از قتل الکبش الخروف شاه عباس باشد درینصورت صفی میرزا را

شهید کفتن چه معنی دارد ظاهرا حضرت آخند ندانسته اند که این خوشامد کفتن

نیست بلکه سب وشتم نمودنیست وحال آنکه قتل الکبش الخروف اینمعنی ندارد که

قوچ فرزند خود را بکشد وآنکه فرموده اند که پادشاه دیکر که طلب خون او نمایده

صفیست با آنکه اینمعنی موافقت با این نقل ندارد از عقل نیز دور است زیرا که هرکاه

قاتل در حیات نباشد از وچون طلب خون میکند دیکر حضرت آخند از کجا

داستند که شود درینمقام باینمعنیست که طلب خون کند ظاهر است که حضرت

آخند ندانسته اند که یثور از ثور و ثوران مشتق است و معتل العین و اوی باب نصر است

وآنکه بمعنی طلب خون کردنست ثاو ثؤرة است و مهموز است از باب منع و مضارعش

یثار می آید بفتح همزه و علمای صرف گفته اند روا است که همزه را بالف بدل کرده تا ر یثاد

گویند و میتواند بود که یهلک بفتح یا باشد و حضرت آخند از باب افعال پنداشته

باشند ولا نسلم که عبارت کافر درین مقام بمعنی کفار باشد اگر حضرت آخند درینحدیث

صعیف بتقویت مدعای خود گویند که لامی که بر سر لفظ کافر در آمده لام استغراق

است با حدیث صحیح چه خواهند کرد که مفید اینمعنیست که این لام لام عهد ذهنیست

وآنکه حضرت آخند تفسیر و تاویل اینحدیث را بگمان صواب نشان خود منسوب

ساخته اند مناسب حال مدعیان فضل و کمال نیست اگر دست ازینطور گمانها

بدارند و طریقه اهل یقین بدست آرند از برای ایشان بهتر خواهد بود و باید

دانست که فقیر را در باب اینحدیث احتیاج بتحریر اینکلمات نبود از آن جهت

که حضرت آخند از روی غفلت درین باب خود خود را جواب گفته اند آنجا که

فرموده اند چون راوی بسیاری ازین حدیث را انداخته است بخصوص

حکم نمیتوان کرد مدعا از تنسیق این چند کلمه آگاهانیدن ضعفای شیعه

بود تا رتبهٔ هر کسی را در علم بشناسند و بشهرت و استقلال کول نخورند چون

در تاریخ ماه ربیع الاوّل سال هزار و هشتاد و سیّم از هجرت حضرت رسالت

صلّی الله علیه و آله شبی در مجلسی بعضی از مشاهیر فضلاء در مقام اصلاح بعضی

از گفتگوهای حضرت ملّا در آمده اند بخاطر فاتر رسید که این رساله را از ذکر

افادات ایشان خالی نگذارد مسموع شد که فرموده اند که قایمی که بر خواست

بخراسان و غالب شد بر کوفه و ملتان چنگیزخان بود بعد از چشم پوشیدن

از آنکه در عبارت و اذا قام القایم بخراسان بحث را راهی هست مگر در خواب

دیده باشد چنگیزخان که بر ملتان غالب آمد و ارباب سیر و تواریخ از خواب

دیدن او یا خواب دیدن هلاکو اغماض نموده ذکر آن در هیچیک از مؤلفات و مصنفات

خود نکرده باشند و الّا در بیداری خود این غلبه رو نداده صاحب تقاسیم الاقالیم

میگوید ملتان هی آخر مدن الهند ممّا یلی الصّین و باتفاق در فتنهٔ چنگیزخان

سلطان علاء الدّین مسعود پادشاه هندوستان بود و هیچ پادشاهی از

پادشاهان هند را کثرت سپاه مثل او نبوده لهذا لشکر مغول چون از عظمت

عساکر او خبر یافتند از انا وجه مراجعت نموده بجانب کابل عنان عزیمت تافتند

وارباب تتبع میدانند که هیچیک از پادشاهان مغول بر ملتان دست نیافته دیگر

انکه لفظ شور را که بمعنی متوجه برده اند ندانسته اند که کلام را از نظام افکنده اند

دیگر فرموده اند که در کتاب ملای مشار الیه حربت البصره بجای مهمله بوده

جای تعجب است که بعد از انکه ظل حمایت بر سر حضرت آخند انداخته اند مولی الله را

تابع نسخه و ملازم نقطه ساخته اند ظاهرا اوایل این رساله را ندیده اند و از اقسام

حدیث غافل شده اند هر خبیر بصیر که تغافل نورزد میداند که چون حرف

شاذ و ضعیف السند در امثال این اخبار مذکور شود راه گفت و شنود

مسدود میگردد و ارباب درایت را همین حجت کفایت خواهد بود تخصیص

هرگاه اخبار صحیحه معارض باشد و اگر کسی از ان اخبار بیخبر باشد اگر بنظر

انصاف ملاحظه نماید در همین اربعین چند حدیث صحیح معارض این دو حدیث

ضعیف که حضرت آخند ذکر فرموده اند خواهد یافت از انجمله دو حدیث

گذشت و چند حدیث دیگر مذکور شود ان شاء الله تعالی دیگر در باب

وقت مقرره نمودن حضرت آخند فرموده اند که مشار الیه گمانی کرده اند عجب میدارم

که مردم دانا چنگ در زنند باینگونه عذرها از جانب حضرت ملا در واقع

کلام

کدام غلط وخطا ازین عظیمتر تواند بود که باپوشیده داشتن خدا و رسول و

ائمه هدی زمان طلوع آن خورشید فلک امامت راکسی بران شود که آفتابی

سر خدا نماید وکمانرا بوقت ظهور آن نور راه دهد وخواهد که در آنطور سد

سدیدی رخنه کند سبحان الله متمسك بنقل الی سیه مجهول شدن وحروف

مقطعه قرآنرا بروش ابجد مغاربه بحساب درآوردن واینهمه دست و پازدن

در فاش کردن سر خدا ازبرای آن میباشد که کسی بعد از انکه اینطور خطایی کند و

مرتکب این قسم امر منهی عنهی شود آخر آنرا کمان نام کند عمیدام که آن فاضل

مشهود در دیکر غلطهای حضرت آخوند چرا خاموشی کزیده اند ممکن که راه

اینکونه دست و پازدن نهادن ندیده اند بنابرین دران سکوت ورزیده

اند حضرت حق تعالی براه صواب هدایت کند همه را والسلام علی من اتبع

الهدی مجملا اولی بحال حضرت ملا آنست که هرچه در هر کتاب به بیند

بی تحقیق و تامل نقل نفرمایند بسیار چیزها در بعضی از کتابهای معتبر باشد

که اعتماد را نشاید ازانجمله است آنکه حضرت آخوند علی رؤس الاشهاد تفصیل

نقل فرموده اند فرود آمدن هاروت وماروت را به بابل وعاشق زنی شدن

وشراب خوردن وبت پرستیدن وشخصی را بغیر حق کشتن وعذاب دنیا از برای

خود اختیار کردن واهل بابل را سحر یاد دادن ودر هوا معذّب ومنکس

ومعلّق شدن مگر حضرت آخند ندانسته اند که نزول ایشان بامر حق تعالی

واز جهت هدایت خلق بوده ونسبت معصیت بایشان دادن از مفتریات

نواصب وبر خلاف مذهب ماست که آن وجوب عصمت ملائکه وانبیاء وائمه هداست

اگر حضرت آخند خواهند که تحقیق این معنی فرمایند بکتاب عیون اخبار الرضا و

کتاب تبیان اهل الضّلال وغیر آن از کتب معتبره علمای امامیّه رجوع نمایند اکثر

مریدان حضرت آخند که در مریدی غایت مبالغه دارند اینطور نقلها را که از

حضرت آخند شنیدند بجهت آنکه این فقیر را ملامت کنند واظهار نمایند

که آنکه تو بر خلاف آخند ما نقل کردهٔ غلط است نقل افادات آن افادت وافاضت

پناه مینمایند وچون جمعی کثیر از زبان بلاغت نشان حضرت آخند بعضی بعد از

بعضی بتفصیل بی زیاده ونقصان حدیث هاروت وماروت را نقل نمودند

این فقیر از مضمون وترتیب آن دانست که حضرت آخند آنرا از تفسیر علی

بن ابراهیم بن هاشم روّح الله روحه نقل فرموده اند با آنکه اینمرد بسیار

ببزرگ مرتبه

بزرگ مرتبه و عالی درجه و بغایت ثقه و قاسط است این روایت از درجه اعتبار
ساقط است و معلوم نیست که حضرت آخوند دانند که محمد بن قیسی که در آخر
سند این روایت واقع است کدام محمد بن قیس است باید دانست که شهید
ثانی رحمت الله علیه در کتابی که در علم درایه نوشته میفرماید آنچه حاصل
مضمونش اینست که کل ما کان فیه محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام فهو مردود
لاشتراکه بین الثقة و الضعیف اذا لم یوجد القرینة قطع نظر از این خبر که در سند
این خبر است محمد بن قیس میگوید سئله عطا و نمیشاید این عطا عطا بن یسار
باشد که از فقهای و مفسرین مخالفین است یا بعضی دیگر از سائلین چنانکه
از لفظ نحن مستفاد میگردد یا بعضی از حضار و مستمعین از مخالفین باشند
و امام علیه السلام از روی تقیه موافق اعتقاد و مذهب ایشان جواب گفته
باشد آخر خوب نباشد که حضرت آخوند با این حال گمان برند که احدی غیر ایشان
فرق در میان مذهب خاصه و عامه نموده نمیدانم بخاطر دارند حضرت آخوند
یا فراموش کرده اند که بعد از گفتگوی این کمترین از این قول سست نادم گشتند
و در رساله که در مذمت صوفیه و حکما نوشتند بخلاف آن قایل شدند

چنانکه مانند والد علامهٔ خود مبالغه بحد داشتند که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در غزوه احد زخمهای بسیار یافته بود از آنجمله جراحتی بود در ساق
آنحضرت که پیکانی در آن جای استخوان گرفته بود چون دلایلی که این ضعیف
نوشته که آن غلط است دیدند از روایت بی اصل نیز برگردیدند پس باید
که حضرت آخوند تتبع والد علامهٔ خود نمایند و بمال و کثرت رغبت جهال
مغرور نگردند از این قبیل نقلهای سست بسیار است که حضرت آخوند والد
مرحوم ایشان بیان میفرموده اند و بنابر آنکه این فقیر نقد عوام را شناخته
بسکوت و خاموشی ساخته و اگر مامور نمیبود بنوشتن این رساله هرگز
جرأت نمینمود چون این معنی را یافته که اعتبار نزد جهال بمال است و بمال و منال
حسب و نسب و فضل و کمال پایمال است و اکثر عالمیان سخن را بمرد میشناسند نه مرد را
بسخن چنانکه در رساله اعلام المحبین بتقریبی نوشته و در رساله ادراء العاقلین
قید نموده که نه همین غلو و خذلان عامیان در مادهٔ دیوانگان و متجنّنان است
بلکه در همه جا افراط و تفریط ایشان بحد و بی پایان است حتّی در باره علما و علمانمایان
نیز باشد که بی سواد متصوفی را یا بد اعتقاد متفلسفی را در صدر مجلس جا دهند

وقدوه

وقد وه واسوه خود نام نهند واکر عالی عامل بی‌سالوسی یا سیدی فاضل بی‌ساختکی
وچابلوسی سلام کند کوشه ابرو هم حرکت ندهند چه جای انکه لب بجواب
کشایند یا تعظیم وتکریم نمایند ای عزیز نه پنداری که این طریقه از لوازم کوته‌نظران
این زمانست همیشه سجیه ظاهربینان جهان بدینسان بوده که صاحبان مکر وحیله

وسالوسی واهل بلاده وبلایه وچابلوسی را عزیز دارند ومردمی را که از زرق
وریا وفریبندکی ومکاریها خالی باشد فرو کذارند وبعضی از اصحاب فضل وکمال
که خودفروشی دوست ندارند وایشانرا استی رهوار وشاطر ورکابدار نباشد
بنا خفش وکوساله اعمش مثل اکو برسیان کذرند بنظر تحقیر برایشان نکرند بلکه
طریق سخریت واستهزاء پیش کیرند حضرت الله تعالی تمیز ودیده بینا کرامت فرماید
همه را والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الثانی

قال الشیخ الصدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه رحمة الله
علیه وعلی والدیه فی کتاب کمال الدین وتمام النعمة حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی
رضی الله عنه عن علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن عبد السلام بن صالح الهروی
قال سمعت دعبل بن علی الخزاعی یقول انشدت مولای الرضا علی بن موسی علیه السلام

قصیدتی التی اولها: مدارس آیات خلت من تلاوة :: ومهبط وحی مقفر العرصات :

فلما انتهیت الی قولی: خروج امام لامحالة خارج : یقوم علی اسم الله والبرکات : یمیز

فینا کل حق وباطل : ویجزی علی النعماء والنقمات : بکی الرضا علیه السلام بکاءً شدیداً

ثم رفع راسه الیّ فقال یا خزاعی نطق روح القدس علی لسانك بهذا البیتین

فهل تدری من هذا الامام ومتی یقوم فقلت لا یا مولای الا انی سمعت

بخروج امام منکم یطهر الارض من الفساد ویملاءها عدلاً فقال یا دعبل الامام

بعدی محمد ابنی وبعد محمد ابنه علی وبعد علی ابنه الحسن وبعد الحسن ابنه الحجة القائم

المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطوّل الله ذلك

الیوم حتی یخرج ویملاءها عدلاً کما ملئت جوراً واما متی فاخبار عن الوقت

وقد حدثنی ابی عن ابیه عن ابائه علیهم السلام ان النبی صلی الله علیه

وآله قیل له یا رسول الله متی یخرج القائم من ذریتك قال مثله مثل الساعة لا

یجلیها الا الله لا تاتیکم الا بغتة ابن بابویه رحمت الله علیه بسند معتبر نقل

کرده از عبد السلام بن صالح هروی که او گفت شنیدم از دعبل بن علی خزاعی

که او میگفت خواندم بر مولای خود علی بن موسی الرضا علیه السلام قصیده ام را

که اول آنست

که اولش اینست شعر مدارس آیات خلت من تلاوة ومهبط وحی مقفر العرصات

چون منتهی شدم بگفتارم که خروج امام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله و

البرکات یمیز فینا کل حق و باطل ویجزی علی النعماء والنقمات امام رضا علیه

السلام سخت گریست وبعد از آن سر برآورد وبجانب من نگریست وفرمود

که ای خزاعی روح القدس بزبان تو ناطق شده است باین دو بیت آیا میدانی

کیست این امام که خروج خواهد کرد وکی قیام بامر امامت خواهد نمود گفتم نمیدانم

ای مولای من الا آنکه شنیده ام که امامی از شما خروج کند که پاك سازد زمین را از

فساد وپر کند از عدل وداد آنحضرت فرمود که ای دعبل امام بعد از من پسر من محمد است

وبعد از وی پسر او علی وبعد از وی پسر او حسن وبعد از حسن پسر او حجت قایم که منتظرست

در زمان غایب بودنش ومطاع است در زمان ظهورش اگر باقی نماند از دنیا

الا یکروز هر آینه دراز کرداند حضرت الله تعالی آن روز را تا آن امام ظهور کند

وپر کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از ستم اما آنکه کی ظهور خواهد

کرد آن خبر دادنست از وقت وبتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از آبایش

علیهم السلام که از پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسیدند که قایم از ذریت

توکی ظهور خواهد کرد آنحضرت فرمود که مثل و مثل قیامت است که هویدا نمیکرداند
کسی آنرا مکر حضرت الله تعالی و نمی آید بشما مکر ناکاه و بنحو بغیر اینحدیث احادیث
دالّه بر بمعنی که ظهور حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام را کسی بغیر از خدا وند
عالمیان جلّ جلاله نمیداند بسیار است و کفتکوهایی که حضرت آخند در ضمن
حدیث ششم کرده اند سست ولی اعتبار است اکر حضرت آخند از علم سیر خبر میداشتند
این توجیهات را البتّه وا می کذاشتند و در آنکه حضرت آخند نقل فرموده اند
که در حروف مقطعه قران علم بسیار است هیچکس را حرفی نیست سخن در باقی
روایت ابی لبید مخزومیست و حضرت آخند از کجا جزم فرمودند که بنای حدیثی
که او روایت کرده بر ابجد اهل مغربست و تالیف بحار الانوار از دایرهٔ افتخار بیرون
است زیرا که اکر کلختن تابی یا شاکرد قصابی را عمر وفا نماید و عالم بیاز کتاب باشد
بمجرّد آنکه فرق میان سیاه و سفید کرده باشد میتواند همه را یکجا نوشتن
و نامی بر ان کذاشتن و از آن معنی که کذشته البته غافل نباید بود که وقت قرار
دادن بجهت ظهور حضرت حجت کمال جرات و با خدا و رسول و ائمه علیهم
مخالفت و منافی عدالت بلکه غایت معصیت است دیکر غلطهایی که حضرت

که حضرت آخند در کتاب مذکور کرده از جملهٔ شمار بیرون است محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی

تعالی یک باب در بیّن مطلب که وقت ظهور حضرت خاتم الاوصیا را کسی بغیر از حضرت الله تعالی

نمیداند در کتاب کافی ایراد نموده و آنرا باب کراهیّة التّوقیت نام کرده و ابن شاذان علیه

الرّحمة والغفران در کتاب اثبات الرجعة بابی را که مشتمل بر بین مطور احادیث است بباب

شدّة النّهی عن التّوقیت موسوم ساخته و توقیت را حرام میدانند یکی از آن احادیث

که آن شیخ جلیل القدر روایت کرده اینست که میفرماید حدّثنا محمّد بن ابی عمیر رضی الله

عنه عن حمّاد بن عیسی عن ابی شعبة الحلبی عن ابی عبد الله علیه السّلام عن ابیه

محمّد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن عمّه الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام قال سألت

جدّی رسول الله صلّی الله علیه وآله عن الائمّة بعده فقال علیه السّلام الائمّة بعدی عدد

نقباء بنی اسرائیل اثنی عشر اعطاهم الله علمی وانت منهم یا حسن فقلت یا رسول الله فمتی

یخرج قائمنا اهل البیت قال یا حسن مثله مثل السّاعة اخفی الله علمها علی اهل السّموات

والارض لا تأتی الّا بغتة یعنی حضرت امام حسن علیه السّلام فرمود که از جدّ خود رسول

خدا صلّی الله علیه وآله پرسیدم از امامان که بعد از آن سرور عالمیان پیشوای

جهانیان خواهند بود آنحضرت فرمود که امامان بعد از من بشمار نقبای بنی

اسرائیل اند یعنی آنچنانکه نقبای بنی اسرائیل دوازده تن بوده‌اند عطا نموده است

خدای تعالی بایشان دانش و فهم مرا و ترا از جمله ایشانی پس گفتیم که ای رسول خدا کی

خروج خواهد کرد قایم ما اهل البیت آنحضرت فرمود که ای حسن جز این نیست که

مثل او مثل روز قیامت است که پنهان داشته است حضرت الله تعالی علم آنرا بر اهل

آسمانها و زمین نمی آید روز قیامت مگر ناگاه و بیخبر یعنی آنچنانکه کسی بغیر از حضرت

خداوند عالمیان نمیداند که قیامت کی خواهد بود کسی بغیر از حضرت ملک منّان

نمیداند که وقت ظهور حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام کی خواهد بود و شیخ

ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه در کتاب الغیبه میفرماید اما وقت خروجه فلیس بمعلوم

لنا علی التّفصیل بل هو مغیّب عنّا الی ان یاذن الله بالفرج و چند حدیث درین

باب نقل کرده که در سند آن احادیث ابن شاذان رحمة الله علیه مذکور است

و آن احادیث با دیگر حدیثها درین معنی در کتاب اثبات الرّجعه بنظر رسیده

از آنجمله است اینکه شیخ ابو جعفر میفرماید اخبرنا الحسین بن علی عبد الله عن

ابی جعفر محمّد بن سفیان البزوفری عن علی بن محمّد عن الفضل بن شاذان عن

احمد بن محمّد و عبیس بن کرام عن الفضیل قال سالنا ابا جعفر علیه السلام هل

لهذا الامر وقت فقال علیه السّلام کذب الوقّاتون کذب الوقّاتون یعنی فضیل

کفت پرسیدیم از حضرت ابی جعفر یعنی امام محمّد باقر علیه السّلام که آیا وقت معینی

هست مر این امر را یعنی ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را حضرت

امام سه مرتبه از روی مبالغه فرمود که دروغ کفتند وقت قرار دهندکان

دیکر روایت کرده ابن شاذان باین طریق که الفضل بن شاذان عن

الحسین بن یزید الصحّاف عن منذر الجواد عن ابی عبد الله علیه

السّلام قال کذب الموقتون ما وقّتنا فیما مضی ولا نوقّت فیما یستقبل یعنی

حضرت امام جعفر علیه السّلام فرمود دروغ کفتند وقت قرار دهندکان

ما در زمان کذشته وقت قرار نداده ایم و در زمان آینده وقت قرار نخواهیم

داد ابن شاذان این حدیث را بچند سند صحیح روایت کرده است و شیخ

طوسی بعد از ذکر این حدیث میکوید وبهذا الاسناد عن عبد الرحمن بن

کثیر قال کنت عند ابی عبد الله علیه السّلام اذ دخل علیه مهزم الاسدی

فقال اخبرنی جعلت فداک متی هذا الامر الذی تنتظرونه فقد طال فقال

یا مهزم کذب الوقّاتون وهلک المستعجلون ونحن المسلمون والینا یصیرون

یعنی عبد الرحمن بن کثیر کفت که نزد حضرت ابی عبد الله علیه السلام بودم که

مهزم اسدی درامد وکفت فدای توشوم خبرده مراکه این امری که انتظار آن

میکشید کی خواهد بود یعنی از ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام پس

بدرستی که مدت انتظار بدرازکشید آنحضرت فرمود که ای مهزم دروغ

کفتند وقت قرار دهندکان وهلاک شدند شتاب کنندکان ورستکار

شدند تسلیم کنندکان وبسوی ما میل میکنند آن تسلیم کنندکان چند حدیث

دیکر شیخ ابو محمد بن شاذان رحمة الله تعالی درین باب روایت کرده است

ودو جا در توقیعات که حضرت حجة الرحمن علیه السلام خود وقت قرار دهندکانرا

دروغکوی کفته یکی آنست که ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب کمال الدین

میکوید حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحق رضی الله عنه قال سمعت ابا علی بن

همام یقول سمعت محمد بن عثمن العمری قدس الله روحه یقول خرج التوقیع

بخط اعرفه یقول من سمانی فی مجمع من الناس باسمی فعلیه لعنة الله قال

ابو علی بن همام وکتبت اسئله عن ظهور الفرج متی یکون فخرج التوقیع کذب

الوقاتون یعنی محمد بن همام کفت شنیدم از محمد بن عثمان قدس الله روحه

که میکفت

که میکفت بیرون آمد توقیع بخطی که میشناسم آن خط را که میکفت یعنی حضرت

صاحب الزمان علیه السلام دران همچنین فرموده بود که هرکس در مجمعی

از مردمان مرا نام نهد یعنی نام مرا بزبان آورد بر وباد لعنت خدا محمد بن همام

کفت نوشتم وسؤال نمودم از آنحضرت از ظهور فرج که آن کی خواهد بود بیرون

بیرون آمد توقیع در جواب من که دروغ کفتند وقت قرار دهندکان امیر

محمد باقر داماد رحمت الله علیه بعد از نقل اینحدیث در کتاب شرعة التسمیة

میفرماید که اینحدیث را بعینه شیخ مفید وشیخ طوسی وشیخ طبرسی قدس الله

اسرارهم بسندهای صحیح خود روایت کرده اند دیکری از آن دو جا که در توقیعات

واقع است آنست که ابن شاذان وابن بابویه وشیخ طوسی وشیخ طرابلسی رضوان الله

علیهم اجمعین بسندهای خود روایت کرده اند ما بیک سند وبنقل فقره

از آن بجهت اختصار درین مکان اکتفا مینمایم ابن بابویه علیه الرحمه روایت میکند

از محمد بن عصام کلینی رضی الله عنه واو از محمد بن یعقوب کلینی واو از اسحق

بن یعقوب که او کفت مسئلت نمودم از محمد بن عثمان رحمة الله تعالی که او

برساند نوشته مرا که سؤال کرده بودم دران از مسایلی که مشکل بود بر من

پس وارد شد توقیع در جواب مجملا از جمله آن مسایل یکی این بوده که از وقت ظهور

آنحضرت پرسیده آنحضرت در جواب این سؤال نوشته است که واما ظهور

الفرج فانّه الی الله تعالی وکذب الوقّاتون یعنی امّا ظهور فرج باز بسته است

باراده ومشیّت حضرت حقّ تعالی ودروغ کفتند وقت قرار دهندکان

قبل ازین مذکور شد که ابن شاذان علیه الرّحمة والغفران حدیثها درین باب

روایت کرده سوای آنچه شیخ ابو جعفر طوسی قدّس الله سرّه ازو روایت نموده

از انجمله یکی اینست که میفرماید حدّثنا عبد الرّحمن بن ابی نجران عن عاصم بن

حمید عن ابی حمزة الثّمالی عن ابی جعفر علیه السّلام قال قال رسول الله صلّی الله

علیه وآله لامیر المؤمنین علیه السّلام یا علی انّ قریشا ستظهر علیک

ما استبطنته وتجتمع کلمتهم علی ظلمک وقهرک فان وجدت اعوانا فجاهدهم

وان لم تجد اعوانا فکفّ یدک واحقن دمک فانّ الشّهادة من ورائک فاعلم

انّ ابنی ینتقم من ظالمیک وظالمی اولادک وشیعتک فی الدّنیا ویعذّبهم الله فی الآخرة

عذابا شدیدا فقال سلمان الفارسی من هو یا رسول الله قال التّاسع من ولد ابنی

الحسین الّذی یظهر بعد غیبة طویلة فیعلن امر الله ویظهر دین الله وینتقم من اعداء الله

ویملاء الارض

ویملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما قال متی یظهر یا رسول الله قال
علیه السلام لا یعلم ذلک الا الله ولکن لذلک علامات منها نداء من السماء وخسف
بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بالبیداء یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله با میر المؤمنین علیه السلام گفت که یا علی زود باشد
که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته اند ~~آنرا ظاهر سازند و مجتمع شود کلمه~~
ایشان یعنی آن کین و عداوتی را که در زمان من نسبت بتو پنهان میداشته اند بعد از من
آنرا ظاهر سازند و مجتمع شود کلمه ایشان بر ستم نمودن و غلبه کردن بر تو یعنی اتفاق
کنند بر ظلم و جور کردن و قهر و غلبه نمودن بر تو پس اگر اعوان و انصار بیابی جهاد
با ایشان و اگر نیابی باز دار دست خود را و نگاه دار خون خود را پس بدرستی که شهید
شدن ازلی است ترا و بدانکه فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آنها که
بر تو و اولاد و شیعه تو ظلم کنند و خدای تعالی در آنجهان ایشانرا بعذاب شدید
گرفتار خواهد گردانید سلمان فارسی علیه الرحمه گفت ای رسول خدا آن فرزند تو
که این کار خواهد کرد کیست پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که او نهمین است از
اولاد فرزند من حسین آنکه ظاهر و هویدا گردد بعد از پنهان بودن دراز

پس اعلان نماید امر خدا را وظاهر سازد دین خدا را واشام بکشد از دشمنان خدا و
بر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از جور وظلم سلمان گفت
آن برگزیده ملک ودود کی ظهور خواهد نمود ای رسول خدا پیغمبر صلی الله علیه
وآله فرمود آنرا کسی نمیداند الا خدای تعالی لیکن آنرا نشانهاست از جمله نشانها
ندائیست از آسمان وفرو رفتن جمعی بزمین در مشرق وفرو رفتن گروهی بزمین
در مغرب وفرو رفتن طایفه بزمین در بیدا والسلم علی من اتبع الهدی ابن بابویه
رحمت الله علیه در کتاب کمال الدین وتمام النعمة میگوید حدثنا عبد الواحد بن محمد بن محمد بن عبدوس
العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبة النیسابوری عن حمدان بن سلیمان قال حدثنا
الصقر بن ابی دلف قال سمعت اباجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام یقول ان
الامام بعدی ابنی علی امره امری وقوله قولی وطاعته طاعتی والامام بعده ابنه الحسن
امره امر ابیه وقوله قول ابیه وطاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت له یابن رسول الله
فمن الامام بعد الحسن فبکا علیه السلام بکاء شدیدا ثم قال ان من بعد الحسن ابنه
القایم بالحق المنتظر فقلت له یابن رسول الله ولم سمی القایم قال لانه یقوم بعد موت
ذکره وارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت ولم سمی المنتظر قال لان له غیبة تکثر

ایامها

ايامها ويطول امدها فينتظر خروجه المخلصون وينكره المرتابون ويستهزي بذكره

الجاحدون ويكذب فيها الوقاتون ويهلك فيها المستعجلون وينجو فيها المسلمون

يعني صقر بن ابي دلف گفت شنيدم از حضرت امام محمد تقي عليه السلام كه ميگفت

امام بعد از من پسر من عليست امر او امر منست وقول او قول منست وطاعت او طاعت منست

وبعد از وامام پسر او حسن است امر او امر پدر اوست وقول او قول پدر اوست وطاعت

او طاعت پدر اوست بعد از ان امام عليه السلام خاموش شد پس گفتم كه اي فرزند

رسول خدا امام بعد از حسن كيست آنحضرت گريست گريستني سخت بعد از ان فرمود

كه امام بعد از حسن پسر اوست قايم بحق كه منتظر است گفتم اي فرزند رسول خدا

او را چرا قايم نام كرده اند فرمود بجهت انكه قيام خواهد نمود بامر امامت بعد از موت

ذكرش ومرتد شدن اكثر قايلين بامامتش گفتم چرا او را منتظر نام كرده اند فرمود از

براي انكه او راست غايب بودني كه بسيار خواهد بود روزهاي آن وبطول خواهد

كشيد مدت آن پس انتظار خواهند كشيد خروج او را مخلصان وانكار خواهند كرد

او را شك كنندگان واستهزا خواهند نمود بياد كردن او جاحدان ودروغ خواهند

گفت وقت قرار دهندگان وهلاك خواهند شد دران غايب بودن شتاب كنندگان

ودستکاري خواهند یافت دران غایب بودن تسلیم کنندکان یعنی آنهایي که کردن

تسلیم بکذارند وبچون وچراکه سبب توقف چیست وچرا خروج نمیکنند کار ندارند

اینحدیث را ابن شاذان بیواسطه از امام باندك اختلاف عبارتي نقل کرده با چند حدیث

دیکر وبعد ازان میکوید قد تحقّق من هذه الاخبار وامثالها انّ وقت ظهوره

مغیّب عن الخلق ولایعلمه الاّ الله تعالی وحسن بن حمزه علوي طبري در کتاب

الغیبه میکوید قال ابو علی محمّد بن همام رضی الله عنه فی کتابه نوادر الانوار

حدّثنا محمّد بن عثمان بن سعید الزیّات رضی الله عنه قال سمعت ابی یقول سُئِلَ

ابو محمّد علیه السّلام عن الخبر الذّي روی عن آبائه علیهم السّلام انّ الارض

لاتخلو من حجّة لله تعالی علی خلقه الی یوم القیمة فانّ من مات ولم یعرف امام

زمانه مات مِیتة جاهلیّة فقال انّ هذا حقّ کما انّ النّهار حقّ فقیل له یا بن

رسول الله فمن الحجّة والامام بعدك قال ابني هو الامام والحجّة بعدي من مات

ولم یعرفه مات مِیتةً جاهلیّةً امّا ان له غیبة یحار فیها الجاهلون ویهلك فیها

المبطلون ویکذب فیها الوقّاتون ثمّ یخرج کانی انظر الی الاعلام البیض تخفق فوق

راسه بنجف الکوفة یعني عثمان بن سعید که از وکلاي حضرت امام حسن عسکری

وحضرت

و حضرت صاحب الزمان علیهما السلام بوده گفت که از حضرت ابو محمد یعنی امام حسن
عسکری علیه السلام پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کرده اند از آبای کرام
آنحضرت که ایشان فرموده اند که خالی نمیماند زمین از حجتی که مر خدایرا باشد بر خلق
تا روز قیامت بدرستی که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده است
مردن جاهلیت آنحضرت فرمود که این حق است همچنانکه روز حق است یعنی همچنانکه
روز ظاهر و روشن است این حدیث نیز مبین و مبرهن است پس گفتند که ای فرزند
رسول خدا کیست حجت و امام بعد از تو آنحضرت فرمود فرزند من امام و حجت
است بعد از من هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت یعنی
حکم آن دارد که اسلام و زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده بالجمله امام علیه السلام
فرمود که بدان و آگاه باش که او را غایب شدنی خواهد بود که حیران خواهند
شد در آن جاهلان و هلاک خواهند شد در آن مبطلان و دروغ خواهند
گفت در آن وقت قرار دهندگان بعد از آن خروج خواهد نمود گویا نظر میکنم
بعلمهایی که میدرخشد و حرکت میکند بر بالای سر او در نجف کوفه پس معلوم
میشود زین احادیث که شیخ طوسی و ابن بابویه و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ نشابوری

که مقدم است بر ایشان چه جای آنها از علما که مؤخرند از ایشان و پیغمبر و ائمه اثنی عشر

علیهم السلام بر وقت ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه مطلع

نبوده اند و حضرت صاحب الامر علیه السلام خود بر آن اطلاع ندارد حضرت آخوند

مگر خود را از همه ایشان اعلم میدانند که در ضمن حدیث سیم زور ها زده اند و ابجد

مغرب بمیان آورده اند که وقت از برای ظهور آنحضرت قرار دهند و حال آنکه در

اوایل ترجمه حدیث هشتم از حضرت امام جعفر علیه السلام خود نقل فرموده اند

که آنحضرت در جواب مفضل بن عمر گفت که حق تعالی ابا نموده است از اینکه از

برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق

سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت

نازل شده و هر کس از برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا

در علم غیب شریک گردانیده و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است انتهی

پس هرگاه حضرت رسول الله تعالی از وقت تعیین کردن ابا فرموده چرا حضرت آخوند ابا نموده اند اگر حضرت آخوند

خود را در علم غیب با خدا شریک میدانند و دعوای اطلاع بر اسرار الهی میکنند باید

که وقت تعیین نمایند و از آن مرتبه تجاوز نفرمایند بچیزها باشد که در خاطرها خطور

لیکن

کند که از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی باشد از پی آنچه بخاطر رسد رفتن وجهی ندارد حضرت

عزت تعالی شانه در اواخر سوره اعراف میفرماید یسئلونك عن الساعة ایان مرسها قل انما علمها

عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لا تاتیکم الا بغتة یسئلونك

کانك حفی عنها قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون درین آیه شریفه دو جا حضرت

الله تعالی از روی تاکید امر فرموده حبیب خود را که بگوی که بغیر ایزد تعالی کسی بزمان ساعت

آگاهی ندارد یکبار میفرماید که بگوی که دانستن آن نزد پروردگار منست و مرتبه دیگر

میفرماید که بگوی که علم آن نزد حضرت الله تعالی است پس آنکه حضرت آخند در اوایل

ترجمه حدیث هشتم روایت فرموده اند از حضرت امام جعفر علیه السلام که آنحضرت

فرمود که آیاتی که حضرت حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است

همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده چنانکه گذشت اگر حضرت آخند بضعف آنحدیث

قایلند و میدانند که احادیث صحیحه معارض اکثر فقرات آنست نقل آن وجهی نداشت

و اگر آنحدیث را صحیح میدانند چرا امر قیام ساعت را که حضرت الله تعالی آشکار

نکرده حضرت آخند آشکار میکنند درینصورت واجب بود که حضرت آخند با

خداوند عالمیان مخالفت نموده در آشکار کردن وقت آن کوشش نفرمایند

حال آنکه آنچه از مفضل بن عمر در آن خبر معنی آنرا روایت کرده اند که او گفت قلت

افلا توقّت فقال یا مفضّل لا اُوَقّتُ له وقتًا و لا تُوَقّتِ له وقتًا انّ من وقّت

لمهدینا وقتًا فقد شارك الله فی علمه و ادّعی انّه ظهر سرّه مؤیّدات بسیار دارد

چنانکه بعضی از آن مذکور گشت آیات و احادیث درین باب که وقت قیام قیامت و

ظهور حضرت حجّت را علیه السّلام کسی بغیر از حضرت عزّت تعالی شانه نمیداند بسیار

است چون نقل همه آن منافی اختصار بود بهمین قدر اکتفا نمود اما معنی این خبر که

از مفضل بن عمر روایت کرده اند آنست که او گفت گفتم بحضرت امام جعفر علیه السّلام

که آیا وقت قرار نمیدهی از برای ظهور او آنحضرت در جواب گفت فرمود که ما وقت

از برای ظهور او قرار نمیدهیم و تو نیز وقت از برای ظهور او قرار مده بدرستی

که هر کس وقت از برای ظهور مهدی ما قرار دهد بتحقیق که شریك ساخته است

خود را با خدای تعالی در علم او و دعوای آن کرده است که ظاهر کرد اینرا است

سرّ خدارا آیا حضرت آخند تامّل نفرموده اند در آنفقره از آنحدیث که ترجمه فرموده اند

باین عبارت که بقعهای زمین بایکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی

فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا چه بدرستی

که از بقعه

که آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندای انّی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید وهمان

مکان زلنلیست که مریم وعیسی را در آنجا جای داده ودر موضعی که سر مبارك حضرت

امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت

مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد وخود در ان غسل کرد وآن

بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله از آنجا عروج نمود انتهی

طایفهٔ که بوحدت وجود قایل اند شاید بوحدت این امکنه قایل شوند دیگر انکه در ان

حدیث مذکور است که عثمان بن عنبه یعنی سفیانی از اولاد عتبه بن ابی سفیان خواهد

بود وحال انکه احادیث صحیحه ناطق است باینکه او از اولاد عتبه بن ابی سفیان

خواهد بود وباتفاق نسل یزید در اندك زمانی منقرض گردید اگر حضرت آخند

گویند که این حدیث را از کتاب مزار ابن قولویه رحمة الله علیه نقل کرده ام آن نیز

ضعیف السّند است واخبار صحیحه وغیر صحیحه در ان نیز بسیار است ای عاقل

تامل نمای که آنجا که حضرت آخند از برای قرار دادن وقت بجهت ظهور حضرت صاحب

الامر علیه السّلام حساب ابجد مغاربه بمیان آورده اند فرموده اند دیگر بحسب

ترتیب سور قرآنی آلمص است وآن اشاره است بخروج بنی عبّاس که باز از بنی هاشم

بودند وهرچند که خروجشان بباطل بود بحساب ابجد مغاربه صد وسی و

یک است واز اوایل بعثت تا اوایل ظهور دولت ایشان صد وسی یک بود قطع

نظر از ان کرده که از حضرت آخند درینمقام هم غلطی سهواً سرزده چرا خروج

محمد بن عبد الله بن الحسن وبرادرانش ابراهیم وادریس وادریس بن ادریس

وحسین بن علی عابد وزید شهید ودیگر امام زادها را که ذکر همه ایشان

موجب اطناب است وخروج اکثر ایشان مثل خروج زید شهید بحق بوده

یاد نکرده اند مگر ایشان از بنی هاشم نبود اند حال انکه بنی عباس منقرض

شدند وجمعی از علمای انساب وغیرهم نقل کرده اند که چندین تن از ملوک

ادریسیه در بعضی از بلاد مغرب باقی اند واز نسل زید شهید سلام الله

علیه در ولایت بفراج از بلاد شرقی پادشاهان عظیم الشان وصاحب سپاه

فراوان وخزاین بی پایان هستند والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الثالث

قال الصدوق رحمة الله علیه تعالی فی کتاب کمال الدین وتمام النعمة حدثنا

محمد بن موسی المتوکل قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال حدثنا موسی بن عمران

النخعی

النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابيه
عن الصادق جعفر بن محمد عن آبائه عن امير المؤمنين عليهم السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله حدثني جبرئيل عن رب العزة جل جلاله
انه قال من علم ان لا اله الا انا وحدي وان محمدا عبدي ورسولي وان
علي بن ابي طالب خليفتي وان الائمة من ولده حججي ادخلته الجنة برحمتي ونجيته
من النار بعفوي وابحت له جواري واوجبت له كرامتي واتممت عليه نعمتي
وجعلته من خاصتي وخالصتي ان ناداني لبيته وان دعاني اجبته وان
سالني اعطيته وان سكت ابتداته وان اساء رحمته وان فر مني دعوته وان رجع الي
قبلته وان قرع بابي فتحته ومن لم يشهد ان لا اله الا انا وحدي او شهد بذلك
ولم يشهد ان الائمة من ولده محمدا عبدي ورسولي او شهد بذلك ولم يشهد
ان علي بن ابي طالب خليفتي او شهد بذلك ولم يشهد ان الائمة من ولده حججي فقد
جحد نعمتي وصغر عظمتي وكفر باياتي وكتبي ورسلي ان قصدني حجبته وان سالني
حرمته وان ناداني لم اسمع نداءه وان دعاني لم استجب دعاءه وان رجاني
خيبته وذلك جزاءه مني وما انا بظلام للعبيد فقام جابر بن عبد الله الانصاري

فقال يا رسول الله ومن الائمة من ولد علي بن ابي طالب قال الحسن والحسين سيدا

شباب اهل الجنة ثم سيد العابدين في زمانه علي بن الحسين ثم الباقر محمد بن علي و

ستدركه يا جابر فاذا ادركته فاقراه مني السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الكاظم

موسى ثم التقي محمد بن علي ثم النقي علي بن محمد ثم الزكي الحسن بن علي ثم ابنه

القايم بالحق مهدي امتي الذي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا

وظلما هؤلاء يا جابر خلفائي واوصيائي واولادي وعترتي من اطاعهم

فقد اطاعني ومن عصاهم فقد عصاني ومن انكر واحدا منهم فقد انكرني

بهم يمسك الله السماء ان تقع على الارض الا باذنه وبهم يحفظ الله الارض ان تميد باهلها

بسند مذكور ابن بابويه رحمة الله عليه از حضرت ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق

وآنحضرت از آباي كرام خود نقل فرموده از حضرت رسالت پناه عليهم صلوات الله

وآنجناب از جبرئيل ع وجبرئيل از حضرت رب العزة جل جلاله كه حضرت ملك

ودود فرمود كه هركس گواهي دهد كه نيست خدايي الا من كه يگانه و واحد

ومحمد بنده ورسول منست وعلي بن ابي طالب خليفه منست وامامان از فرزندان

علي بن ابي طالب حجتهاي منند داخل ميسازم واو را برحمت خود در بهشت

وجای

ونجات میدهم اورا از آتش دوزخ بعفو خود ومباح میکردانم بر و جواري و

حوریان بهشتي را وواجب میسازم از براي او کرامت او خود را وتمام میکردانم

بر و نعمت خود را و میکردانم او را از بندکان خاص وخالص خود اکر ندا کند آن

مراد رجواب او لبیك کویم واکر بخواند مرا اجابت کنم او را واکر از من چیزي خواهد

عطا کنم باو واکر خاموش شود ابتدا کنم بخطاب کردن با او واکر بد کند رحمت

کنم برو واکر از من بکریزد و دوري نماید من بخوانم اورا واکر باز کشت بمن نماید

قبول کنم او را واکر در رحمت مرا بکوید بکشایم بر روي او وآنکسیکه شهادت ندهد

باینکه نیست خدایي بغیر من ومرا واحد ویکانه نداند یا باین معني شهادت بدهد وشهادت

ندهد که محمّد بنده ورسول منست یا باین هم شهادت بدهد وشهادت ندهد

که علي بن ابي طالب خلیفه منست یا باین نیز شهادت بدهد وشهادت ندهد که

امامان از فرزندان علي بن ابي طالب حجتهاي منند پس بتحقیق که انکار کرده است نعمت

مرا وخورد وکوچك وحقیر شمرده عظمت مرا وکافر شده بآیات وکتابهایم وپیغمبران

من آن بنده اکر قصد من کند و روي بمن آورد در پرده شوم از و یعني اکر روي

بدرکاه رحمت من کند از وپنهان دارم رحمت خود را واکر از من چیزي بخواهد

آنرا بر و حرام کرده ام و اگر ندا کند مرا نشنوم ندای او را و اگر بخواند مرا و دعا کند مستجاب نکنم

دعای او را و اگر امید وار شود بمن نا امید کرده ام او را و این جزای اوست و نیستم

من ظلم کننده بر بندگان پس برخواست جابر بن عبد الله انصاری و گفت ای

رسول خدا چه کسانند امامان از فرزندان علی بن ابی طالب پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود که حسن و حسین اند دو سید و سرور و بهترین جوانان اهل بهشت

بعد از ایشان سید و سرور عبادت کنندگان در زمان خود علی بن الحسین بعد ازو

باقر محمد بن علی و زود باشد که دریابی تو او را ای جابر پس هرگاه که او را دریابی

بخوان او را از من سلام بعد ازو صادق جعفر بن محمد بعد ازو کاظم موسی بن جعفر

بعد ازو رضا علی بن موسی بعد ازو تقی محمد بن علی بعد ازو نقی علی بن محمد بعد ازو زکی حسن

بن علی بعد از و پسر او قایم بحق مهدی امت من انکه پر کند زمین را از عدل و داد

همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای جابر ایشان خلیفهای من و اوصیای من و اولاد

و عترت منند هر که اطاعت نماید ایشانرا مرا اطاعت نموده و هر که نافرمانی ایشان

نماید حکم آن دارد که نافرمانی من کرده و بمن عاصی شده و هر که انکار کند ایشانرا

یا انکار نماید یکی از ایشانرا بتحقیق که انکار من کرده و بسبب ایشان نگاه میدارد

خدای تعا

خدای تعالی آسمانرا که واقع نشود و نیفتد بر زمین مگر باذن او و همچنین بسبب ایشان نگاه

میدارد زمین را از انکه بجنباند اهلش را اینحدیث را شیخ ابو محمد بن شاذان علیه

الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر ع روایت کرده و از جمله نصوص الله بر امامت

ائمه اثنی عشر علیهم السلام شمرده فایده جلیله از آخر اینحدیث مستفاد میگردد

که درین زمان آسمان بسبب وجود فایض الجود حضرت صاحب الزمان علیهم علیه

السلام بر پاست و زمین ببرکت آنحضرت ثابت و قایم و برجاست و اگر یکی از ناصبان

در یمعنی با اهل حق از در مناقشه درآید و با طایفه ناجیه مکابره نماید باچندین

حدیث که در کتب معتبره اهل خلاف ثبت است و از طرق ایشان مرویست چه خواهد کرد

که از همه آن احادیث مستفاد میشود که بقای این جهان باز بسته است ببقای حضرت

صاحب الزمان صلوات الله الملک المنان بعضی از آن بعد ازین در آواخر این اربعین

مذکور گردد انشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الرابع

قال الفضل بن شاذان علیه الرحمه والغفران حدثنا صفوان بن یحیی رضی الله عنه

قال حدثنا ابو ایوب ابراهیم بن ابی زیاد الخزاز قال حدثنا ابو حمزه الثمالی عن ابی خالد

الکابلي قال دخلت علی مولای علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام فرایت
فی یده صحیفة کان ینظر الیها ویبکی بکاءً شدیدًا فقلت فداك ابی وامّی یابن رسول الله
ما هذه الصّحیفة قال علیه السّلام هذه نسخة اللّوح الذّی اهداه الله تعالی الی رسول الله
صلّی الله علیه وآله الذّی کان فیه اسم الله تعالی ورسوله وامیر المؤمنین وعمّی الحسن
بن علی وابی علیهم السّلام واسمی واسم ابنی محمّد الباقر وابنه جعفر الصّادق وابنه
موسی الکاظم وابنه علی الرّضا وابنه محمّد التّقی وابنه علی النّقی وابنه الحسن الزّکی
وابنه حجّة الله القایم بامر الله المنتقم من اعداء الله الذّی یغیب غیبةً طویلةً ثمّ
یظهر فیملاء الارض قسطًا وعدلًا کما ملئت جورًا وظلمًا شیخ عالیشان
یعنی فضل بن شاذان بسند معتبر روایت کرده از ابی خالد کابلی که او گفت داخل شدم
بمنزل مولای خود حضرت امام زین العابدین علیه السّلام در دست
آنحضرت صحیفه دیدم که در آن منگریست ومیگریست گفتم پدر ومادرم
فدای تو بادای فرزند رسول خدا چیست این صحیفه آنحضرت فرمود که این نسخه
لوحیست که خدای تعالی برسول خود بهدیه فرستاد آن لوحی که در آن بود نام
الله تعالی ونام رسول او ونام امیر المؤمنین ونام عمّم حسن بن علی ونام پدرم

علیهم

علیهم السلام و نام من و نام فرزندم محمد باقر و فرزند او جعفر بن محمد و فرزند
او موسی بن جعفر و فرزند او علی رضا و فرزند او محمد تقی و فرزند او علی نقی و
فرزند او حسن زکی و فرزند او حجة الله و قایم بامر الله و منتقم از اعداء الله
انکه غایب شود غایب شدنی دراز بعد از ان ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل
و داد همچنانکه پر شده باشد از ستم و بیداد ایحدیث شریف را مؤیدات بسیار است
سبب ایجاز بود که درین رساله بنقل این خبر مختصر قناعت نمود حضرت سید المجتهدین
امیر محمد باقر داماد در باب ایحدیث که بحدیث لوح موسوم است در کتاب شرعة
التسمیه میفرماید هو مما علی روایته تواطؤ الخاصة والعامة من طرق متلونة
مختلفة واسانید متشعبة متکثرة و آن کتابیست که در وقتی که این ضعیف نزد آن
دو بحر عظیم الشان یعنی شیخ بهاء الدین محمد عاملی و امیر محمد باقر داماد علیهما
الرحمه بتلمذ و تعلم تردد داشت در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان
غیبت مناظره و مباحثه روی نمود و آن گفتگو مدتی در میان بود لهذا سید
مشار الیه کتاب مذکور را تالیف فرمود فرحمة الله علیهما والسلام علی من اتبع
الهدی الحدیث الخامس

علیم النظیر

قال الصّدوق رضوان الله عليه فى كتاب كمال الدّين حدّثنا غير واحد من اصحابنا قالوا

حدّثنا محمّد بن همام قال حدّثنا جعفر بن محمّد مالك الفزاري قال حدّثني الحسن بن محمّد بن

سماعه قال حدّثني احمد بن الحارث قال حدّثني المفضل بن عمر عن يونس بن ظبيان عن

جابر بن يزيد الجعفي قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاري يقول لما انزل الله عزّ وجلّ

على نبيّه محمّد صلّى الله عليه وآله يا ايّها الذّين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرّسول واولى

الامر منكم قلت يا رسول الله عرفنا الله ورسوله فمن اولى الامر الذّين قرن الله طاعتهم

بطاعتك فقال عليه السّلام هم خلفائي يا جابر وائمة المسلمين من بعدي اوّلهم على بن

ابي طالب ثمّ الحسن ثمّ الحسين ثمّ على بن الحسين ثمّ محمّد بن على المعروف فى التورية

بالباقر وستدركه يا جابر فاذا لقيته فاقراه منّي السّلام ثمّ الصّادق جعفر بن محمّد

ثمّ موسى بن جعفر ثمّ على بن موسى ثمّ محمّد بن على ثمّ على بن محمّد ثمّ الحسن بن على

ثمّ سميّي وكنيّي حجّة الله فى ارضه وبقيّته فى عباده ابن الحسن بن على ذاك الذّي

يفتح الله تعالى ذكره على يديه مشارق الارض ومغاربها ذاك الذّي يغيب عن شيعته

واوليائه غيبة لايثبت فيها على القول بامامته الّا من امتحن الله قلبه للايمان

قال جابر فقلت يا رسول الله فهل تنتفع الشّيعه فى غيبته فقال عليه السّلام اي والذّي

جعني

بعثني بالنبوة انهم ليستضيئون بنوره وينتفعون بولايته في غيبته فقال عليه

السلام كانتفاع الناس بالشمس وان تجللها سحاب يا جابر هذا من مكنون سر الله

ومخزون علمه فاكتمه الا عن اهله الى آخر الحديث بسند مسفود مرويست که

جابر بن يزيد جعفي كفت شنيدم از جابر بن عبد الله انصاري كه ميكفت كه در آن

هنكام كه حضرت ملك علام فرو فرستاد به نبي خود يعني سيدانام عليه وآله

الصلوة والسلام آيه يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي

الامر منكم را كفتم يا رسول الله ما خدا و رسول را شناخته ايم اولي الامر كيستند

كه قرين كردانيده است حضرت الله تعالى طاعت ايشانرا بطاعت تو آنحضرت فرمود

كه ايشان خليفهاي منند وامامان مسلمانانند بعد از من اول ايشان علي بن ابي

طالبست بعد از ان حسن پس حسين پس علي بن الحسين بعد از ان محمد علي كه

معروفست در توريه بباقر و زود باشد كه تو او را دريابي يا جابر پس چون او را

به بيني بايد كه بخواني او را از من سلام يعني كه سلام من باو برساني بعد از ان صادق

جعفر بن محمد بعد از ان موسى بن جعفر بعد از ان علي بن موسى پس محمد بن علي

پس علي بن محمد بعد از ان حسن بن علي بعد از ان همنام من و همكنيت من حجت خدا

در زمین خدا و بقیه خدا در میان بندگان خدا پسر حسن بن علی که بکشاید خدای تعالی

بدست او مشارق و مغارب زمین را و غایب شود از شیعه و دوستان خود

غایب شدنی که ثابت نماند در آن غایب بودن او بقایل بودن امامت او مکر آنکسی

که امتحان و آزمایش کرده باشد الله تعالی دل او را بایمان جابر کفت کفتم ای رسول

خدا آیا منتفع شوند از و شیعه در زمان غایب بودن او آنحضرت فرمود بلی منتفع

میشوند بآن خدایی قسم که مرا بنبوت برانکیخته است که ایشان مستضئ میکردند

بنور او و منتفع میشوند بولایت او در زمان غایب بودن او مانند منتفع شدن

مردمان از نور آفتاب اکرچه پوشیده باشد قرص آفتاب را سحاب ای جابر این

از مکنون سر خدا و مخزون علم خداست پنهان دار آنرا مکر از اهلش باید دانست که

که اینحدیث تتمه داشت بجهت اختصار این خاکسار وا کذاشت ذکر آنرا والسلام

الحدیث السادس

علی من اتبع الهدی

قال الشیخ الجلیل الفضل بن شاذان بن الخلیل رحمه الله تعالی حدثنا محمد

بن سنان عن المفضل بن عمر عن جابر بن یزید الجعفی عن سعید بن المسیب عن

عبد الرحمن بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لما خلق الله تعالی

ابراهیم

ابراهيم الخليل ع كشف عن بصره فراى نورا الى جنب العرش فقال الهى ما هذا النور قال

يا ابراهيم هذا نور محمد صفوتي من خلقي وراى نورا الى جنبه فقال الهى ما هذا النور

قال هذا نور على ناصر ديني وراى في جنبهما ثلثة انوار فقال الهى ما هذه الانوار قال

نور فاطمة بنت محمد والحسن والحسين ابنيهما وابني على قال الهى اني ارى تسعة

انوار قد احدقوا بالخمسة قال هذه انوار على بن الحسين ومحمد بن على وجعفر بن محمد

وموسى بن جعفر وعلى بن موسى ومحمد بن على وعلى بن محمد والحسن بن على والحجة

بن الحسن الذي يظهر بعد غيبته عن شيعته واوليائه فقال ابراهيم الهى اني ارى

انوارا قد احدقوا بهم لا يحصى عددهم الا انت قال يا ابراهيم هذا انوار شيعتهم

شيعة على بن ابي طالب امير المؤمنين فقال ابراهيم فبما تعرف شيعته قال بصلوة احدى

وخمسين والجهر ببسم الله الرحمن الرحيم والقنوت قبل الركوع وتعفير الجبين

والتختم باليمين فقال ابراهيم اللهم اجعلني من شيعة امير المؤمنين على بن ابي طالب

قال تبارك وتعالى يا ابراهيم قد جعلتك منهم فلهذا انزل الله فيه في كتابه الكريم

وان من شيعته لابراهيم قال المفضل بن عمر قد روينا ان ابراهيم ع لما احس بالموت

روى هذا الخبر لاصحابه وسجد فقبض في سجدته صلوات الله وسلامه عليه

بسندی که نوشته شده منقولست از عبد الرحمن بن سمره که او گفت که پیغمبر صلی الله علیه وآله

فرمود که چون آفرید حضرت ملك جلیل حضرت ابراهیم خلیل ع را حجاب از پیش نظر آنجناب

برداشت پس آنحضرت در جنب عرش مجید نوری دید پس از حضرت ملك ودود از

حقیقت آن سوال نمود خطاب از حضرت رب الارباب رسید که این نور برگزیده

من محمد است واز حقیقت نوری که در جنب آن نور دید پرسید حق تعالی فرمود

که آن نور ناصر دین من علیست ودر جنب آن دو نور سه نور بنظر مبارك در آورد

و پرسید خطاب رسید که آن نور فاطمه دختر محمد وحسن وحسین است که دو فرزند

او دو فرزند علی بن ابی طالب اند گفت ای خداوند من نه نوری می بینم که بر دور آن پنج

نور در آمده اند ندا رسید که نور علی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی

بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد وحسن بن علی وحجة بن الحسن است

آنکه ظاهر شود بعد از غایب شدن از شیعه ودوستان ابراهیم ع گفت ای خداوند

من نورهای بسیاری می بینم که دور ایشانرا فرو گرفته اند که نمیشمارد آن انوار را مگر

تو یعنی بغیر از تو که خداوند عالمیانی کسی قادر بر شمردن آن نورهای بسیار نیست آن

نورها چیست حق تعالی فرمود که آن نورها شیعیان ایشانست وشیعیان علی بن

ابي طالب که امير المؤمنين است ابراهيم گفت بچه چيز ميشناسند شيعه امير المؤمنين
را حق تعالی فرمود به پنجاه ويك رکعت نماز يعني در شبانروزي گذاردن وبجهر بسم الله
الرحمن الرحيم گفتن يعني در نماز ودعا خواندن در نماز پيش از رکوع وجبين بر خاك
گذاشتن بعد از نماز وانگشتر در دست راست کردن پس ابراهيم گفت اميدوارم
واز درگاه احسانت توقع دارم که مرا از شيعيان علي کرداني خطاب از خداي تبارك
وتعالی رسيد که يا ابراهيم ما که خداوند عالميانيم ترا از شيعيان علي کرداني خطاب
از خداي تبارك وتعالی رسيد که يا ابراهيم ما که خداوند عالميانيم ترا از شيعيان علي
کردانيم پس ازينجهت حضرت عزت فرو فرستاد در کتاب کريم يعني در قرآن عظيم در شان
درشان حضرت ابراهيم ع اين آيه را که انّ من شيعته لابراهيم يعني بدرستي و
راستي وحقيقت که هرآينه از شيعه اوست ابراهيم مفضّل گفت روايت کرده اند
براي ما که در وقتي که حضرت ابراهيم پيغمبر ع احساس نمود که وقت رحلت است
روايت کرد اين حديث شريف را بجهت اصحاب خود وبسجود رفت پس قبض کرده شد
روح مقدّس آنحضرت در آن هنگام که در سجود بود الحمد لله الذّي شرّف شيعة امير
المؤمنين ع بهذه الفضيلة العظمی والسّلام علی من اتبع الهدی

الحديث التاسع

قال الشيخ الفقيه ابو الحسن محمد بن احمد بن علي بن الحسن بن شاذان القمي رحمة الله
تعالى في المائة التي جمعها من طرق العامة حدثنا احمد بن محمد بن عبيد الله الحافظ
قال حدثنا علي بن سنان الموصلي قال حدثنا احمد بن محمد بن صالح قال حدثنا سليمان
بن احمد قال حدثنا ريان بن مسلم قال حدثنا عبد الرحمن بن يزيد بن جابر قال حدثنا
سلامه عن ابي سليمان راعي رسول الله صلى الله عليه وآله لما اسري بي الى السماء
قال لي الجليل جل جلاله آمن الرسول بما انزل اليه من ربه قلت والمؤمنون
قال صدقت يا محمد من خلفتك في امتك قلت خيرها قال علي بن ابي طالب قلت
نعم يا رب قال يا محمد اني اطلعت على اهل الارض فاخترتك منها فشققت لك اسما من
اسمائي فلا اذكر في موضع الا ذكرت معي فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت
ثانية فاخترت منها عليا وشققت اسما من اسمائي فانا الاعلى وهو علي يا محمد اني
خلقتك وخلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ولده من سنخ
نور من نوري وعرضت ولايتكم على اهل السموات واهل الارض فمن قبلها
كان عندي من المؤمنين ومن جحدها كان من الكافرين يا محمد لو ان عبدا

من عبد

شد ان جان جهانم و امین کشتن چو ان سرو از این چمن

من عبیدی عبدی حتی ینقطع ویصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا بولایتکم ما

غفرت له حتی یقر بولایتکم یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یارب فقال لی التفت

عن یمین العرش فالتفت فاذا بعلی وفاطمه والحسن والحسین وعلی بن الحسین

ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی الرضا ومحمد بن علی و

علی بن محمد والحسن بن علی والمهدی فی ضحضاح من نور قیام یصلون وفی وسطهم

یضئ المهدی کانه کوکب دری فقال یا محمد هولاء الحجج وهو الثائر من عترتک

وعزتی وجلالی انه الحجة الواجبة لاولیائی والمنتقم من اعدائی این شیخ عالیشان که

او نیز از بزرگان علمای طایفه ناجیه است بسند خود روایت میکند از ابی سلیمان

که شبان سید عالمیان بود که او گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که در شبی

که مرا بردند بجانب آسمان حضرت ملک جلیل جل جلاله فرمود که آمن الرسول

بما انزل الیه من ربه گفتم والمؤمنون حضرت معبود فرمود که راست گفتی یا محمد

کرا خلیفه ساختی وبه نیابت خود در زمین گذاشتی که بسمای اکرام وعرش اعظام ما

بر آمدی گفتم بهترین امت را فرمود که علی بن ابی طالب را گفتم بلی ای پروردگار

من فرمود که یا محمد من در نگریستم بزمین یعنی اراده خود را بجهت برگزیدن متعلق

بزمین ساختم پس ترا برگزیدم از اهل زمین آنگاه بیرون آوردم از برای تو نامی از نامهای

خود پس یاد نمیکنند مرا در هیچ محل و موضعی الا آنکه یاد میکنند ترا با من منم محمود و توئی

محمّد بعد از آن بنظر قدرت بزمین نگریستم و علی را از اهل زمین برگزیدم و از برای

او نیز اسمی از اسمای حسنای خود مشتق ساختم پس منم اعلی و اوست علی یا محمّد آفریدم ترا

و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و امامانرا که از اولاد حسین اند از اصل نوری

از نور خود و عرض کردم دوستی شما را بر اهل آسمانها و اهل زمین پس هر کس که قبول

کرد دوستی شما را نزد من از مؤمنانست و هر کس انکار کرد از کافرانست یا محمّد اگر بنده

از بندگان من عبادت کند مرا تا منقطع شود یعنی نزدیک گردد که قطع حیاتش شود

و از غایت ریاضت عبادت بدنش چون مشک کهنه گردد پس بجانب من آید یعنی

بازگشت بمن نماید در حالتی که منکر باشد ولایت شما را نیامرزم او را تا وقتی که اقرار

کند بولایت شما یا محمّد دوست میداری که به بینی ایشانرا و بنظر در آوری آل و

اوصیای خود را گفتم بلی ای پروردگار من فرمود که توجّه کن و التفات نما بجانب

راست عرش چون نگاه کردم علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و علی بن

الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرّضا و محمّد

بن علی

ومحمد بن علی وعلی بن محمد وحسن بن علی ومهدی را دیدم در میان آب تنکی زنور

که همه ایستاده بودند وبنماز قیام مینمودند ودرمیان همه مهدی میدرخشید

چنانکه کویا کوکب درخشنده بود پس حضرت ملك ودود عز خطاب نمود که یا محمّد

ایشان حجتهای منند ومهدی طلب خون کننده عترت تست بعزّت وجلالم قسم

که مهدی حجّت واجب الاتباع است از برای دوستان من وانتقام کشنده است از

دشمنان من ابن بابویه رحمة الله علیه انحدیث را بسند دیکر در کتاب کمال الدین

وتمام النعمه از ابی سلیمان راعی باختلاف عبارات نقل نموده که در آخر آن واقع است که

فیخرج اللات والعزّی طریّین فیحرقهما فلفتنة الناس یومئذ بهما اشدّ من فتنة

العجل والسّامری یعنی بیرون خواهد آورد حضرت صاحب الزّمان لات وعزی را

تر وتازه پس خواهد سوخت ایشانرا وهر آینه فتنه مردمان دران روز بسبب ایشان

سخت خواهد بود از فتنه کوساله سامری مراد از لات وعزّی که در ینحدیث

واقع است ابی بکر وعمر است علیهما ماعلیهما والسّلام علی من اتبّع الهدی

الحدیث الثّامن

قال الشّیخ الجلیل الفضل بن شاذان بن الخلیل قدّس الله سرّه حدثّنا عبد الرّحمن

بن ابي نجران قال حدثنا عاصم بن حميد قال حدثنا ابي حمزة الثمالي قال حدثنا سعيد

بن جبير قال حدثنا عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لما عرج

بي الى السماء بلغت سدرة المنتهى نادني ربي جل جلاله فقال لي يا محمد فقلت لبيك لبيك

يا رب قال ما ارسلت رسولاً فانقضت ايامه الا اقام بالامر بعده وصيه فانا جعلت

علي بن ابي طالب خليفتك وامام امتك ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين

ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي

ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم الحجة بن الحسن يا محمد ارفع راسك فرفعت راسي

فاذا بانوار علي والحسن والحسين وتسعة اولاد الحسين والحجة في وسطهم يتلالا كانه

كوكب دري فقال الله تعالى يا محمد هولاء خلفائي وحججي في الارض وخلفائك و

اوصياؤك من بعدك فطوبى لمن احبهم والويل لمن ابغضهم شيخ مذكور بسند

مزبور روايت ميكند از عبد الله بن عباس كه او گفت پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود

كه چون مرا عروج بمعارج سموات فرمودند بسدرة المنتهى رسيدم خطاب از

حضرت رب الارباب رسيد كه يا محمد گفتم لبيك لبيك اي پروردگار من خداوند

عالميان فرمود كه ما هيچ پيغمبري بدنيا واهل دنيا نفرستاديم كه مقتضي شود ايام

جانب

حیات و روزگار نبوّت او الّا آنکه بپای داشت بامر دعوت و بر جای خود گذاشت برای

برای هدایت امّت بعد از خود وصی خود را و بجهت نگاهبانی شریعت حجّتی را پس ما که آفریدگار

جهان و خداوند عالمیانیم کرده ایم که بعد از امیر المؤمنین خلیفه تو و امام امّت تو حسن

باشد بعد از و حسین بعد از و علی بن الحسین بعد از و محمّد بن علی بعد از و جعفر بن محمّد

بعد از و موسی بن جعفر بعد از و علی بن موسی بعد از و محمّد بن علی بعد از و علی بن محمّد بعد از و

حسن بن علی بعد از و حجّت پسر حسن یا محمّد سر بالا کن چون سر بر آورد انوار علی و حسن

و حسین و نه تن از اولاد حسین را دیدم و حجّت یعنی حضرت صاحب الزّمان در

میان ایشان میدرخشید که گویا کوکب درخشنده بود پس حضرت الله تعالی فرمود که

اینها خلیفهای و حجتهای منند در زمین و خلیفها و اوصیای تو اند بعد از تو پس

خوشا حال کسی که دوست دارد ایشان را و ویل و وای بر آنکسی که دشمن دارد ایشانرا و

بغیر این دو حدیث که گذشت چندین حدیث است از احادیث معراجیّه که خداوند

عالمیان در آن سیّد انس و جان را بخلافت عترت طاهره اشارت فرموده اگر کسی گوید

که در یک شب چندین مرتبه آگاهانیدن برای چیست جواب آنست که شاید همه

در یک شب واقع نشده باشد زیرا که حدیثی هست که قضیّه معراج دو بار

وقوع یافته و آنحدیث را علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیرش ذکر کرده اما چون
خالی از طولی نیست ذکر آنرا موقوف میدارد طالب اطلاع باید که بآن کتاب رجوع
نماید و ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب خصال حدیثی روایت کرده که صد و
بیست مرتبه حضرت رسالت را عروج بر سما و ارتقا بو عرش حضرت حق تعالی
روی داده و آنحدیث اینست که حضرت امام جعفر ع فرمود که عرج بالنبی صلی الله علیه
و آله مائة و عشرین مرة ما من مرة الا و قد اوصی الله تعالی فیها النبی علیه السلام بالولایة
لعلی و الائمة علیهم السلام اکثر مما اوصاه بالفرایض یعنی عروج فرمودند حضرت رسالت
را صلی الله علیه و آله صد و بیست مرتبه و هیچ مرتبه از ان مراتب نبود الا آنکه سفارش
فرمود حضرت الله تعالی در ان پیغمبر را بولایت و دوستی امیر المؤمنین و باقی ائمه
معصومین علیهم السلام زیاده از آنچه سفارش فرمود آنحضرت را بفرایض میتواند
بود که مراد از ولایت در ینحدیث والی شدن حضرت شاه ولایت باشد بر امت
و تکرار سفارش از جهت تاکید باشد چنانکه حضرت رسالت نیز مکرر نصوص
جلیه و خفیه در باب امامت و خلافت آنحضرت بیان فرمود سبحان الله با
این همه سفارش ها از جانب حضرت حق تعالی و حضرت مصطفی در باره علی
مرتضی صلوات الله علیهما و آلهما بهیچوجه منافقان دغا متاثر نشدند و بجای

داشتن

داشتن دشمنی کردند واز خلافت وولایت آنحضرت سرباز زدند وباین نیز

اکتفا نموده بران سرور دین پرور راستیلا واستعلا نمودند وباین هم قناعت

نکردند وظلمها برآنحضرت واولاد آنحضرت روا داشتند وندانستند که در زمان

حضرت صاحب الزمان علیه السلام ازیشان انتقام خواهد کشید ودر آنجهان

بعذاب جاودان گرفتار خواهند گردید بالجمله امید آنست که حضرت آخوند

توفیق یابند که توفیق نمایند این دو حدیث را که در باب کمیت معراج ورود

یافته که مختلف اند بظاهر باب بابی که در کتاب کلینی است ودر کتاب بصائر

الدرجات است که در هر شب جمعه معراجیست پیغمبر وائمه معصومین علیهم

السلام را والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث التاسع**

قال ابو محمد بن شاذان جعل الله الفردوس مثواه وحشره مع من تولاه

حدثنا محمد بن ابی عمیر واحمد بن محمد بن ابی نصر جمیعا عن ابان بن عثمن الاحمر عن ابان

بن تغلب عن عکرمه عن ابن عباس قال قدم یهودی الی رسول الله صلی الله

علیه وآله یقال له نعثل فقال یا محمد انی اسئلك عن اشیاء تلجلج فی صدری

منذ حین فان اجبتنی عنها اسلمت علی یدك قال علیه السلام سل یا باعمارة

قال يا محمد صف لي ربك فقال صلوات الله عليه وآله ان الخالق لا يوصف الا بما

وصف به نفسه كيف يوصف الخالق الواحد الذي تعجز الحواس ان تدركه والاوهام

ان تناله والخطرات ان تحده والبصاير ان تحيط قدرته اجل عما يصفه الواصفون

نأى في قربه وقرب في نايه كيف الكيف فلا يقال كيف واين الاين فلا يقال اين

تنقطع الافكار عن معرفته وليعلم ان الكيفية منه والاينونية فهو الاحد الصمد

كما وصف نفسه والواصفون لا يبلغون نعته لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا

احد قال صدقت يا محمد فاخبرني عن قولك انه واحد لا شبه له اليس الله واحد

والانسان واحد ووحدانيته قد اشبهت وحدانية الانسان فقال عليه السلام

الله واحد واحدي المعنى والانسان واحد ثنوي جسم وعرض وروح وانما التشبيه

في المعاني لا غير قال صدقت يا محمد فاخبرني عن وصيك من هو فما من نبي الا وله

وصي وان نبينا موسى بن عمران اوصى الى يوشع بن نون فقال نعم ان وصيي و

الخليفة من بعدي علي بن ابي طالب وبعده سبطاي الحسن والحسين يتلوه

تسعة من صلب الحسين ائمة ابرار قال فسمهم لي يا محمد قال نعم اذا مضى الحسين

فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه جعفر فاذا مضى جعفر فابنه موسى فاذا مضى موسى

فابنه

فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمّد فاذا مضی محمّد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن وبعد

الحسن حجّة بن الحسن بن علی فهذه اثنا عشر اماماً علی عدد نقباء بنی اسرائیل قال فاین

مکانهم فی الجنّة قال معی فی درجتی قال اشهد ان لا اله الّا الله وانّك لرسول الله

واشهد انّهم الاوصیاء بعدك ولقد وجدت هذا فی الکتب المتقدّمة فاخبرنی

یا رسول الله عن الثّانی عشر من اوصیائك قال علیه السّلام یغیب حتّی لا یری ویاتی

علی امّتی زمان لا یبقی من الاسلام الّا اسمه ومن القرآن الّا رسمه فحینئذ یاذن الله

له بالخروج فانتفض نعثل وقام من بین یدی رسول الله صلّی الله علیه وآله و

یقول صلوات الله علیك یا سیّد المرسلین وعلی اوصیائك الطّاهرین والحمد لله

ربّ العالمین یعنی عبد الله عبّاس گفت که یهودی که او را نعثل میگفتند بنزد

حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله آمد وگفت یا محمّد من چند چیز از تو میپرسم

که بسیار وقتیست که آن در سینه من میگردد اگر جواب مقرون بصواب

ادا نمایی بدست تو اسلام می آورم وتابع دین تو میشوم آنحضرت فرمود که

ای اباعماره بپرس گفت ای محمّد پروردگار خود را از برای من وصف کن

آنجناب فرمود که وصف نمیتوانند کرد حضرت خالق را مگر بآنچه که خود

وصف کرده است بآن خود را چکونه وصف نمایند خالق واحدی و آفریننده یکانه را

که عاجز است حواس از آن که او را بیابد و ادراک ذات مقدس او نماید و فرو مانده

است اوهام از آن که او را بیابد و بکنه ذات او برسد و در مانده است خطرات از آن

که حدّی از برای او پیدا کند و ناتوان است بصایر از آنکه احاطه قدرت او کند

بزرکتر است از آنکه وصف او کنند وصف کنندکان دور است در نزدیکی

و نزدیک است در دوری یعنی نزدیک و دور نزد علم او یکسانست چکونکی

را او چکونکی داده پس نمیتوان کفت که چکونه است و بجایی را او بجایی بخشیده

پس نمیتوان کفت که بجاست منقطع میشود فکرهایی از شناخت او پس باید بدانند

که کیفیّت و اینونیّت از و پیدا شده و بقدرت او وجود یافته احد است یعنی

تکثّر در وحدانیّت ذاتش متصوّر نیست و از ابعاض و اجزا معرّا و بریست

و صمد است یعنی جسم نیست که توان کفت میان تهیست و خداوندیست

که کلّ خلایق در حوایج و رغایب روی بدرکاه او می آورند و از و حاجتها

میطلبند و از و مرادهای یابند بالجمله آنحضرت فرمود که خدای تعالی احد

و صمد است همچنانکه خود خود را وصف کرده است و وصف کنندکان

و نیست

بیرسند بعد وصف کردن ونشان دادن او وچنانکه خود صفت فرموده لم یلد ولم
یولد ولم یکن له کفوًا احد است نعثل گفت راست گفتی یا محمّد پس خبر ده مرا یا محمّد
که وصیّ توکیست زیرا که بهیچ پیغمبری نبوده الّا آنکه اورا وصیّ بوده و پیغمبر ما موسی وصیّت
کرد بیوشع بن نون آنحضرت فرمود که بلی خبر دهم ترا بدرستی که وصی و خلیفه من بعد از من
علی بن ابی طالب است وبعد از دو سبط من حسن وحسین و بوصایت از پی حسین دد
می آیند نه تن از صلب حسین که ائمه ابرار و امامان نیکوکارند نعثل گفت نام کن ایشانرا یعنی
بنام ایشانرا ذکر کن از برای من یا محمّد حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بلی چون
حسین در گذرد پسر او علی وصیّ وخلیفه باشد وچون مدّت وصایت وخلافت علی
بنهایت رسد پسر او محمّد وچون مدّت وصایت محمّد تمام شود پسر او جعفر وچون
جعفر مدّت وصایت خود را بگذراند پسر او موسی وچون موسی ازین عالم مفارقت
نماید پسر او علی وچون علی رحلت کند پسر او محمّد وچون محمّد وفات نماید پسر او علی وچون
علی بآنجهان روی آورد پسر او حسن وچون حسن بعالم بقا متوجه شود حجّة بن
الحسن بن علی ایشان دوازده امام اند بشماره نقبای بنی اسرائیل نعثل گفت شهادت
میدهم که نیست الهی مگر الله وشهادت میدهم که تو رسول وفرستاده خدائی

وشهادت میدهم که ایشان اند اوصیا بعد از تو و بتحقیق که یافته ام این معنی را در کتب
متقدمه پس خبر ده مرا ای رسول خدا از وصی دوازدهم از جمله اوصیای تو آنحضرت
فرمود که او غایب خواهد شد تا نه بیند او را و زمانی پیش آید امت مرا که نماند از اسلام
مگر اسم اسلام و از قرآن الا رسم قرآن در آن هنگام رخصت دهد حضرت الله تعالی
مر آن خلیفه را بخروج نمودن پس بلرزید نعثل و برخاست از پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله
و در آن حال میگفت صلوات خدا بر تو بادای بهترین پیغمبران و صلوات خدا باد بر
اوصیای تو که منزهند از عیبها و گناهان و سپاس و حمد مر خدای را که پرورد گار
عالمیانست در بعضی از روایات در اواخر این حدیث زیادتی هست با شعری که
نعثل انشا نموده در مدح و ثنای حضرت خیر البشر و ائمه اثنی عشر علیهم صلوات
الله الملك الاکبر اگر در اجل تاخیری باشد یک کتاب علیحده در شرح این حدیث نوشته
شود انشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث العاشر**
قال ابو محمد بن شاذان علیه رحمة الله الملك المنان حدثنا فضالة بن ایوب قال حدثنا
ابان بن عثمان قال حدثنا محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلام قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لعلی بن ابی طالب علیه السلام انا اولی بالمؤمنین من انفسهم

غ انت

ثمّ انت یا علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثمّ الحسن اولی بالمؤمنین من انفسهم ثمّ الحسین
اولی بالمؤمنین من انفسهم ثمّ علی بن الحسین اولی بالمؤمنین من انفسهم ثمّ محمّد بن
علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثمّ جعفر بن محمّد اولی بالمؤمنین من انفسهم ثمّ موسی
بن جعفر اولی بالمؤمنین من انفسهم ثمّ علی بن موسی اولی بالمؤمنین من انفسهم
ثمّ محمّد بن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثمّ علی بن محمّد اولی بالمؤمنین من انفسهم
ثمّ الحسن بن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثمّ الحجّة بن الحسن الذی ینتهی الیه
الخلافة والوصایة ویغیب مدّةً طویلةً ثمّ یظهر ویملاء الارض عدلاً وقسطاً کما ملئت
جوراً وظلماً یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام گوید که پیغمبر صلّی الله علیه وآله بامیر المؤمنین
علیه السلام خطاب فرموده گفت که من اولایم بمؤمنان از نفس ایشان وبعد ازان
تو یا علی اولائی بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد ازان امام حسن اولاست
بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد ازان امام حسین اولاست بمؤمنان از نفسهای
ایشان بعد ازان علی بن الحسین اولاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد ازان محمّد
بن علی اولاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد ازان جعفر بن محمّد اولاست بمؤمنان
از نفسهای ایشان بعد ازان موسی بن جعفر اولاست بمؤمنان از نفسهای ایشان

بعد از آن علی بن موسی او لاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از آن محمد بن علی او لاست بمؤمنان

از نفسهای ایشان بعد از آن علی بن محمد او لاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از آن

حسن بن علی او لاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از آن حجة بن الحسن آنکه

منتهی میشود باو خلافت و وصایت و غایب خواهد شد مدتی دراز بعد از آن

ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آنچنانکه پر شده باشد

از جور و ظلم الحمد لله الذي جعل اصفياءه موالينا والسلام على من اتبع الهدى

الحديث الحادي عشر قال ابو محمد بن شاذان عليه الرحمة والغفران

حدثنا محمد بن الحسن الواسطي رضي الله عنه قال حدثنا زفر بن الهذيل قال حدثنا

سليمن بن مهران الاعمش قال حدثنا مورق قال حدثنا جابر بن عبد الله الانصاري

قال دخل جندل بن جنادة اليهودي من خيبر على رسول الله صلى الله عليه وآله

فقال يا محمد اخبرني عما ليس لله وعما ليس عند الله وعما لا يعلمه الله فقال رسول الله

صلى الله عليه وآله اما ما ليس لله فليس لله شريك واما ما ليس عند الله فليس

عند الله ظلم واما ما لا يعلمه الله فذلكم قولكم معاشر اليهود ان عزيرا ابن الله

والله لا يعلم له ولدا فقال جندل اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا

وقال

ثمّ قال يا رسول الله انّي رايت البارحة في النوم موسى بن عمران عليه السّلام فقال لي يا

جندل اسلم على يد محمّد واستمسك بالاوصياء من بعده فقد اسلمت ورزقني الله ذلك

فاخبرني بالاوصيا بعدك لاستمسك بهم فقال يا جندل اوصيائي من بعدي بعدد

نقباء بني اسرائيل فقال يا رسول الله انّهم كانوا اثني عشر هكذا وجدنا في التّورية

قال نعم الذين هم اوصيائي من بعدي اثنا عشر فقال يا رسول الله كلّهم في زمن واحد

قال لا خلف بعد خلف فانّك لن تدرك منهم الا ثلثة قال فسمّهم لي يا رسول الله

قال نعم انّك تدرك سيّد الاوصياء ووارث علم الانبياء وابا الائمة الاتقياء علي

بن ابي طالب بعدي ثمّ ابنيه الحسن والحسين فاستمسك بهم من بعدي

فلا يغرّنّك جهل الجاهلين فاذا كان وقت ولادة ابني علي بن الحسين زين العابدين

يقضي الله عليك ويكون آخر زادك من الدّنيا شربة لبن تشربه فقال يا رسول الله

فما اسامي الاوصياء الذين يكونون ائمة المسلمين بعد علي بن الحسين قال صلوات الله

عليه وآله فاذا انقضت مدّة علي قام بالامر محمّد ابنه يدعى بالباقر فاذا انقضى مدّة

محمّد قام بالامر بعده جعفر ابنه يدعى بالصادق فاذا انقضت مدّة جعفر قام بالامر

بعده موسى ابنه يدعى بالكاظم فاذا انقضت مدّة موسى قام بالامر بعده علي ابنه

عهد رسول الله صلّى الله عليه وآله انه يكون آخر زادي من الدنيا شربة من لبن ثم مات

ودفن بالطايف في الموضع المعروف بالكوراء رحمه الله تعالى بسند مسطور روايت كرده

شيخ عاليشان ابو محمد بن شاذان عليه الرحمة والغفران از جابر بن عبد الله انصاري كه

او كفت داخل شد مردي از يهود بمجلس پيغمبر صلى الله عليه وآله كه جندل نام او بود

و پدرش جناده نام داشت و از يهود خيبر بود پس كفت يا محمد خبر ده مرا از آنكه

خدا را نيست و از آنچه نزد خدا نيست و از آنچه آنرا عيد اند خدا حضرت رسول خدا

صلّى الله عليه وآله فرمود كه آنكه نيست خداي را آن شريك است و آنچه نيست

نزد خدا آن ظلم است و آنچه عيد اند خدا آنرا آن قول شما يهود يانست كه ميكوييد

عزير پسر خداست والله كه خدا كسي را فرزند خود عيد اند جندل چون آن جواب

بصواب شنيد كفت اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا بعد از آن كفت

اي رسول خدا من در خواب موسى بن عمران عليه السلام را ديدم كه با من كفت

اي جندل بدست محمد صلى الله عليه وآله مسلمان شو و با وصياي او بعد از او تمسك

نماي باشان و بيزاري جوي از بدكيشان چون خداوند عالميان مرا توفيق داد

و بخدمت تو رسانيد و شرف اسلام روزيم كردانيد مرا بر حال اوصياي خود آكاه

کردان تا متمسک شوم بایشان آنحضرت فرمود که ای جندل اوصیای من که برگزیدگان
ملک جلیل اند بعدد نقبای بنی اسرائیل اند جندل گفت چنانکه در توریة یافته ام نقباء
بنی اسرائیل دوازده تن جندل گفت ایشان همه در یکزمان بوده اند آنحضرت فرمود که
بلی امامانکه اوصیای منند بعد از من منحصرند در دوازده تن جندل گفت ایشان
همه در یکزمان خواهند بود آنجناب فرمود که همه در یکزمان نخواهند بود بلکه یکی
بعد از دیگری بامر امامت و وصایت قیام خواهند نمود تو بخدمت سه تن از ایشان
خواهی رسید و باشد ای جندل آنسرور ذکر اسامی سامیه اوصیای خود نمود
برینوجه که تو در خواهی یافت سید اوصیا و وارث علم انبیا و پدر ائمه اتقیا
علی بن ابی طالب را بعد از من بعد از آن دو فرزند او حسن و حسین را پس تمسک
نمای بایشان و فریفته مشو بجهل جاهلان و هنگام ولادت فرزند من علی بن
الحسین باشد که سید و سرور عابدان است که حکم خدا بر تو وارد گردد
یعنی اجل تو در رسد و آخرین زاد تو از دنیا یکجرعه شیر باشد جندل گفت
ای رسول خدا چیست نامهای اوصیای تو که بعد از علی بن الحسین امامان
مسلمانانند پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود که چون منقضی شود مدت

امامت

امامت و وصایت را بعد از و پسر او جعفر که ملقب بصادق باشد وچون مدت او بسر آید بعد از و

پسر او موسی که او را کاظم گویند قایم مقام او گردد و بعد از و پسر او علی که او را رضا خوانند

و بعد از و پسر او محمد که او را تقی خوانند و بعد از و پسر او علی که او را نقی خوانند و بعد از و پسر او

حسن که او را زکی خوانند بعد از آن غایب گردد از مردمان امام ایشان جندل گفت ای

رسول خدا حسن از ایشان غایب گردد آنحضرت فرمود که نه ولیکن پسر او حجت غایب

گردد جندل گفت نام او چه باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نام برده نشود

تا زمانی که حضرت الله تعالی او را ظاهر سازد جندل گفت بتحقیق که بشارت داد مارا موسی

بن عمران بتو و باوصیا که از ذریت تو اند بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه و آله این آیه وافی هدایه را که وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم

فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم

من بعد خوفهم امنا جندل گفت ای رسول خدا خوف ایشان از چه باشد آنحضرت

فرمود در زمان هریک از ایشان شیطانی باشد که ایشان را آزار کند و بر ایشان جفا

نماید چون رخصت دهد حضرت الله تعالی حجت را بیرون آید و پاک سازد زمین را

از ظالمان و پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم خوشا

حال آنان که در زمان غایب بودن او صابر باشند وخوشا حال آنها که سالک محجه وطریقه

او باشند ودر مودّت ومحبّت او ثابت باشند ایشان آنانند که حضرت حقّ تعالی

در کتاب خود وصف ایشان نموده ودر تعریف ایشان فرموده الذّین یومنون بالغیب

وجای دیکر در کتاب خود در صفت ایشان فرموده اولئك حزب الله الا ان حزب الله

هم المفلحون جابر کفت که بعد از آن جندل زیست تا ایّام حضرت امام حسین بن علی علیهما

السّلام بعد از آن رفت بطرف طایف ودر آنجا بیمار شد ودر آن بیماری شیر طلبید

وجرعهٔ از آن نوشید وکفت این عهدیست که رسول خدا فرموده بود که آخرین

زاد من از دنیا جرعهٔ از شیر باشد وبعد از آن رحلت کرد ودر طایف در موضعی

که معروف است بکورا مدفون کردید که رحمت کند بر وخدای تعالی مؤلّف کوید که

حکایات جندل وسبب آمدن او از خیبر وجنکهای او در موضع صفین وغیر آن

با مخالفین طولی دارد هر که خواهد که بران اطلاع یابد بتاریخ کبیر ثقفی علیه الرّحمه

رجوع نماید واکر بران دست نیابد بکتاب ریاض المؤمنین وحدائق المتقین را که از

مؤلّفات این کمترین است مطالعه فرماید اللّهمّ ارزقنا جرعة من الکوثر من کفّ ولیّك

علی المرتضی والسّلام علی من اتبع الهدی الحدیث الثّانی عشر قال ابو محمّد

شاذان امطر الله عليه شآبيب الغفران حدثنا الحسن بن علي بن سالم عن ابيه عن
ابي حمزة الثمالي عن سعيد بن جبير عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله لما خلق الله الدنيا اطلع على الارض اطلاعة فاختارني منها فجعلني نبيًّا
ثم اطلع الثانية فاختار منها عليًّا فجعله اماماً ثم امرني ان اتخذه اخاً ووصيًّا وخليفة
ووزيرًا فعلي مني وانا من علي وهو زوج ابنتي وابو سبطي الحسن والحسين الا ان الله
تبارك وتعالى جعلني واياهم حججاً على عباده وجعل من صلب الحسين ائمة يقومون
بامري ويحفظون وصيتي التاسع منهم قائم اهل بيتي ومهدي امتي اشبه الناس
بي في شمايله واقواله وافعاله يظهر بعد غيبة طويلة وحيرة مضلة فيعلن امر الله و
يظهر دين الله ويؤيد بنصر الله وينصر بملائكة الله فيملأ الارض قسطاً وعدلاً
كما ملئت جورًا وظلماً يعني عبد الله بن عباس گفت که پیغمبر صلى الله عليه
وآله فرمود که چون حضرت الله تعالى دنيا را آفريد دين و رشد بر اهل زمين
يعني علم حضرت ملك منان تعلق گرفت بجهانيان پس برگزيد مرا از همه عالميان
و مرا پیغمبری داد و برسالت بعالميان فرستاد پس مرتبه دويم آفرينندهٔ افلاك
وانجم بر وجهی که مذکور شد بنظر قدرت بعالميان نگريست و علي را اختيار فرمود

وامامت بارکرامت فرمود و مرا امر کرد که او را برادری و وصایت و خلافت و وزارت
فرا کیرم پس علی زمن است و من از علی ام و او شوهر دختر من و پدر دو سبط من
حسن وحسین است بدانید واکاه باشید که حضرت الله تعالی مرا و ایشانرا حجتها
کرد اینن بر بندکان خود و مقرر فرمود از صلب حسین امامان که بپای دارند
امر مرا جامع این اربعین کوید این همان معنیست که این کمترین در کتاب ریاض المؤمنین
ذکر کرده که هر کار که پیغمبر صلی الله علیه واله بان قیام میفرماید امام نیز بان اقدام
مینماید فرق در میان همین است که میان پیغمبر و خدا بشر واسطه نیست و میان امام
وخدا بشر که آن پیغمبر است واسطه است واین معنی از بسیاری از احادیث ظاهر
وهویداست که امر پیغمبر بعد از ان سرور متعلق بائمه هدا است صلوات الله علیهم
اجمعین القصّة حضرت رسالت پناه فرمود که خداوند عالمیان مقرر نمود
که نهم که آن امامان که از صلب حسین باشند وامر مرا بپای دارند و بامر من
قیام نمایند و محافظت وصیّت من کنند قایم اهل بیت من و مهدی امّت
منست وشبیه ترین مردم مانست بمن در شمایل واقوال وافعال ظاهر خواهد
شد بعد از غایب بودن دراز وحیرت مضله ظاهر مراد آنست چنانکه ممنوع

کشته

کشته که در زمان غیبت آنحضرت مردمانرا حیرت دست دهد از بس غایب بودن آنحضرت

بطول کشد بالجمله پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که پس حضرت مهدی آشکار سازد

امر خدارا و ظاهر گرداند دین حضرت رب العالمین را و مؤید گردد بیاری کردن خدا و

ملائکه نصرت نمایند او را و پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از ستم

وجفا والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الثالث عشر قال بن شاذان

علیه الرحمة والغفران حدثنا علی بن الحکم رضی الله عنه عن جعفر بن سلیمان

الضبعی عن سعد بن طریف عن الاصبغ بن نباته عن سلمان الفارسی رضوان الله

علیه قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وآله فقال معاشر الناس انی راحل عن قریب

ومنطلق الی المغیب اوصیکم فی عترتی خیرا وایاکم والبدع فان کل بدعة ضلالة

ولا محاله اهلها فی النار معاشر الناس من فقد الشمس فلیتمسک بالقمر ومن فقد القمر

فلیتمسک بالفرقدین فاذا فقدتم الفرقدین فتمسکوا بالنجوم الزاهرة بعدی اقول لکم

فاعلموا ان قولی قول الله فلا تخالفوه فیما امرکم به والله یعلم انی بلغت الیکم ما

امرنی به فاشهد الله علی وعلیکم قال فلما نزل عن المنبر تبعته حتی دخل بیت عائشة

فدخلت علیه وقلت بابی انت وامی یا رسول الله سمعتک تقول اذا فقدتم الشمس

تمسّكوا بالنجوم فقد ظننت ان يكون في هذا الابانه اشارة قال قد اصبت يا سلمان

فقلت بيّن لي يا رسول الله ما الشّمس والقمر وما الفرقدان وما النجوم الزّاهرة فقال انا

الشّمس وعلي القمر فاذا فقدتموني فتمسكوا به بعدي وامّا الفرقدان فالحسن والحسين

اذا فقدتم القمر فتمسكوا بهما وامّا النّجوم الزّاهرة فهم الائمة التّسعة من صلب الحسين

والتّاسع مهديهم ثمّ قال عليه السّلام انّهم هم الاوصياء والخلفاء بعدي ائمة

ابرار عدد اسباط يعقوب وحواريّين عيسى فقلت فسمهم لي يا رسول الله قال اوّلهم

وسيّدهم علي بن ابي طالب وبعده سبطاي الحسن والحسين وبعدهما علي بن الحسين

زين العابدين وبعده محمّد بن علي باقر علم النبيّين وبعده الصّادق جعفر بن محمّد وبعده

الكاظم موسى بن جعفر وبعده الرضا، علي بن موسى الذي تقتل بارض الغربة ثمّ ابنه

محمّد ثمّ ابنه علي ثمّ ابنه الحسن ثمّ ابنه الحيّ القايم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره

فانّهم عترتي من لحمي ودمي علمهم علمي وحكمهم حكمي من آذاني فيهم فلا اناله الله شفاعتي

يعني سلمان فارسي عليه الرّحمه گفت كه خطبه خواند بر ما رسول خدا صلّى الله عليه

وآله وفرمود اي گروه مردمان من رحلت كننده ام عنقريب و روانه شونده ام

بمغيب وصيّت ميكنم شما را در بارهٔ عترت خود كه نيكويي كنيد با عترت من و

بپرهیزید از بدعت بدرستی که هر بدعتی ضلالت است ولامحاله اهل ضلالت در جهنم
اند ای گروه مردمان هر کس نه بیند آفتاب را ای باید جنگ ورزند و متمسک شود
بماه و هر کس گم کند و نیاید ماه را ای باید که متمسک شود بفرقدین پس هرگاه گم کنید
و نیابید فرقدین را پس چنگ درزنید و متمسک شوید بستارهای روشن بعد از من
میگویم مر شما را پس بدانید که قول من قول خداست پس مخالفت مورزید با خدا در آنچه
امر کرد شما را بآن و خدا میداند که من رسانیدم بشما آنچیز را که شما را امر کرد بآن مرا و شاهد
میگیرم خدا را بر خود و بر شما سلمان گفت که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از منبر
بزیر آمد از پی او رفتم تا داخل خانه عایشه شد من در آمدم و گفتم پدر و مادرم
فدای تو باد ای رسول خدا شنیدم که فرمودی هرگاه نیابید آفتاب را متمسک بماه
شوید و چون ماه نباشد متمسک شوید بفرقدین و چون فرقدین ناپیدا شود متمسک
شوید بستارها گمان بردم که درین آشکار گفتن رمزی و اشارهٔ باشد آنحضرت فرمود
که نیکو یافته ای سلمان پس گفتم روشن کردان از برای من ای رسول خدا و بیان فرما که
چیست آفتاب و ماه و فرقدین و ستارهای روشن آنحضرت فرمود که منم آفتاب و علیست
ماه چون مرا نیابید متمسک شوید بعلی بعد از من اما فرقدان حسن و حسین اند هرگاه

دعا علي عليه السّلام فسارّه طويلاً ثمّ رفع صوته وقال يا علي انت وصيّي ووارثي قد اعطاك

الله تعالى علمي وفهمي فاذا مت ظهرت لك ضغاين في صدور قوم وغصب على حقك فبكت

فاطمة عليها السّلام وبكى الحسن والحسين عليهما السّلام فقال رسول الله صلى الله عليه

لفاطمة يا سيّدة النّساء مم بكاؤك قالت يا ابت اخشى الضيعة بعدك قال ابشري يا فاطمة

فانك اوّل من تلحقني من اهل بيتي لا تبكي ولا تحزني فانك سيّدة نساء اهل الجنّة واباك

سيّد الانبياء وابن عمّك سيّد الاوصياء وابنيك سيّدا شباب اهل الجنّة ومن صلب

الحسين يخرج الله الائمة التسعة المطهرين المعصومين ومنّا مهدي هذه الامّة

يعني چون وقت وفات پيغمبر صلّى الله عليه وآله رسيد امير المؤمنين

عليه السّلام را طلبيد ودر سر با آنحضرت سخن بسيار گفت چنانكه آن راز گفتن

بطول كشيد بعد از آن آواز مبارك بلند كرده فرمود كه يا علي تو وصيّي مني ووارث

مني وخداي تعالى عطا كرد بتو علم وفهم مرا پس من چون در گذرم ظاهر شود

نسبت بتو كينهائي كه در سينهاي قوميست وحقّ ترا غصب خواهند كرد

پس حضرت فاطمة عليها السّلام گريست وامام حسن وامام حسين هم بگريه

در آمدند حضرت رسالت صلّى الله عليه وآله با فاطمه خطاب نموده فرمود

که ای بهترین زنان چرا گریانی و بکای ترا سبب چیست فاطمه فرمود که ای پدر از تلف

شدن میترسم بعد از تو حضرت رسول فرمود که بشارت باد ترا که اول کسی از اهل

بیت من که بمن خواهد رسید تو خواهی بود گریه مکن و محزون مباش که تو بهترین

زنان اهل بهشتی و پدرت بهترین پیغمبرانست و ابن عمت بهترین اوصیاست

و دو پسرت بهترین جوانان اهل بهشتند بیرون خواهد آورد الله تعالی از

صلب حسین نه امام مطهر معصوم را و از ماست مهدی این امت الحمد لله الذی

جعل سادتی و قادتی هذه الاصفیا، والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الخامس

عشر قال ابن شاذان علیه الرحمه والغفران حدثنا الحسن بن علی بن

فضال رضی الله عنه عن عبد الله بن بکیر عن عبد الملک بن اسمعیل الاسدی

عن ابیه عن سعید بن جبیر قال قیل لعمار بن یاسر ما حملک علی حب علی بن ابی طالب

قال قد حملنی الله و رسوله وقد انزل الله تعالی فیه آیات جلیلة وقال رسول الله

صلی الله علیه وآله فیه احادیث کثیرة فقیل له هلا تحدثنی بشیء مما قال فیه

رسول الله قال ولم لا احدث ولقد کنت بریا من الذین یکتمون الحق

ویظهرون الباطل ثم قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه وآله فرایت

علی

عليًا عليه السّلام في بعض الغزوات قد قتل عدّة من اصحاب الويه قريش فقلت
لرسول الله صلّى الله عليه وآله يا رسول الله انّ عليا قد جاهد في الله حقّ جهاده
فقال وما يمنعه اذ مني وانا منه وانه وارثي وقاضي ديني ومنجز وعدي وخليفتي
من بعدي ولولاه لم يعرف المؤمن المحض في حياتي وبعد وفاتي حربه حربي وحربي
حرب الله وسلمه سلمي وسلمي سلم الله ويخرج الله من صلبه الائمة الرّاشدين
فاعلم يا عمّار انّ الله تبارك وتعالى عهد الى ان يعطيني اثني عشر خليفة منهم
علي وهو اولهم وسيّدهم فقلت ومن الآخرون يا رسول الله قال الثاني
منهم الحسن بن علي بن ابي طالب والثالث منهم الحسين بن علي بن ابي طالب
والرّابع علي بن الحسين زين العابدين والخامس منهم محمّد بن علي ثم ابنه جعفر
ثم ابنه موسى ثم ابنه علي ثم ابنه محمّد ثم ابنه علي ثم ابنه الحسن ثم ابنه الذي
تغيب عن النّاس غيبة طويلة وذلك قول الله تبارك وتعالى قل ارايتم ان
اصبح ماؤكم غورًا فمن ياتيكم بماء معين ثم يخرج ويملاء الدّنيا قسطا وعدلا
كما ملئت جورًا وظلما يا عمّار سيكون بعدي فتنة فاذا كان ذلك فاتبع
عليًا وحزبه فانّه مع الحقّ والحقّ معه وانّك ستقاتل النّاكثين والقاسطين

معه ثم تقتلك الفئة الباغيه ویکون آخر زادك من الدنیا شربة من لبن تشربه
قال سعید بن جبیر فکان کما اخبره رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی
سعید بن جبیر کفت که بعمار بن یاسر کفتند که ترا چه چیز بران داشته
که دوست داري علي بن ابي طالب را در جواب کفت که خدا و رسول او
مرا بران داشته اند و بتحقیق که حضرت الله تعالی آیات جلیله در شان آنحضرت
فرو فرستاده و رسول خدا احادیث بسیار در صفتش بیان فرموده
کفتند که آیا خبر نمیدهي ما را بچیزي از آنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله در حق
او کفته عمار کفت چرا خبر ندهم وحال آنکه من بوده ام از آنهایي که حق را پنهان
میدادند و باطل را ظاهر میساختند بعد از آن کفت با رسول خدا صلی الله
علیه وآله بودم علي علیه السلام را دیدم در بعضي از غزوات که چند
تن را از صاحبان علمهاي قریش بقتل رسانید پس با رسول خدا کفتم که
بدرستي که علي علیه السلام حق جهاد در راه خداي تعالی بفعل آورد
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که چه چیز او را از این امر باز تواند داشت
بدرستي که او از منست و من از ویم و او وارث منست و قاضي و حکم کننده

دین منست و وفاکننده بوعده منست و خلیفه منست بعد از من و اکر او نبود

مؤمن محض شناخته نمیشد در زمان حیات من و بعد از وفات من جنک

او جنک مراست و جنک من جنک خداست و آشتی او آشتی منست و آشتی من

آشتی خداست بیرون خواهد آورد خدای تعالی از صلب او ائمه راشدین

بدان ای عمار که خدای تعالی عهد کرده با من که عطا کند بمن دوازده خلیفه

از جمله ایشان علیست و او اوّل از خلیفهاست و بهتر از ایشانست پس کفتم دیکران

کیستند ای رسول خدا فرمود دوم از ایشان حسن بن علی بن ابی طالب است و سیم

حسین بن علی بن ابی طالب است و چهارم علی بن الحسین است که زینت عابدان

است پنجم از ایشان محمد بن علیست بعد از ان پسر او جعفر بعد از ان پسر او موسی

بعد از ان پسر او علی بعد از ان پسر او محمّد بعد از ان پسر او علی بعد از ان پسر او حسن

بعد از ان پسر او و انکه پنهان شود از مردمان پنهان شدنی دراز و اینست

یعنی قول خدای تعالی که میفرماید قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورًا فمن یاتیکم

بماء معین بعد از ان بیرون آید و پر کند دنیا را از عدل و داد آنچنانکه پر شده

باشد از جور و ظلم ای عمّار زود باشد که بعد از من فتنه و آشوب ظاهر کردد

چون فتنه آشکار شود تابع باش علی وحزب علی را که علی با حق است وحق با اوست

وزود باشد که کارزار ومقاتله نمایی باتفاق علی با ناکثین وقاسطین بعد از آن

بکشند ترا فئه باغیه وگروه ستم پیشه وباشد آخرین زاد تو از دنیا یک جرعه

شیر که بیاشامی آنرا سعید بن جبیر گفت همچنان شد که پیغمبر صلی الله علیه وآله

خبر داده بود صدق الله العظیم وصدق رسوله الکریم وصلی الله علی محمد

وآله النجباء والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث السادس عشر قال

ابو محمد بن شاذان اسکنه الله فی اعلی درجات الجنان حدثنا محمد

بن ابی عمیر رضی الله عنه عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه

السلام قال سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن معنی قول رسول الله صلی الله

علیه وآله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی من العترة فقال انا

والحسن والحسین والائمة التسعة من ولد الحسین تاسعهم مهدیهم

لا یفارقون کتاب الله عز وجل ولا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله حوضه

یعنی حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که از حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام پرسیدند از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی کیستند عترت امیر علیه السلام

فرمود عترت منم وحسن وحسین ونه امام از فرزندان حسین که نهم ایشان مهدی

ایشانست جدا نمیشوند از کتاب خدای عز وجل وکتاب خدا از ایشان جدا نمیشود تا وارد

شوند بر رسول خدا در حوض یعنی حوض کوثر ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب کمال حدیث

انی تارک فیکم الثقلین را باسانید بسیار روایت کرده ومضبوط است آن حدیث

صحیح که از احادیث متواتره است دردیگر کتابها والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث السابع عشر قال ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی

بن بابویه رحمة الله علیه فی کتاب کمال الدین حدثنا ابی ومحمد بن الحسن

رحمهما الله قالا حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر الحمیری ومحمد بن

یحیی العطار واحمد بن ادریس جمیعا قالوا حدثنا احمد بن ابی عبد الله برقی قال

حدثنا ابوهاشم داود بن القسم الجعفری عن ابی جعفر محمد بن علی الثانی

قال اقبل امیر المؤمنین علیه السلام ذات یوم ومعه الحسن وسلمان الفارسی

وامیر المؤمنین علیه السلام متکی علی ید سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذا قبل

رجل حسن الهیئة واللباس فسلم علی امیر المؤمنین علیه السلام فرد علیه السلام

فجلس ثمّ قال يا امير المؤمنين اسالك عن ثلث مسائل ان اجبتني بهن علمت ان
القوم ركبوا من امرك ما اقضى عليهم انّهم ليسوا بمؤمنين في دنياهم ولا
في آخرتهم وان تكن الاخرى علمت انك وهم شرع سواء فقال امير المؤمنين
عليه السّلام سلني عما بدا لك فقال اخبرني عن الرجل اذا نام اين تذهب روحه وعن
الرجل كيف يذكر وينسى وعن الرجل كيف يشبه الاعمام والاخوال قال فالتفت امير المؤمنين
عليه السّلام الى ابي محمّد الحسن ابن علي عليهما السّلام فقال يا ابا محمّد اجبه فقال اما ما سالت
عنه عن امر الانسان اذا نام اين تذهب روحه فان روحه متعلقة بالريح والريح
متعلقة بالهواء الى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظه فان اذن الله عزّ وجل بردّ تلك
الروح الى صاحبها جذبت الروح الريح وجذبت تلك الريح الهواء فرجعت الروح
الى صاحبها فاسكنت في بدنه وان لم ياذن الله بردّ تلك الروح على صاحبها
جذب الهواء الريح وجذبت الريح الروح فلم يرد الى صاحبها الى وقت ما يبعث
واما ما ذكرت من امر الذكر والنسيان فانّ قلب الرجل في حق وعلى الحق طبق فان
صلّى الرجل عند ذلك على محمّد وآل محمّد صلوة تامّة فانكشف ذلك الطبق عن ذلك
الحق فاضاء القلب وذكر الرجل ما كان يسنى وان لم يصل على محمّد وآل محمّد صلوة

او نقص تامّة

او نقص من الصلوة عليهم انطبق ذلك لطبق على ذلك الحقّ فاظلم القلب ونسى الرجل

ما كان ذكر واما ما ذكرت من امر المولود الذي يشبه اعمامه واخواله فانّ الرجل

اذا اتى اهله فجامعها بقلب ساكن وعروقها ديه وبدن غير مضطرب واسكنت

تلك النطفة في جوف الرحم خرج الولد يشبه اباه وامّه وان هو اتاها بقلب غير

ساكن وعروق غيرها ربه وبدن مضطرب اضطربت تلك النطفة فوقعت

في وقت اضطرابها على بعض العروق فان وقعت على عرق من عروق الاعمام اشبه

الولد اعمامه وان وقعت على عرق من عروق الاخوال اشبه الولد اخواله فقال

الرجل اشهد ان لا اله الا الله ولم ازل اشهد بها واشهد انّ محمّدا رسول الله

ولم ازل اشهد بها واشهد انك وصيّه والقايم بحجته واشار الى الحسن امير المومنين — رسول الله صلعم

عليه السلام ولم ازل اشهد بها واشهد انك وصيّه والقايم بحجته بعده و

اشار الى الحسن عليه السلام واشهد ان الحسين بن على وصيّ ابيك والقايم

بحجته بعدك واشهد ان على بن الحسين القايم بامر الحسين بعده واشهد

على محمّد بن على انّه القايم بامر على بن الحسين واشهد على جعفر بن محمّد انّه

القايم بامر محمّد بن على واشهد على موسى بن جعفر انّه القايم بامر جعفر بن محمّد

واشهد علی علی بن موسی انه القایم بامر محمّد بن علی واشهد علی الحسن بن علی انه القایم

بامر علی بن محمّد واشهد علی رجل من ولد الحسن بن علی لایکنی ولایسمّی حتّی یظهر امره فیملا

الارض عدلاً کما ملئت جوراً والسّلم علیک یا امیر المؤمنین ورحمت الله وبرکاته

ثمّ قام فمضی فقال امیر المؤمنین علیه السّلام یا ابامحمّد اتبعه فانظر این یقصد فخرج

اثره قال فما کان الا ان وضع رجله بخارج المسجد فما دریت این آخذ من ارض الله

عزّ وجلّ فرجعت الی امیر المؤمنین علیه السّلام فاعلمته فقال یا ابا محمّد اتعرفه فقلت

الله ورسوله وامیر المؤمنین اعلم فقال هو الخضر علیه السّلام حاصل معنی اینحدیث

وثیق دقیق المعنی اینست که حضرت امام محمّد تقی علیه السّلام نقل فرمود که روزی

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در مسجد الحرام مصحوب فرزند دلبند خود

امام حسن مجتبی علیه السّلام وموصوف بوصف سلمان منّا تشریف داشت وآن

برگزین ملک ودود تکیه بر دست سلمان فرموده بود که مردی درآمد با هیات

ولباس نیکو وسلام کرد بران شاه بارگاه امامت وخلافت آنحضرت جواب سلام

ادا فرمود پس مرد نشست وگفت یا امیر المؤمنین مرا سه سوال است از شما اگر جواب

دهید مرا ازان سوالها میدانم که این قوم بر باطلند واز طریق حق منحرف گردیده

اند و در تضییع دنیا و آخرت خود کوشیده اند و اگر جواب نکویی خواهم دانست که ترا
با ایشان در دانایی و نادانی درجه مساویست و در علم و جهل ترا و ایشان را مرتبه یکیست
آنحضرت فرمود که سوال نما از آنچه پیش آید ترا آن مرد گفت خبر ده مرا که آدمی
چون در خواب شود روحش بکجا میرود و سبب چیست که آدمی را گاهی
چیزها بخاطر میرسد و گاهی فراموش میکند و چرا فرزند گاهی مشابه باعمام است
و گاهی شبیه باخوال حضرت امیر المؤمنین بجانب امام حسن علیه السلام
التفات نموده فرمود که یا ابا محمد جواب گوی او را حضرت امام ثانی و کاشف معضلات
معانی روی بسایل آورده فرمود که اما آنچه سوال کردی که روح آدمی در حالت
خواب بکجا میرود بدانکه روح تعلق میگیرد بریح یعنی باد و باد متعلق میشود
بهوا تا زمان بیداری پس اگر حق تعالی اجازت دهد روح را بباز گشتن ببدن
میکشد روح ریح را و میکشد ریح هوا را پس باز گشت مینماید روح بتن و
ساکن میگردد در بدن و اگر اذن ندهد حضرت ذو المنن روح را بباز گشتن
بتن میکشد هوا ریح را و جذب مینماید ریح روح را پس روح بصاحب خود عود
نمینماید مگر وقتی که مبعوث شود اما آنچه گفتی از یاد و فراموشی پس بتحقیق که

دل مرد در حقّه ایست و بر آن حقّه سرپوشیست پس اگر آدمی صلواتی تمام و کامل

بفرستد بر محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین منکشف میگردد و بر داشته

میشود آن سرپوش از آن حقّه و دل روشنی می یابد و فراموش شده را بیاد

می آورد و اگر بر محمّد و آل محمّد صلوات نفرستد یا صلوات فرستادنش ناقص باشد

منطبق میگردد آن طبق بر آن حقّه و می پوشاند آن سرپوش آن حقّه را که دل

در آن منزل دارد و تیرگی و کدورت و تاریکی و ظلمت دل را حاصل میشود

و آنچه در خاطر داشته فراموش میکند و امّا آنچه گفتی که چرا مولود گاه مانند

باشد با عمام و گاه مشابهت میدارد با خوال پس بدرستی که مرد هرگاه با دل

ساکن و رگهای آرمیده و بدن غیر مضطرب با اهل خود نزدیکی نماید و در آن

حال نطفه در جوف رحم جای گیرد فرزندی که متولد شود میگردد شبیه

به پدر و مادر میباشد و اگر با اهل خود مقاربت نماید در حالتی که دل غیر

ساکن و رگهای آرمیده و بدن عروق غیر آرمیده و بدن مضطرب باشد

مضطرب میگردد آن نطفه پس واقع میشود در حال اضطرابش بر بعضی از

رگهای پس اگر واقع شود بر رگی از رگهای اعمام شبیه میباشد ولد با عمامش و اگر

واقع

واکر واقع شود بر دکی از دکهای احوال شبیه میباشد فرزند باخوالش پس آنمرد

کفت کواهی میدهم که هیچ خداوندی سزای پرستش نیست مکر الله تعالی وهمیشه

شهادت داده ام بوحدانیت او وشهادت میدهم که محمد رسول خداست وهمیشه

برسالت او شهادت داده ام واشاره بامیر المؤمنین علیه السلام کرده کفت کواهی

میدهم که تو وصی پیغمبر خدا وبپای دارندهٔ حجت اوی وهمیشه بوصایت تو شهادت

داده ام وشهادت میدهم که تو وصی او وبپای دارندهٔ حجت اوی بعد از و واشاره

بامام حسن کرد وشهادت میدهم که حسین بن علی وصی پدر تست وبپای دارندهٔ

حجت اوییست بعد از تو وکواهی میدهم که علی بن الحسین بپای دارندهٔ امر حسین

است بعد از و وشهادت میدهم برای محمد بن علی که او بپای دارندهٔ امر علی بن الحسین

است وشهادت میدهم جعفر بن محمد که او بپای دارندهٔ امر محمد بن علی است وکواهی

میدهم که موسی بن جعفر بپای دارندهٔ امر جعفر بن محمد است وشهادت میدهم که

علی بن موسی بپای دارندهٔ امر موسی بن جعفر است وشهادت میدهم که محمد

بن علی قایم بامر علی بن موسی است وشهادت میدهم که علی بن محمد بپای دارندهٔ

امر محمد بن علیست وکواهی میدهم که حسن بن علی بپای دارندهٔ امر علی بن محمد است

وشهادت میدهم بمردی از اولاد حسن بن علی که مکنی و مسمّی نمیشود تا ظاهر شود
امرش مراد آنست که بنام و کنیت پیش از ظهور آنحضرت روا نیست آنحضرت را
ذکر کردن پس پر کند زمین را از عدل آنچنانکه پر شده باشد از ستم وسلام بر
تو باد یا امیر المؤمنین و رحمت خدا و برکات او بعد از آن برخاست و رفت
پس امیر المؤمنین علیه السّلام بامام حسن گفت که یا ابا محمّد از پی او برو و ببین
قصد کجا دارد و بکجا میرود امام حسن علیه السّلام گفت که نبود الّا آنکه
پا از مسجد بیرون گذاشت نداستم که بکجا رفت برگشته بنزد امیر المؤمنین
آمدم و آنحضرت را اعلام نمودم حضرت امیر علیه السّلام فرمود که یا ابا
محمّد شناختی او را گفتم خدا و رسول او و امیر المؤمنین دانا ترند حضرت
امیر علیه السّلام فرمود که او خضر علیه السّلام بود اینحدیث شریف را عماد الدّین محمّد
ابن بابویه رحمت الله علیه در کتاب عیون اخبار الرّضا، و چند کتاب دیگر از
مؤلفاتش روایت کرده و ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی رضوان الله
علیه در کتاب کافی و شیخ طبرسی طیّب الله مضجعه در کتاب احتجاج ثبت
فرموده اند و چندین تن دیگر از اکابر علمای امامیّه این خبر معتبر را باسانید

صحیحه در مؤلّفات خود ضبط نموده اند چنانکه بر متتبّع ماهر ظاهر است و شیخ
ما شیخ بهاء الدّین محمّد عاملی غفر الله له وقتی در شرح این حدیث گوهر افشانی عجیبی نمود
و سیّد ما امیر محمّد باقر داماد روح الله روحه در کتاب شرعة التّسمیه این حدیث را
از مؤیّدات نهی از تسمیه و تکنیهٔ حضرت حجّت شمرده و در شرح این حدیث
چند کلمهٔ عالیه افاده فرموده امّا تبیین عروق اعمام و اخوال نموده و دیگر
نکات در این حدیث هست که سربسته گذاشته این فقیر که از کمترین خوشه
چینان خرمن آن دو نحریر عدیم النّظیر است در تعریف روح چند فقره
و چنین در رساله ادواء العاقلین و اجزاء الجانین مذکور ساخته و در کتاب
و در کتاب ریاض المؤمنین و حدائق المتّقین بقدر بسطی داده تعریف روح را والسّلام
علی من اتّبع الهدی الحدیث الثّامن عشر قال ابن شاذان عامله الله
بالفضل و الاحسان حدّثنا عبد الله بن جبله عن عبد الله بن المستنیر عن
المفضل بن عمر عن جابر بن یزید الجعفی عن عبد الله بن العبّاس قال دخلت علی رسول
الله صلّی الله علیه و آله و الحسن علی عاتقه و الحسین علی فخذه یلثمهما و یقبلهما
و یقول اللّهمّ وال من والاهما و عاد من عاداهما ثمّ قال یا ابن عبّاس کانّی نظر

الى شهبته ابني الحسين تخضب من دمه يدعو فلا يجاب ويستنصر فلا ينصر قلت
ومن يعمل ذلك قال اشرار امتي لا انالهم الله شفاعتي ثم قال يا ابن عباس من زاره عارفا
بحقه كتب الله له ثواب الف حجة والف عمرة الا ومن زاره فقد زارني ومن زارني
فكانما قد زار الله وحق الزائر على الله ان لا يعذبه بالنار الا وان الاجابة تحت قبة
والشفاء في تربته والائمة من ولده قال قلت يا رسول الله فكم الائمة بعدك قال بعدد
اسباط يعقوب ونقباء بني اسرائيل وحواري عيسى قال قلت يا رسول الله فكم كانوا
قال كانوا اثني عشر والائمة بعدي اثنا عشر اولهم علي بن ابي طالب وبعده سبطاي
الحسن والحسين فاذا انقضى الحسين فابنه علي فاذا انقضى علي فابنه محمد فاذا انقضى
محمد فابنه جعفر فاذا انقضى جعفر فابنه موسى فاذا انقضى موسى فابنه علي فاذا انقضى
علي فابنه محمد فاذا انقضى محمد فابنه علي فابنه الحسن فاذا انقضى الحسن فابنه
الحجة قال قلت يا رسول الله اسامي لم اسمع بهن قط قال هم الائمة بعدي
وان قهروا امناء معصومون نجباء اخيار يا ابن عباس من اتى يوم القيمة
عارفا بحقهم اخذت بيده فادخلته الجنة يا ابن عباس من انكرهم او رد
احدا منهم فكانما قد انكرني وردني فكانما قد انكر الله ورده يا ابن عباس سوف

یا اخذ النّاس یمیناً و شمالاً فاذا کان ذلک فاتبع علیّاً و حزبه فانّه مع الحقّ و الحقّ معه

فلا یتفرقان حتّی یردا علی الحوض یا ابن عباس ولایتهم ولایتی و ولایتی ولایة الله و

حربهم حربی و حربی حرب الله و سلمهم سلمی و سلمی سلم الله ثمّ تلی علیه السّلام

یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الّا ان یتمّ نوره و لو کره الکافرون

یعنی عبد الله بن عبّاس گفت که داخل شدم بمسجد رسول خدا صلّی الله علیه

و آله در حالتی که امام حسن بر دوش شریف آنحضرت بود و امام حسین بر ران

مبارکش میبوسید ایشانرا مکرر و میگفت بار خدا دوست دار آنکسی را

که دوست دارد ایشانرا و دشمن دار آنکسی را که دشمن دارد ایشانرا بعد از آن

گفت ای پسر عبّاس گویا نظر میکنم بسیاه و سفید در هم آمیخته این فرزندم

حسین یعنی موی مبارکش که رنگین شود از خونش و دعوت کند و کسی

اجابتش نکند و یاری طلبد و کسی یاریش ننماید گفتم که مرتکب این فعل

شود فرمود که اشرار امّت من که نرساند و عطا ننماید خدای تعالی بایشان

شفاعت مرا بعد از آن فرمود که ای پسر عباس هر کس زیارت کند حسین

را در حالتی که عارف باشد بحقّ او یعنی او را امام مفترض الطّاعة داند

مینویسد خدای تعالی از برای او ثواب هزار حج و هزار عمره بدان و آگاه باش که هرکس
زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده و حق زیارت کنندهٔ بر خدا آنست که عذاب
نکند او را بآتش دوزخ بدانکه اجابت دعا در زیر گنبد اوست و شفای امراض
مندرج در تربت او و تربت امامان است که از اولاد اویند ابن عبّاس گفت گفتم
ای رسول خدا چند امام اند بعد از تو آنحضرت فرمود بعدد اسباط یعقوب و
نقباء بنی اسرائیل و حواریین عیسی گفتم چند عدد بودند اسباط و نقباء و حواریین
آنحضرت فرمود دوازده بودند و امامان بعد از من دوازده اند اوّل ایشان علی بن
ابی طالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و چون منقضی شود مدّت
امامت حسین پس پسر او علی و بگذرد مدّت او پس پسر او محمّد و چون باخر رسد
امر محمّد پس پسر او علی و چون بنهایت انجامد مدّت امامت او پس پسر او محمّد
و چون منقضی شود مدّت امامت محمّد پس پسر او علی و چون بسر رسد مدّت
امامت او پس پسر او حسن و بعد از انقضای مدّت امامت حسن پس پسر او
حجت ابن عباس گفت گفتم ای رسول خدا نامها شنیدم که هرگز نشنیده
بودم پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرمود که ایشان امامانند بعد از من

الحجه

اگرچه مقهور شوند وامینان علم خدا ومعصومانند ونجیبان وبرگزیدگانند ای
پسر عباس هرکس بیاید در روز قیامت در حالتی که عارف باشد بحق ایشان
من او را دست گرفته به بهشت درآورم ای پسر عباس هرکس انکار کند نماید
ایشانرا یا رد کند یکی ایشانرا چنان باشد که مرا انکار کرده ورد نموده وهرکس مرا
انکار نماید ورد کند چنان باشد که خدارا انکار کرده واورا رد نموده ای
پسر عباس زود باشد که مردمان بچپ وراست میل کنند هرگاه چنان
باشد تو متابعت نمای علی وحزب او را پس بدرستی که علی با حق است وحق
با علیست واز هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بمن وارد گردند ای
پسر عباس دوستی ایشان یعنی دوستی علی ویازده امام دیگر علیهم السلام
دوستی منست ودوستی من دوستی خداست وجنگ کردن با ایشان
جنگ کردن با من وجنگ کردن با من جنگ کردن با خداست وآشتی
کردن با ایشان آشتی کردن با من وآشتی کردن با من آشتی کردن با خداست
بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وآله تلاوت فرمود این آیه عظیمه را که
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره

ولو كره الكافرون **الحديث التاسع عشر قال بن شاذان نور الله مرقده**

حدثنا الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيه عن ابي صفيه ثابت دينار عن ابي

جعفر عليه السلام قال قال الحسين بن علي بن ابي طالب عليهما السلام لاصحابه

قبل ان قتل بليلة واحدة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا بني

انك ستساق الى العراق وتنزل في ارض يقال لها عمورا وكربلا وانك تستشهد بها و

يستشهد معك جماعة وقد قرب ما عهد الى رسول الله صلى الله عليه وآله

واني راحل اليه غدا فمن احب منكم الانصراف فلينصرف في هذه الليله فاني

قد اذنت له وهو مني في حل واكد فيما قاله تاكيدا بليغا فلم يرضوا وقالوا والله

ما نفارقك ابدا حتى نرد موردك فلما راى ذلك قال فابشروا بالجنة فوالله

انما نمكث ما شاء الله تعالى بعد ما يجري علينا ثم يخرجنا الله واياكم حين يظهر

قائمنا فينتقم من الظالمين وانا وانتم نشاهدهم في السلاسل والاغلال وانواع

العذاب والنكال فقيل له من قائمكم يا بن رسول الله قال السابع من ولد

ابني محمد بن علي الباقر وهو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى

بن جعفر بن محمد بن علي ابني وهو الذي يغيب مدة طويلة ثم يظهر

ويملأ الارض قسطًا وعدلًا كما ملئت جورًا وظلمًا يعني حضرت امام حسين

عليه السلام يك شب پيش از انكه شهيد شود با اصحاب خود خطاب

كرده فرمود كه روزي رسول خدا صلى الله عليه وآله با من گفت كه اي فرزند

من زود باشد كه برسانند ترا بسوي عراق وفرود آورند ترا بزميني كه آنرا

عمورا وكربلا گويند وتو دران زمين شهيد شوي وجماعتي با تو شهيد

شوند وبتحقيق كه نزديك شده است آن عهدي كه رسول خدا صلى الله

عليه وآله با من كرده ومن فردا راحل ورونده ام بنزد آنحضرت پس

هر كس از شما كه بركشتن را دوست ميدارد ميبايد كه درهمين شب بركردد

كه من اورا اذن بركشتن دادم واو از من بحل است ودرين باب آنجناب

مبالغه وتاكيد تمام نمود ايشان راضي ببركشتن نشدند وكفتند بخدا قسم

كه ترا وانميكذاريم واز تو هركز جدا نميشويم تا بجايي كه وارد ميكردي ما نيز

وارد كرديم آنحضرت چون حال برانمنوال مشاهده نمود فرمود كه بشارت

باد شما را ببهشت بخدا قسم كه بعد از آنچه بر ما جاري شود مكث خواهيم

كرد آنقدر كه حضرت الله تعالى خواسته باشد پس بيرون خواهد

حضرت

يعني حضرت امام

آورد حضرت الله تعالی ما را وشما را در ان هنگام که قایم ما ظاهر شود پس انتقام خواهد
کشید از ظالمان وما وشما مشاهده خواهیم کرد ایشا نرا در سلاسل واغلال وکرفتار
بانواع عذاب ونکال کفتند بآنحضرت که کیست قایم شما ای فرزند رسول خدا آنحضرت
فرمود که فرزند هفتمین است از اولاد فرزند من محمد بن علی که ملقب است بباقر
واو محمّد بن حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیست فرزند
من واوست آنکسی که غایب خواهد شد مدتی دراز وبعد از ان ظاهر خواهد
شد وپر خواهد زمین را از عدل وداد آنچنانکه پرشده باشد از جور وظلم
پس آنچه حضرت آخوند در ترجمه حدیث دوازدهم نقل فرموده اند از کتاب
خرایج وجرایح راوندی علیه الرّحمه که زیادتها دارد آن زیادتیها اعتماد را نمیشاید
زیرا که در سند آن چند علّت است که هر یکی از ان علل جداکانه سبب زوال صحّت
است یکی آنکه واسطه میان راوندی وسهل بن زیاد که راوی آنحدیث است
معلوم نیست دویم آنکه قول شیخ طوسی در باب سهل بن زیاد مختلف است
وباقی علمای رجال سهل مذکور را مذمّت بسیار کرده اند واحمد بن محمد بن علی
بغلو وکذب او شهادت داده واز قمش اخراج نموده سیم آنکه ابن الفضل

محمود

مجهول است چهارم آنکه سعد جلاب ضعیف است والسّلام علی من اتّبع الهدی

الحدیث العشرون قال ابو محمّد بن شاذان طیّب الله مضجعه

حدّثنا صفوان بن یحیی رضی الله عنه عن ابراهیم بن زیاد عن ابی حمزة الثمالی عن ابی خالد

الکابلی قال دخلت علی سیّدی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام

فقلت یا بن رسول الله اخبرنی بالذین فرض الله تعالی طاعتهم ومودّتهم واوجب

علی عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلّی الله علیه وآله فقال یا کابلی ان اولی

الامر الذین جعلهم الله عزّ وجلّ ائمة النّاس واوجب علیهم طاعتهم امیر المؤمنین

علی بن ابی طالب ثمّ الحسن عمی ثمّ الحسین ابی ثمّ انتهی الامر الینا وسکت فقلت له

یا سیّدی روی لنا عن امیر المؤمنین علیه السّلام انّ الارض لا تخلو من حجّة

لله عزّ وجلّ علی عباده فمن الحجّة والامام بعدک فقال ابنی محمّد واسمه فی الصحف

الاولی باقر یبقر العلم بقرًا هو الحجّة والامام بعدی ومن بعد محمّد ابنه جعفر

واسمه عند اهل السّماء الصّادق قلت یا سیّدی وکیف صار اسمه الصّادق

وکلّکم صادقون قال حدّثنی ابی عن ابیه عن رسول الله صلوات الله علیهم

قال اذا ولد ابنی جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام

فسموه الصادق فان الخامس من ولده الذي اسمه جعفر يدعي الامامة اجتراء على الله
وكذباً عليه فهو عند الله جعفر الكذاب المفتري على الله جل جلاله والمدعي ما ليس له بأهل
المخالف لابيه والحاسد لاخيه وذلك الذي يروم كشف ستر الله عز وجل عند غيبة
ولي الله ثم بكى علي بن الحسين عليه السلام بكاءً شديداً ثم قال كاني بجعفر الكذاب
وقد حمل طاغية زمانه على تفتيش امر ولي الله والمغيب في حفظ الله والتوكيل بحرم ابيه
جهلاً منه بولادته وحرصاً على قتله ان ظفر به وطمعاً في ميراث اخيه حتى ياخذه
بغير حق فقال ابو خالد فقلت يا بن رسول الله وان ذلك لكاين فقال اي وربي
ان ذلك لمكتوب عندنا في الصحيفة التي فيها ذكر المحن التي تجري علينا بعد
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال ابو خالد فقلت يا بن رسول الله ثم يكون
ماذا قال تمتد الغيبة بولي الله الثاني عشر من اوصياء رسول الله عليه وآله
والائمة بعده يا ابا خالد ان اهل زمان غيبته القايلين بامامته والمنتظرين
لظهوره افضل من اهل كل زمان فان الله تبارك وتعالى اعطاهم من العقول
والافهام والمعرفة ما صارت به الغيبة بمنزلة المشاهدة وجعلهم في ذلك
الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف

اولئك المخلصون حقا وشيعتنا صدقا والدعاة الى دين الله عز وجل سرا
وجهرا وقال عليه السلام انتظار الفرج من افضل الفرج یعنی ابو خالد کابلی گفت
بمجلس سيد خود على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السلام داخل
شدم وگفتم اى فرزند رسول خدا خبر ده مرا از انکسانى که خداى تعالى
فرض کرد ایند اطاعت ومودت ایشانرا وواجب کرده بر بندگان خود
اقتدا کردن را بایشان بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله آنحضرت فرمود
که اى کابلى بدرستى که اولى الامر وانکسانى که خداى عز وجل ایشانرا امام
مردمان کردانید وواجب ساخت بر مردمان اطاعت وفرمان بردارى
ایشانرا امير المؤمنين على بن ابى طالب است وبعد از ان حضرت عم من
حسن بعد از ان پدرم حسين بعد از ان منتهى شده است امر امامت
بما این گفت وخاموش شد پس گفتم اى سيد من روايت کرده اند
از براى ما از حضرت امير المؤمنين عليه السلام که آنحضرت فرموده
است که زمين خالى نمیماند از حجتى که خدايرا باشد بر بندگانش پس
کيست حجت وامام بعد از تو آنحضرت فرمود که پسرم محمد که نامش

در صحف اولی با قراءت خواهد شکافت علم را شکافتنی او حجت و امام است
بعد از من و بعد از محمد پسر او جعفر که نامش نزد اهل آسمان صادق است
گفتم ای سید من چگونه است که نام او صادق شده است و حال آنکه
کل شما صادقاید فرمود که حدیث کرد از برای من پدرم یعنی امام حسین
و او از پدرش علیهما السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون
فرزندم جعفر بن محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
متولد کردد او را صادق نام کنید که پنجمین از فرزندان او که نامش جعفر
باشد دعوای امامت خواهد کرد از روی دلیری کردن بخدا و دروغ
بستن بر و پس او را نزد حضرت حق تعالی نام جعفر کذاب است که افترا زننده
است بر خدا جل جلاله و دعوی کنندهٔ چیزیست که اهل آن نیست
و مخالف است با پدر و حسود است نسبت ببرادر و طلب خواهد
کرد ظاهر ساختن سر خدا را نزد غایب بودن ولی خدا آنگاه امام
علیه السلام سخت گریست و بعد از آن فرمود گویا می بینم جعفر کذاب
را که بر انداشته است طاغیه و از حد در کذرندهٔ زمانش را

بتفتیش وتفحص نمودن امر ولی خدا و پنهان شده در حفظ خدا وموکل

کرد ایندن بجرم پدر ولی خدا از روی جهل که او راست برتبه ولی خدا

وحرصی که دارد بقتل ولی خدا اگر ظفر یابد برو وطمعی که دارد بمیراث برادر

تا بگیرد آن میراث را بغیر حق ابو خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا

این امور واقع شدنیست آنحضرت فرمود بلی واقع شدنیست بپروردگارم

سوگند بدرستی که این امور نوشته شده است نزد ما در نامه که

دران نامه ذکر محنتهای ست که جاری میشود بر ما بعد از رسول

خدا صلی الله علیه وآله ابو خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا

بعد از ان چه واقع خواهد شد آنحضرت فرمود که بعد از ان پنهان

بودن امتداد خواهد یافت بولی خدا که دوازدهمین است از اوصیای

رسول خدا صلی الله علیه وآله ودوازدهمین است از امامانی که بعد از

رسول خدا ایند ای ابو خالد بدرستی که اهل زمان غایب بودن او

آنها از اهل آن زمان که قایل باشند بامامت او ومنتظر باشند

ظهور او را فاضل تر وبهتر خواهند بود از اهل هر زمانی از جهت

آنكه خداي تعالى عطا كرده است بايشان از عقول وافهام ومعرفت
چيزي كه آن پنهان بودن كرديده است نزد ايشان بمنزله حاضر بودن
ومشاهده كردن وكرداينده است خداى تعالى ايشانرا دران زمان
بمنزله جهاد كنندكان بشمشير در پيش رسول خدا صلى الله عليه وآله
ايشان حقا وصدقا كه مخلصان وشيعيان مايند وداعيانند بدين
خداي عزّ وجل سرًّا وجهرًا وحضرت امام عليه السّلام ديكر فرمود
كه انتظار فرج كشيدن از فاضلترين فرج است اميد كه حضرت
حق تعالى دردين انتظار كشيدن اجر عظيم كرامت فرمايد جميع شيعيانرا
والسّلام على من اتبع الهدى

الحديث الحادي والعشرون

قال شيخ الفقيه عماد الدين ابو جعفر بن بابويه رحمة الله عليه كتاب بن خالد
حدّثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمذاني قال حدّثنا علي بن ابرهيم بن هاشم
عن ابيه عن بسطام بن مرّة عن عمرو بن ثابت قال قال علي بن الحسين
سيّد العابدين من ثبت على موالاتنا في غيبة قائمنا اعطاه الله
عزّ وجلّ اجر الف شهيد مثل شهداء بدر واحد يعني حضرت

امام زین العابدین علیه السلام فرمود که هر که ثابت باشد بر دوستی ما در زمان
غایب بودن قایم ما عطا میکند حضرت الله تعالی مرد و اجر هزار شهید مثل
شهیدان بدر و احد والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الثانی والعشرون
قال الشیخ المذکور علیه رحمة الله الملک الغفور فی کتاب المزبور
حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال حدثنا محمد بن الحسن بن الصفار عن
احمد بن ابی عبدالله البرقی عن ابیه عن ابن المغیرة عن المفضل بن صالح عن جابر
عن ابی جعفر الباقر علیه السلام انه قال یاتی علی الناس زمان یغیب عنهم امامهم فطوبی
للثابتین علی امرنا فی ذلک الزمان ان ادنی ما یکون لهم من الثواب ان ینادیهم
الباری جل جلاله فیقول عبادی وامائی آمنتم بسری وصدقتم بغیبی فابشروا
بحسن الثواب منی فانتم عبادی وامائی حقا منکم اتقبل وعنکم اعفو ولکم
اغفر وبکم اسقی عبادی الغیث وادفع عنهم البلاء لولاکم لانزلت علیهم
عذابی قال جابر فقلت یا ابن رسول الله فما افضل ما یستعمله المؤمن فی ذلک
الزمان قال حفظ اللسان ولزوم البیت یعنی جابر جعفی گفت که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که زمانی مردمان را پیش آید که امام ایشان از ایشان

غایب کرد پس خوشا حال آنجماعتی که دران زمان بر امر ما ثابت باشند یعنی با مامت
ما قایل باشند بدرستی که کمترین چیزی که با شما ایشانرا از ثواب آنست که
حضرت باری تعالی ندا کند ایشانرا و کوید که ای غلامان و کنیزان من کرویدید
بسر من و تصدیق نمودید غیب مرا پس بشارت باد شما را بنیکوی ثواب از من
پس شما غلامان و کنیزان منید حقا از شما می پذیرم حسنات و مبرات و خیرات
را و از شما عفو میکنم سیات را و شما را می آمرزم و بسبب و برکت وجود شما را
باران بدیکر بندکان میفرستم و بسبب وجود شما بلا را از ایشان دفع میکنم و اکر
شما نمیبودید عذاب بایشان میفرستادم جابر کفت که کفتم ای فرزند رسول
خدا چه چیز است بهتر و فاضلتر آنچه دران زمان مؤمن آنرا بفعل آورد آنحضرت
فرمود که نکاه داشتن زبان و لزوم در خانه یعنی ساکن بودن در کنج کاشانه

الحدیث الثالث والعشرون قال ابو محمد بن شاذان اسکنه الله فی اعلی درجات الجنان

حدثنا علی بن الحکم رضی الله عنه عن سیف بن عمیرة عن علقمة بن محمد الحضرمی
عن الصادق علیه السلام قال الائمة اثنا عشر قلت یا ابن رسول الله فسمهم
لی فداک ابی وامی قال من الماضین علی بن ابی طالب والحسن والحسین وعلی

بن الحسین

علی بن الحسین و محمّد بن علی ثمّ انا قلت من بعدک یابن رسول الله فقال انّی اوصیت
الی ولدی موسی وهو الامام بعدی قلت فمن بعد موسی قال علی ابنه یدعا
بالرّضا یدفن فی ارض الغربة من خراسان ثمّ من بعد علی ابنه محمّد و بعد محمّد
علی ابنه و بعد علی الحسن ابنه و بعد الحسن المهدی ابنه و انّه اذا خرج یجتمع علیه
ثلثمائة و ثلث عشر رجلا عدد رجال بدر و اذا کان وقت خروجه یکون له
سیف مغمود خرج من غمده فناداه قُم یا ولی الله اُقتل اعداء الله یعنی علقمة
بن محمّد روایت کرد از حضرت امام جعفر علیه السّلام که آنحضرت فرمود
که امامان دوازده اند گفتم ای فرزند رسول خدا نام کن ایشانرا از برای من
یعنی بنام ایشانرا ذکر کن که پدر و مادرم فدای تو باد آنحضرت فرمود از
گذشتگان علی بن ابی طالب است و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد
بن علی و بعد از آن من گفتم کیست بعد از تو ای فرزند رسول خدا فرمود
که من وصیّت کردم بفرزندم موسی و او امام است بعد از من گفتم کیست
امام بعد از موسی فرمود که پسرش علی که اورا رضا گویند دفن کرده خواهد
شد در زمین غربت از خراسان بعد از آن پسر او محمّد بعد از و پسر او علی

بعد از وی پسر او حسن بعد از آن پسر او مهدی و او چون خروج نماید جمع شوند نزد

او سیصد و سیزده تن بعدد مردان بدر و چون زمان خروجش باشد ورا

شمشیریست در غلاف از غلاف بیرون آید پس ندا کند او را که ای ولی خدا

برخیز و بکش دشمنان خدا را مترجم گوید تعجب دارم که سیف بن عمیره که

این طور حدیثی نقل کند چون تواند بود که واقفی باشد از امثال این احادیث

که او نقل کرده صفای عقیده اش ظاهر میگردد والسّلام علی من اتبّع الهدی

الحدیث الرّابع والعشرون قال ابن بابویه رحمة الله علیه فی کتاب کمال الدین

حدّثنا احمد بن زیاد الهمذانی رحمه الله تعالی قال قال حدّثنا علی بن ابرهیم بن هاشم

عن ابیه عن علی بن سعید عن الحسین ابن خالد قال قال علی بن موسی الرّضا معبد

علیه السّلام لا دین لمن لا ورع له ولا ایمان لمن لا تقیّة له وانّ اکرمکم عند الله

اعملکم بالتّقیّة فقیل له یا ابن رسول الله الی متی قال الی یوم الوقت المعلوم و

هو یوم خروج قائمنا فمن ترک التّقیّة قبل خروج قائمنا فلیس منّا فقیل له

یا ابن رسول الله ومن القایم منکم اهل البیت قال الرّابع من ولدی ابن سیّدة

الاماء یطهّر الله عزّ وجلّ به الارض من کلّ جور ویقدّسها من کلّ ظلم وهو

الذی

الذی یشک النّاس فی ولادته وهو صاحب الغیبه قبل خروجه فاذا خرج اشرقت
الارض بنوره ووضع میزان العدل بین النّاس فلا یظلم احد احدًا وهو
الذّی یطوی له الارض ولا یکون له ظلّ وهو الذّی ینادی منادٍ من السّماء
یسمعه جمیع اهل الارض بالدّعاء الیه الا انّ حجّة الله قد ظهر عند بیت الله
فاتّبعوه فانّ الحقّ معه وفیه وهو قول الله عزّ وجلّ ان نشأ ننزّل علیهم من
السّماء فظلّت اعناقهم لها خاضعین یعنی حسین بن خالد گفت که حضرت
امام رضا علیه السّلام فرمود که دین نیست آنکسی را که او را ورع نیست
و ایمان نیست کسی را که او را تقیّه نیست و بدرستی که گرامی ترین شما آنکسیست
که بهتر بتقیّه عمل کند گفتند با آنحضرت که ای فرزند رسول خدا تقیه تا
کی باید کرد فرمود که الی یوم الوقت المعلوم و آن روز خروج قایم ماست
پس هر کس که ترک تقیّه کند پیش از خروج قایم ما نیست آنکس از ما
گفتند ای فرزند رسول خدا کیست قایم از شما اهل البیت فرمود که چهارمین
از فرزندان من پسر سیّده اماء پاک میگرداند خدای تعالی باو زمین را
از جور یعنی او را امداد مینماید تا زمین را از ستم پاک کند و پاکیزه میسازد

خدای تعالی باو زمین را از همه ظلمی واوست آنکسی که شک کنند مردمان در ولادت
او واو صاحب غایب بودن است پیش از خروجش پس چون خروج کند روشن
شود زمین بنور او و میزان عدل در میان مردم گذاشته شود و ظلم نکند
کسی برکسی واوست آنکسی که زمین نوردیده شود از برای او واو را سایه
نباشد واوست آنکسی که منادی ندا کند از آسمان بخواندن مردمان بمتابعت
او چنانکه اهل مشرق و مغرب همه بشنوند وآن منادی گوید که بدانید وآگاه باشید
که حجت خدا ظاهر شد نزد خانه خدا باید که تابع شوید او را و بدرستی که حق
با اوست و در دوست واشاره باین معنیست کلام خدای عز وجل که میفرماید
ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین والسلام
علی من اتبع الهدی **الحدیث الخامس والعشرون قال الشیخ الصدوق**
عروة السلام ابو جعفر ابن بابویه رحمه الله ورضوانه علیه
حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمذانی رضی الله عنه
قال حدثنا علی بن ابرهیم بن هاشم عن ابیه عن صالح بن السندی عن یونس
بن عبد الرحمن قال دخلت علی موسی بن جعفر علیهما السلام فقلت له یابن
رسول الله انت القایم بالحق فقال انا القایم بالحق لکن القایم الذی یطهر

الارض

الارض من اعداء الله عزّ وجلّ ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدي

له غيبة يطول امدها خوفا على نفسه يرتد فيها قوم ويثبت فيها آخرون ثمّ قال عليه

السلام طوبى لشيعتنا المتمسكين بحبلنا في غيبة قايمنا الثابتين على موالاتنا

والبراءة من اعدائنا اولئك منّا ونحن منهم قد رضوا بنا ائمة ورضينا بهم

شيعة فطوبى لهم ثمّ طوبى لهم والله انهم معنا في درجتنا يوم القيمة

يونس بن عبد الرحمن گفت که داخل شدم بمجلس حضرت امام موسی بن جعفر

علیهما السلام گفتم که ای فرزند رسول خدا تویی قایم وبپای دارندهٔ امر امامت

بحق فرمود که منم قایم بحقّ لیکن آن قایم که پاك خواهد کرد زمین را از دشمنان

خدای عزّ وجل وپر خواهد کرد زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از

جور وظلم او پنجمین است از اولاد من مراو راست غایب بودنی که دراز

شود مدّت آن از روی ترس داشتن بر خود مرتد شوند در آن غایب بودن

قومی وثابت باشند بر دین ومذهب حقّ دیگران بعد از آن آنحضرت فرمود

که خوش باد مر شیعیان ما که چنگ زننده اند بکمند متابعت ما در زمان

غایب بودن قایم ما آنانکه ثابت اند بر موالاة ودوستی ما وبیزاری از دشمنان

ما ایشان از مایند و ما از ایشانیم بحقیق که ایشان راضی شده اند بما در حال امام بودن

و راضی شده ایم ما بایشان در حال شیعه بودن پس خوش باد ایشانرا و دیگربار

خوش باد ایشانرا قسم بخدا که ایشان با مایند در درجات ما در روز قیامت

والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث السادس والعشرون قال الشیخ

الصدوق عماد الدین ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه

حدثنا محمد بن احمد الشیبانی عن محمد بن ابی عبد الله الکوفی عن سهل بن زیاد الآدمی

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال قلت لمحمد بن علی بن موسی علیه السلام

انی لارجو ان تکون القایم من اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله الذی یملاء

الارض عدلا وقسطا کما ملئت جورا وظلما فقال علیه السلام یا ابا القاسم

ما منا الا قایم بامر الله عز وجل وهاد الی دین الله تعالی لکن القایم الذی یطهر

الله تبارک وتعالی به الارض من اهل الکفر والجحود ویملاها عدلا و

قسطا هو الذی تخفی علی الناس ولادته ویغیب عنهم شخصه ویحرم علیهم

تسمیته وهو سمی رسول الله صلی الله علیه وآله وکنیه الذی تطوی

له الارض ویذل له کل صعب یجتمع الیه من اصحابه عدة اهل بدر

ثلثمائة

ثلثمائة وثلثة عشر رجلا من اقاصي الارض قول الله عز وجل اينما تكونوا يات بكم الله
جميعا ان الله على كل شئ قدير فاذا اجتمعت له هذه العدة ظهر امره فاذا اكمل
له العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج باذن الله عز وجل فلا يزال يقتل اعداء
حتى يرضى الله عز وجل قال عبد العظيم فقلت يا سيدي وكيف يعلم ان الله
تعالى قد رضي قال يلقي في قلبه الرحمه فاذا دخل المدينه اخرج اللات والعزى
فاحرقهما   عبد العظيم بن عبد الله الحسني سلام الله عليه گفت گفتم
بحضرت امام محمد تقي عليه السلام كه من اميدوارم كه تو باشي قايم از اهل بيت
محمد آنكه پر ميكرداند زمين را از عدل وداد آنچنانكه پر شده از جور وظلم
آنحضرت فرمود كه همه ما قايم بامر خدا وهادي بدين خدائيم وليكن آن قايمي
كه پاك ميسازد خداي تعالى بسبب قايم كردانيدن او زمين را از اهل كفر
وانكار و پر ميكرداند زمين را از عدل وداد آنكسيست كه مخفي و پوشيده خواهد
شد بر مردمان ولادت او وغايب خواهد شد بر مردمان شخص او و
حرام خواهد بود بر مردمان نام بردن او واو همنام وهم كنيت پيغمبر است
اوست كه زمين در هم نورديده ميشود از براي او ونرم وآسان ميگردد

از برای او هر دشواری جمع میکردند نزد او واز اصحاب بشمارهٔ اهل بدر سیصد و

سیزده کس از دورترین زمین واینست معنی قول حضرت الله تعالی که میفرماید

اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیٔ قدیر پس چون جمع شوند

نزد او این عدد ظاهر میکردد امر او وچون کامل شود از برای او عقد

وآن ده هزار مرد است خروج کند باذن حضرت الله تعالی وبکشد دشمنان

خدا را تا آنکه راضی شود خدای تعالی عبد العظیم سلام الله علیه کفت

که کفتم ای سیّد من چون خواهد دانست که خدای راضی شده است

امام فرمود که انداخته میشود در دل او رحم یعنی خدای تعالی رحم

بدلش خواهد انداخت نسبت بآنجماعت که دیکر ازیشان نکشد دیکر

امام علیه السّلام فرمود که چون بمدینه داخل خواهد شد لات

وعزّی را بیرون خواهد آورد وخواهد سوخت مراد از لات

وعزّی ابی بکر است وعمر لعنت الله علیهما والسّلام علی من اتبع الهدی

الحدیث السّابع والعشرون ما رواه ابو محمّد بن شاذان عن سهل

زیاد عن عبد العظیم المشار الیه سلام الله علیه

قال دخلت علی سیدی علی بن محمد علیهما السلام فلما بصر بی قال لی مرحبا بك

یا ابا القاسم انت ولینا حقا فقلت له یابن رسول الله انی ارید ان اعرض علیك

دینی فان کان مرضیا ثبت علیه حتی القی الله عز وجل فقال هات یا ابا القاسم

فقلت انی اقول ان الله تبارك وتعالی واحد لیس کمثله شیء خارج عن

الحدین حد الابطال وحد التشبیه وانه لیس بجسم ولا صورة و

لا عرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام ومصور الصور وخالق الا

عراض والجواهر ورب کل شیء ومالکه وجاعله ومحدثه وان محمدا عبده

ورسوله خاتم النبیین فلا نبی بعده الی یوم القیمة واقول ان الامام والخلیفه

وولی الامر بعده امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام ثم من بعده

ولده الحسن والحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی الباقر ثم جعفر

بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت یا مولای

فقال علیه السلام ومن بعدی الحسن ابنی فکیف للناس بالخلف من بعده

قال فقلت وکیف ذاك یا مولای قال لانه لا یری شخصه ولا یحل ذکره

باسمه حتی یخرج فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما قال

از دو حد است که آن دو حد یکی حد ابطال است و دیگری حد تشبیه و او

سبحانه وتعالی جسم نیست وصورت نیست وعرض نیست وجوهر نیست

بلکه او جل جلاله جسم دهندهٔ جسمها وصورت بخشندهٔ صورتها وآفریننده

اعراض وجواهر است وپروردگار هر چیزی ومالک وجاعل ومحدث همه چیزها است

ومیگویم که محمد صلی الله علیه وآله بنده ورسول اوست وخاتم النبیین

است ونیست پیغمبری بعد از وتا روز قیامت ومیگویم که شریعت او

مهرکنندهٔ شریعتها است وشریعتی نیست بعد ازان شریعت تا روز

قیامت ومیگویم که امام وخلیفه وولی امر بعد از وامیر المؤمنین علی بن ابی طالب

است وبعد از وفرزند او حسن بعد از وحسین پس علی بن الحسین

آنگاه محمد بن علی پس جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی

پس محمد بن علی پس تو ای مولای من پس امام علیه السلام فرمود که بعد از

من امام وخلیفه وولی امر فرزند من حسن است پس مردمان را چگونه است

عقیده در بارهٔ خلف بعد از و گفتم برچه وجه است آن ای مولای من فرمود

که از ان جهت که نه بینند شخص او را وحلال نباشد بر زبان آوردن نام

او تا آنکه کند و بر کرداند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم عبد

العظیم سلام الله علیه کفت پس کفتم اقرار کردم یعنی بامامت حضرت امام حسن

و خلف نیز قایل شدم و میکویم که دوست این امامان دوست خداست و دشمن

ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان یعنی فرمان برداری نمودن ایشانرا

اطاعت و فرمانبرداری خداست و معصیت ایشان یعنی نافرمانی نمودن

ایشانرا معصیت و نافرمانی نمودن خداست و میکویم که معراج حقّ است و

پرسش در قبر حقّ است و بهشت حقّ است و دوزخ حقّ است و صراط حقّ و

میزان حقّ است و قیامت حقّ است و آینده است و شکی در آن نیست و خدای

و خدای تعالی بر خواهد انگیخت هر کسی را که در قبرهاست و میکویم که فرایض واجبه

بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه نماز است و زکوة و روزه و حجّ و جهاد

و امر بمعروف و نهی از منکر پس امام علیه السّلام فرمود که ای ابو القاسم بخدا

قسم که این دین و اعتقاد که تو داری و عرض کردی دین خداست آن دینی

که پسندیده است آنرا از برای بندکان خود پس ثابت باش بر آن که خدای

تعالی ثابت بدارد ترا بقول ثابت در حیات دنیا و آخرت اینحدیث را

نیز شرحیست طولانی اگر در اجل تاخیری باشد و حضرت الله تعالی یاری نماید
کتابی مبسوط در شرح این حدیث نوشته شود انشاء الله تعالی والسلم
علی من اتبع الهدی قال ابو محمد بن شاذان
علیه الرحمة والغفران حدثنا محمد بن عبد الجبار رضی الله عنه قال
قلت لسیدی الحسن بن علی علیهما السلم یا ابن رسول الله جعلنی الله
فداك احب ان اعلم من الامام وحجة الله علی عباده من بعدك قال علیه
السلام ان الامام والحجة بعدی ابنی سمی رسول الله وکنیة صلی الله
علیه وآله الذی هو خاتم حجج الله وآخر خلفائه فقلت ممن هو یا ابن رسول الله
قال من ابنة ابن قیصر ملك الروم الا انه سیولد فیغیب عن الناس
غیبة طویلة ثم یظهر ویقتل الدجال فیملأ الارض قسطا وعدلا
کما ملئت جورا وظلما فلا یحل لاحد ان یسمیه او یکنیه باسمه وکنیه
قبل خروجه صلوات الله علیه محمد بن عبد الجبار گفت گفتم
بخواجه ومولای خود حسن بن علی علیهما السلام که ای فرزند رسول
خدای فدای تو کرداند حضرت الله تعالی مرا دوست میدارم که بدانم

که امام و حجّت خدا بر بندکان خدا بعد از تو کیست آنحضرت فرمود که امام و حجّت بعد از

من پسر منست که همنام و هم کنیت رسول خداست صلّی الله علیه و آله آنکه او خاتم حجتهای

خداست و آخرین خلفای اوست کفتم از کیست او یعنی آن امام که پسر تست از که بوجود

خواهد آمد فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه روم بدان و آکاه باش که زود باشد

که او متولّد کردد پس غایب شود از مردمان غایب شدنی دراز بعد از آن ظاهر

شود و بکشد دجّال را پس پر کند زمین را از عدل و داد و آنچنانکه پر شده باشد

از جور و ظلم و حلال نیست احدی را که پیش از خروج او او را بکنیت ذکر کند

صلوات خدا باد بر و که تعجب دادم که صاحب کتاب کشف الغمه شیخ

فاضل عادل علی بن عیسی اربلی علیه الرحمه میکوید من العجب انّ الشیخ الطبرسی والشیخ

المفید رحمهما الله تعالی قالا لا یجوز ذکر اسمه ولا کنیته ثمّ یقولون اسمه اسم النّبی و

کنیته کنیته وهما یظنّان انّهما لم یذکرا اسمه ولا کنیته یعنی از عجب است

که شیخ طبرسی و شیخ مفید رحمهما الله تعالی کفتند که جایز نیست ذکر

اسم و کنیت صاحب الزّمان بعد از آن میکویند که اسم او اسم منست

و کنیت او کنیت آنحضرت است و ایشان کمان میبرند که ذکر اسم و کنیت

آنحضرت

آنحضرت نموده اند انتهی سخت عجب است که این مرد دانشمند باکمال دور اندیشی
ازین معنی غافل شده که اشاره باسم وکنیت نمودن جداست وتلفظ باسم وکنیت
نمودن جدا وحال آنکه چندین حدیث است که آن احادیث مشتملند بر نهی از
تسمیه وتکنیه مثل حدیث بیست وششم از احادیث این اربعین ودر همان احادیث
مثل حدیث مزبور مذکور است که حضرت خاتم الاوصیا همنام وهم کنیت است
با رسول الله صلوات الله علیه وآله وعلی جمیع الانبیا والسلم علی من اتبع الهدی والاوصیا
که حدیث والده ماجده حضرت صاحب الامر علیه السلم
چون طولی دارد بجهت اختصار درینمقام ترجمه آن اقتصار مینماید فضل
بن شاذان وابن بابویه وشیخ طوسی وشیخ طبرسی وشیخ طرابلسی وبسیاری
کسی غیر ایشان از علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین در کتابهای خود
روایت کرده اند بعبارات مختلفه ومعانی متفقه اما شیخ طوسی علیه الرحمه
برینوجه نقل نموده بسند خود از بشر بن سلیمان نخاس که از نسل ابی
ایوب انصاری واز موالیان حضرت امام علی نقی وحضرت امام حسن عسکری
علیهما السلام وهمسایه ایشان بود ودر سر من رای که الحال بسامره

مشهور است بشر هنکور گفت کافور خادم بنزد من آمد و گفت مولای ما

حضرت ابو الحسن علی بن محمّد علیهما السّلام ترا بنزد خود میخواند پس رفتم

بنزد آنحضرت و چون نشستم آنحضرت فرمود که ای بشر تو از اولاد انصاری

و این موالات و دوستی ما مدام در میان بود و بمیراث میبرند خلف شما از

سلف شما این دوستی و محبّت را و شما ثقات و معتمدان ما اهل بیتید و من

پسند کننده و بزرگوار کننده ام ترا بفضیلتی که بآن پیشی گیری بر شیعه

در پیروی کردن بآن فضیلت بسرّی و رازی مطلّع میگردانم ترا و میفرستم

ترا بخریدن کنیزی پس نوشت آنحضرت نامهٔ لطیفی بخط رومی و زبان

رومی و مهر بر آن زد بانگشتر خود در ینمقام عبارتی در حدیث

واقع است که ظاهرا حضرت آخند درین مقام و جای دیگر در ترجمهٔ

همین حدیث در معنی بخط رومی و لغة رومیّه نوشته اند که بخط فرنگی

و لغة فرنگی و این سخت عجب است که جناب فضیلت مآب هنوز

فرنگی و رومی را از هم فرق نکرده اند امّا قزوین و دیلمان را که از حضرت

آخند بر دور نیست چون از هم نشناخته اند فرنگ و روم را که از ایشان

پیسار دور است

بسیار دور است اگر از هم فرق نکرده باشند جای تعجب نخواهد بود القصه
رحمه
شیخ طوسی علیه الرحمه روایت کرده که حضرت امام علیه السلام دستار
زرد بیرون آورد که در آن دستارچه دویست و بیست دینار بود
و فرمود که بگیر این دویست و بیست مثقال طلا را و توجه نما و با این زر ببغداد رو
و در معبر فرات حاضر شو که در چاشتگاه زورقی چند خواهد رسید که اسیران در آن
باشند و عمرو بن یزید نخاس را تفحص کن و طوایف خریداران از وکلای قایدان
بنی عباس و اندکی از جوانان عرب را خواهی یافت که بخریداری پیش آیند و منتظر
باش تا آنکه آن مرد نخاس اراده نماید که کنیزی را که صفتش چنین و چنین باشد
و دو جامه حریر محکم بافته در بر او باشد بر خریداران عرض کند و راضی نشود که
کسی دست بر او گذارد و بشنوی که در پس پرده بزبان رومی چیزی میگوید پس بدانکه
میگوید و اهتک ستراه پس یکی از خریداران گوید که من بسبب عفتی که این اسیر دارد
او را بسیصد دینار میخرم و آن اسیر بزبان عربی گوید برمال خود بترس که اگر بزی
سلیمان پیغمبر ظاهر گردی و بحشمت او خود را بنمایی که مرا در باب خریداری تو
رغبتی رو نخواهد داد و نخاس گوید این حیله چیست بغیر از فروختن

چادر نیست وان کنیز کوید شتاب منمای که خریداری مقرر شده میرسد

پس دران زمان با عمرو بن یزید برده فروش بکوی که با من مکتوبیست لطیف

که یکی از اشراف بزبان رومی وخط رومی نوشته ودران مکتوب وصف

کرم وسخای خود نموده واین مکتوب را باو بنما تا در اخلاق واوصاف صاحب

مکتوب تامل نماید اکر بخریداری او مایل شود من وکیلم در خریدن بشر میکوید

که امتثال فرمان نمودم وانچه آنحضرت فرموده بود همه ظاهر کردید چون

آن کنیز مکتوب امام را دید سخت کریست وکفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب

این نامه بفروشید وقسمهای مغلظه بزبان آورد که اکر مرا بصاحب این

مکتوب نفروشید خود را بکشم بشر کفت که سخت کیری در بها کردم تا بران

مبلغی که امام علیه السلام داده بود بها قرار یافت وزر داده کنیز را بمنزل

آوردم واو شکفته وخندان بود وهر زمان مکتوب را از جیب بیرون

می آورد ومی بوسید وبر چشم میکذاشت وبر روی خود میمالید پس از

روی تعجب کفتم میبوسی مکتوبی را که صاحبش را نمیشناسی کفت ای ناتوان

فرو ماندۀ ضعیف معرفت که محل ومکان اولاد پیغمبر را نشناخته کوش بمن

دارو دل را فارغ سازتا از فکر اغیار تا ترا آگاه سازم من ملیکه دختر یشوعای

پسر قیصرم که پادشاه روم است و مادرم از نسل حواریین است و نسبش منتهی

میشود بشمعون الصّفای وصیّ عیسی جدّم قیصر خواست که مرا بپسر برادر خود

بزنی بدهد و من در سن سیزده سالگی بودم پس در قصر خود فراهم آورد

سیصد تن را از نسل حواریین و از قسیسان و رهبانان و از صاحبان

عظمت و شوکت هفتصد مرد را و از امیران لشکر و قاید ان عسکر و نقبای

سپاه و پادشاهان عشایر چهار کس را و تخت مرصّعی که مکلّل بانواع

جواهر بود در صحن قصر حاضر ساختند و بر فراز چهل پایه آنرا نصب

کردند و چون برادر زادهٔ قیصر بر آن تخت برامد و بر دو رش صلیبها

جیده شد و اساقفه ایستادند و اسفار انجیل را کشودند بیکبار صلیبها

ساقط کردید و پایهای تخت ازهم بدر رفت و تخت ازهم فرو ریخت

و برادر زادهٔ قیصر بر زمین افتاد و رنگ اساقفه متغیّر کردید و

فرایص ایشان بلرزید پس مهتر و سرور ایشان بجدم کفت ای

ملک از ما درکذران و ما را معذور دار که این نامبارکیها دلالت

برزوال دولت دین مسیحی و مذهب ملکانی دارد جدّم این امور را بفال بد گرفت
وفرمود که ستونها و پایهای تخت را برپا کنند و صلیبها را بر دارند و برادر
زاده دیگرش را بیارند و مرا بعقد نکاح او در آورند و چون بفرمان خواستند
عمل نمایند باز آن حادثه روی نمود و مردم پراکنده شدند و جدّم غمناك
برخواست و پردها را آویخت و من در آنشب مسیح و شمعون و چند
تن از حواریین را در خواب دیدم که در قصر جدّم فراهم آمدند و منبری
از نور نصب کردند که بر آسمان فخر و نازش داشت از روی بلندی
و ارتفاع در موضعی که تخت جدّم را در آنموضع نصب کرده بودند و
در آمد محمّد صلّی الله علیه و آله و داماد و وصیّ او و چند تن از فرزندان
او علیهم السّلام پس پیش رفت مسیح و معانقه نمود با آنحضرت پس محمّد
صلّی الله علیه و آله با مسیح گفت که یا روح الله آمده ام که خواستگاری
کنم از وصیّ تو شمعون دختر او ملیکه را از برای این فرزندم و اشاره
بابی محمّد یعنی امام حسن عسکری علیه السّلام نمود پسر صاحب این مکتوب
یعنی پسر امام علی نقی پس شمعون نگریست و گفت شرف بتو روی آورد

به سوند

به پیوند رحم خود را برحم آل محمد صلی الله علیه و آله شمعون کفت بتحقیق که چنین کردم پس
بران منبر برآمدند و محمد صلی الله علیه و آله خطبه خواند و مرا بفرزند خود ابو محمد تزویج نمود
و مسیح و فرزندان محمد علیهم السلام و حواریان شاهد شدند و چون بیدار شدم
ترسیدم که اکر این خواب را حکایت کنم کشته شوم خواب را پنهان داشتم و دوستی
ابو محمد بر سینه ام که همسایه دل است چه جای دل چنان زور آورد که از خوردن
و آشامیدن برآمدم و تنم ضعیف و شخصم مریض کشت و هر جا طبیبی که در شهرهای
روم بود جدم حاضر ساخت و طلب مداوای نمود از بهبود اثری ظاهر نبود و چون
جدم از حیاتم نومید شد بامن کفت که ای روشنی دیده من آیا خطور مینماید
در دلت آرزویی که آنرا زاد و توشه تو کردانم تا حسرت آن در دلت نماند
کفتم ای جد درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اکر برداری عذاب و رنج را
از آنهایی از اسیران مسلمانان که در زندان تو کرفتارند و غلها از ایشان جدا کرده
طوقها را از کردنهای ایشان دور کنی و تصدق نمایی بر ایشان و ایشانرا از بند خلاص
سازی امید دارم که مسیح و مادرش مرا عافیت کرامت کنند و چون جدم آنچه کفتم
بفعل آورد تجلد نمودم و در اظهار صحت قلیلی کوشیدم و اندکی طعامی رغبت کردم

جدم بآن خوشحال گردید واسیرانرا اعزاز واکرام نمود پس بعد از چهارده شب حضرت فاطمه را

که سیده زنان عالمیان است با مریم بنت عمران در خواب دیدم که بدیدن من آمدند

با هزارتن از کنیزکان بهشتی پس مریم با من گفت که این سیدة النساء ومادر شوهر تو ابو

محمد است پس در آویختم بحضرت فاطمه وگریستم وشکایت نمودم بآنحضرت علیها

السلام از امتناع حضرت ابی محمد صلوات الله علیه که یاد من نمیکند وبدیدنم نمی آید

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که تا تو بر مذهب نصاری باشی فرزندم بدیدن

تو نخواهد آمد اینکه خواهرم مریم بنت عمران تبرا مینماید از دین تو اگر میل برضای خدا

ورضای مسیح ومریم علیهما السلام ودیدن وزیارت کردن ابی محمد داری ومیخواهی که بنزد

تو بیاید بگوی اشهد ان لا اله الا الله وشهادت برسالت پدرم نیز بده چون تکلم بکلمتین

نمودم سیده زنان عالمیان مرا بسینه خود ضم کرد وخوشدلیم داد وفرمود

این زمان آمدن ابی محمد منتظر میباش که من او را میفرستم بسوی تو

پس بیدار شدم وتکلم بکلمتین مینمودم ومیگفتم واشوقاه الی لقاء ابی محمد وچشم

میداشتم رسیدن ودیدن ابی محمد علیه السلم را چون شب آینده در رسید

حضرت ابو محمد را در خواب دیدم که گویا با او میگویم که ای حبیب من بر من

چرا جفا کردی بعد از آنکه دلم را بجوامع دوستی خود مشغول کردانیدی آنحضرت
فرمود که تأخیر من نبود الا بسبب شرک تو چون مسلمان شدی بعد ازین هر شب
بدیدن تو می آییم تا وقتی که خدای تعالی ما را بعیان بهم برساند و بعد از آن آمدن
و دیدن آنحضرت مرا تا باین وقت منقطع نشده است بشر میگوید گفتم که
چگونه در میان اسیران افتادی گفت شبی از شبها ابو محمد مرا خبر داد که جدت
لشکری بجنگ مسلمانان میفرستد که بعد از آن خود از پی ایشان برود تو
باید که ملحق شوی بایشان در زی خادمان بعنوانی که ترا نشناسند
با چند کنیزک از فلان راه من بفرموده عمل کردم و طلیعهای سپاه مسلمانان
بما دوچار شد و کار باینجا کشید که مشاهده کردی و کسی تا باین غایت
ندانست که من دختر پادشاه رومم سوای تو و این دانستن تو بسبب آنست
که من ترا مطلع ساختم و پیری که من در غنیمت بسهم او افتادم از نام من پرسید
نام خود را از و پنهان داشتم و گفتم نامم نرجس است بشر گفت گفتم عجب است
که تو رومیه و زبان تو عربیست گفت جدم حریص بود بر آنکه مرا تعلیم
آداب حاصل گردد زنی که زبان عربی و رومی هر دو میدانست مقرر

کرده بود که تردد مینمود نزد من و مرا عربیّت تعلیم میکرد تا زبان مَنْ بعربی فایم
شد بِشْر روایت کرد که چون بُشْرٰی مَنْ رَآی مراجعت نمودم واو را بخدمت
امام علیه السّلام رسانیدم آنحضرت با او گفت که چگونه خدای تعالی بتو
نمود ارجمندیِ اسلام را و خواریِ نَصْرانیّتْ را او گفت چگونه وصف کنم برای
توای فرزند رسول خدا چیزیرا که تو بآن داناتری ازمَنْ امام علیه السّلام فرمود
که میخواهم ترا گرامی دارم چه چیز ترا دوست تراستْ ده هزار دینار یا بشارت
مر ترا بشرفِ اَبَدْ گفت بلکه بشارت مرا دوستر است امام علیه السلم فرمود بشارت
باد ترا بفرزندی که مالک خواهدْ شد شرق و غرْب دنیا را و زمین را پراز
عَدْل و داد خواهد کرد آنچنانکه پُرْشده باشد از ظلْم وجوْر گفت از که این
فرزند مرا خواهد بود آنحضرت فرمود که از آنکس که رسول خدا صلی الله
علیه وآله ترا از برای او خواستکاری نمود در فلان شب از شبهای فلان
ماه از ماههای فلان سال آیا بخاطر داری که ترا بکه تزویج نمود مسیح
و وصّی او گفت بلی پسر تو ای محمّد علیه السّلام امام فرمود که آیا میشناسی
او را گفت بلی چون نشناسم حال آنکه تامسلمان شده ام بدست حضرت

سيدة النساء هر شب حضرت ابو محمد بديدنم آمده بشر گفت كه حضرت امام

عليه السلام فرمود كه اي كافور خواهرم حكيمه خاتون را بخوان وچون

حكيمه خاتون حاضر شد امام عليه السلام فرمود كه اينست آن كنيزي

كه ميگفتم حكيمه خاتون زماني دراز او را در بر گرفت پس امام عليه

السلام با حكيمه خطاب فرمود كه اي دختر رسول خدا او را ببر بمنزل

خود و فرايض و سنن باو ياد ده كه او زوجه ابو محمد و مادر قايم آل محمد

است صلى الله عليه وآله النجبا والسلم على من اتبع الهدى الحديث

الناسع والعشرون قال ابو محمد بن شاذان عليه رحمة الله الملك المنان

حدثنا احمد بن اسحق بن عبد الله الاشعري رضي الله عنه قال سمعت

ابا محمد بن علي العسكري عليهما السلام يقول الحمد لله الذي لم يخرجني

من الدنيا حتى اراني الخلف بعدي اشبه الناس برسول الله خلقا

وخلقا يحفظه الله في غيبته ثم يظهره فيملأ الارض قسطا وعدلا تبارك وتعالى

كما ملئت جورا وظلما يعني احمد بن اسحق بن سعد گفت شنيدم از حضرت امام

حسن عسكري عليه السلم كه ميگفت حمد وسپاس آن خدا وندي را

که مرا از دنیا بیرون نبرد تا بمن نمود خلف را که بعد از من است و شبیه
ترین مردمانست بحضرت رسول الله خدا از روی خَلق و خُلق محافظت
خواهد نمود حضرت الله تبارک و تعالی او را در زمان غایب بودنش و بعد
از آن او را ظاهر خواهد کرد اینده پس پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد
همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم چون حدیث ولادت حضرت صاحب
الامر علیه السلام نیز طولی دارد در ضمن این حدیث ترجمه آن مذکور میشود
انشاء الله تعالی اما بترتیبی که حضرت آخوند ذکر فرموده اند و بچندین
تن از علماء نقل آنرا نسبت داده اند در اول ترجمه حدیث پنجم باین عبارت
که مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه
قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان
بسندهای معتبر روایت کرده اند در کتاب هیچ یک بنظر نرسیده
الا در کتاب کمال الدین و تمام النعمة که از مؤلفات محمد بن قمیست بهمه
حال کاش حضرت آخوند نشان میدادند که این حدیث در کجاست
از کتاب محمد بن یعقوب کلینی و نمیدانم سبب محذوف ساختن صدر ترجمه

حدیث

حدیث چیست میتواند بود که حضرت آخوند تفرس فرموده باشند که اوایل آن

حدیث منافات دارد با حدیث خریداری سلیکه بنت ابن قیصر زیرا که از صدر

آنحدیث مستفاد میشود که مالکهٔ نرجس بانو حکیمه خاتون بوده از ین جهت

اوایل آنحدیث را محذوف ساخته باشند بالجمله ابن بابویه رحمة الله علیه

دو حدیث در باب ولادت حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله

الملک المنان روایت کرده یکی آنست که حضرت آخوند نقل فرموده اند که صدر

آنرا محذوف نموده اند و دیگری آنست که بسیار کسی از محدثین ما روایت

کرده اند و ابن بابویه رحمة الله علیه بسند خود نقل فرموده از موسی بن محمد

بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر بن محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی

طالب علیهم السلام و او از حکیمه خاتون دختر حضرت امام محمد تقی علیه

السلام که گفت کس فرستاد بنزد من حضرت امام حسن علیه السلام

که ای عمه امشب روزه ات را نزد ما بگشا که امشب شب نیمه ماه شعبانست

پس بدرستی که حضرت الله تبارک و تعالی زود باشد که درین شب

ظاهر سازد حجت را آنکه او حجت خدا است در زمین و معلوم میشود

که بعد از رسیدن بخدمت آنحضرت حلیمه خاتون سلام الله علیها تکلّم باین کلام

فرمود که فقلت له مَن اُمّه یعنی گفتم بآنحضرت که مادر حجّت کیست آنحضرت فرمود که نرجس

گفتم خدا مرا فدای تو کرداند بخدا قسم که نیست در و اثری یعنی نشانی از حامله بودن

با او نیست آنحضرت فرمود که آنچنانست که گفتم بتو ابن شاذان علیه الرحمه درین مقام

باین عبارت از زبان حلیمه خاتون نقل فرموده که فجئتُ الیها یعنی آمدم بنزد نرجس

لفظ الیها در بعضی از نسخ کمال الدّین بنظر رسیده و در اکثر آن کتاب آن لفظ را

ندیده مجملا حلیمه خاتون میگوید فلمّا سلّمتُ وجلستُ یعنی چون سلام کردم

ونشستم پیش آمد که موزه از پای من بکشد حضرت آخوند در ترجمه حدیث

که ذکر فرموده اند بجای موزه کفش نوشته اند قطع نظر ازین کرده که فرق

میان کفش و موزه نکرده اند تأمّل ننموده اند که انتزاع کفش محتاج بامداد غیر

نیست و رسم نبوده و نمیباشد که کسی بکسی بگوید یا در از کن تا کفش از پایت

بکشم الخبر حلیمه روایت کرد که نرجس خاتون چون آمد که موزه از پای

من بکشد گفت بمن که ای بی بی مَنْ و بی بی اهل من چگونه شبا نگاه کردی گفتم تو

بی بی من و بی بی اهل منی انکار قول می نمود و گفت این چیست که میگوئی ای عمّه

حلیمه

حلیمه خاتون فرمود که با او گفتم که ای دختر کی می زود باشد که عطا نماید حضرت
الله تبارک و تعالی بتو درین شب پسری که سیّد باشد در دنیا و آخرت پس
خجل شد و شرم داشت و چون از نماز فارغ شدم روزه کشودم و بخوابگاه جای
گرفتم و بخواب رفتم و چون نیمشب رسید برخاستم بنماز و چون از نماز فارغ شدم
نرجس خاتون خوابیده بود و او را حادثه نبود نشستم زمانی بتعقیب نماز و آنگاه
بپهلو خوابیدم بعد از آن بیدار شدم ترسان و نرجس خاتون همچنان خوابیده
بود بعد از آن برخاست و نماز کرد و خوابید حلیمه خاتون گفت بیرون رفتم
که جستجوی فجر کنم دیدم که فجر اول طالع شده و حال آنکه نرجس خاتون در
خواب بود پس گمانها بخاطرم راه یافت حضرت امام علیه السّلام از جایی
که نشسته بود آواز بمن رسانید که ای عمّه تعجیل منمای که اینک امر ولادت
نزدیک شد حلیمه خاتون گفت نشستم و الم سجده و یس خواندم و در خواندن
بودم که نرجس بانو بیدار شد ترسان پس از جای جستم و خود را باو رسانیدم
گفتم نام خدای بر تو باد احساس چیزی مینمایی گفت بلی ای عمّه گفتم دل و جان
خود جمع دار اینست آنچه گفتم با تو حلیمه خاتون گفت پس سستی فرو گرفت

مرا و نرجس بانو را مراد آنست که خواب سبکی دست داد مارا پس بیدار
شدم بدریافتن سیّد خود پس جامه از وبرداشتم آنحضرت را دیدم
که در سجود بود او را بر داشته در بر گرفتم دیدم پاک و پاکیزه و بی آلایش
بوجود آمده بود از بعضی از احادیث مفهوم میکردد که در زمان تولّد
هرچه حلیمه خاتون از قرآن میخواند آنحضرت در شکم مادر میخواند و از
حدیث دیگر معلوم میشود که ختنه کرده متولّد شده و از همان حدیث
وحدیث دیگر نیز مستفاد میکردد که ملائکه آنحضرت را باب کوثر و
سلسبیل شستند با آنکه پاک و پاکیزه بوجود آمده بود حلیمه خاتون
میکوید که حضرت ابو محمّد یعنی امام حسن عسکری علیه السّلام مرا
آواز داد که فرزندم را نزد من بیار بردم حضرت صاحب الامر علیه
السّلم را نزد پدر بزرکوارش امام علیه السّلام آنحضرت را بر روی دو دست
خود کرفت بر وشی که پای مبارک حضرت صاحب الامر علیه السّلم بر سینه
شریف والد عالیمقدار بود و حضرت امام حسن زبان در دهان حضرت
صاحب الزمان کرد و دست مالید امام هادی عشر بر چشم و کوش

و مفاصل

ومفاصل آن سرور بشر فرمود بسخن در اي و تكلم نماي اي پسر من حضرت صاحب

عليه السلام بسخن در آمده فرمود اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك

له وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله بعد از ان صلوات بر امير المؤمنين

عليه السلام فرستاده بر ساير ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين

تا آنكه رسانيد بپدر بزرگوار خود آنگاه باز ايستاد يعني خاموش شد بعد از

امام حسن عليه السلام فرمود كه اي عمه ببر او را نزد مادرش تا بر و سلام

كند و بازش بنزد من بيار حليمه خاتون ميگويد آنحضرت را بردم بر مادر سلام

كرد و باز آوردم وگذاشتم در ان مجلس بعد از ان حضرت امام حسن عليه

السلام فرمود كه اي عمه روز هفتم باز بيا نزد ما حليمه خاتون گفت روز

ديگر صباح رفتم كه بر امام حسن عليه السلام سلام كنم پرده را برداشتم

كه جستجوي سيد خود كنم يعني حضرت صاحب الزمان را به بينم آنحضرت

را نديدم گفتم فداي تو شوم سيد من چه شد امام عليه السلام

فرمود كه اي عمه بامانت داشتن خواستيم آنكسي را كه بامانت داشتن

خواست او را مادر موسي حليمه خاتون گفت روز هفتم آمدم و سلام

کرده نشستم امام علیه السلام گفت که بیار فرزند مرا نزد من سید خود را
آوردم آنحضرت در جامه بود باز امام حسن علیه السّلام بفعل آورد نسبت
با و مانند آنکه اوّل بفعل آورده بود یعنی او را بر روی دو دست خود گرفت
بعد از ان زبان در دهان مبارک آنحضرت فرستاد که گویا او را شیر یا عسل
میخورانید بعد از ان باز فرمود که بسخن در آی و تکلّم نما ای فرزند
من پس حضرت صاحب الامر علیه السّلام فرمود اشهد ان لا اله الّا
الله و دیگر باره صلوات بر حضرت رسول خدا و محمّد مصطفی و امیر المؤمنین
و باقی ائمه طاهرین فرستاد تا رسانید بپدر بزرگوار خود صلوات الله علیهم
اجمعین بعد از ان تلاوت فرمود این آیه را که بسم الله الرّحمن الرّحیم و نرید ان
نمنّ علی الذّین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثون و
نمکّن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا
یحذرون بطریقی که قطب راوندی رحمت الله تعالی نقل کرده و در
دیگر کتب معتبره مسطوره است بعد از ین آیه کریمه آنحضرت فرمود
که و صلّی الله علی محمّد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزّهرا و الحسن و الحسین

و علی

وعلی المرتضی بن الحسین ومحمّد بن علی وجعفر بن محمّد وموسی بن جعفر وعلی
بن موسی ومحمّد بن علی وعلی بن محمّد والحسن بن علی ابی موسی بن محمّد بن
قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السّلام که از مشاهیر اولاد
شاهزاده حمزه فرزند حضرت امام موسی علیه السّلام وراوی این خبر
معتبر است گفت که از عقبه خادم امام علیه السّلام پرسیدم از این امر
عقبه در جواب داد که راست گفت حلیمه خاتون که رحمت خدا باد بر وی
رحمة الله علیها والسّلام علی من اتّبع الهدی الحدیث الثلثون قال ابو محمّد بن
شاذان رحمة الله تعالی حدّثنا محمّد بن علی بن حمزة بن الحسین بن عبید الله
بن العباس بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه قال سمعت ابا محمّد علیه السّلام
یقول قد ولد ولیّ الله وحجّته علی عباده خلیفتی من بعدی مختونا لیلة النّصف
من شعبان سنة خمس وخمسین ومائتین عند طلوع الفجر وکان اوّل من غسله
رضوان خازن الجنان مع جمع من ملائکة المقربین بماء الکوثر والسّلسبیل
ثم غسلته عمّتی حکیمة بنت محمّد بن علی الرضا علیهما السّلام فسئل محمّد بن
رضی الله عنه عن امّه علیه السّلام قال امّه ملیکه التی یقال لها فی بعض

الايّام سوسن وفي بعضها ريحانه وکان صقيل ونرجس ايضا من اسمائها يعني

محمّد بن علي بن حمزه گفت شنيدم از حضرت امام حسن عسکري عليه السّلام که ميگفت

متولّد شود ولي خدا وحجّة خدا بر بندگان خدا وخليفهٔ من بعد از من ختنه

کرده شده در شب نيمه ماه شعبان سال دويست وپنجاه وپنج نزد طلوع فجر

واوّل کسي که او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعي از ملائکه مقربين

که او را باب کوثر وسلسبيل شستند بعد از ان شست او را عمّه من حکيمه خاتون

دختر امام محمّد بن علي رضا عليه السّلام پس از محمّد بن علي رضي الله عنه که راوي

اين حديث است پرسيدند از مادر حضرت صاحب الامر عليه السّلام گفت

مادرش مليکه بود که او را در بعضي از روزها سوسن ودر بعضي از ايّام

ريحانه ميگفتند وصقيل ونرجس نيز از نامهاي او بود سلام الله عليهما

والسّلم علی من اتّبع الهدی وقال ابن بابويه رحمة الله عليه حدّثنا محمّد بن ابرهيم

بن اسحق الطّالقاني قال حدّثنا الحسن بن علي زکريّا بمدينة السّلم قال حدثنا

ابو عبد الله محمّد بن جليلان قال حدّثنا ابي عن جدّه عن غياث ابن اسيد

قال سمعت محمّد بن عثمان العمري قدّس الله روحه يقول لمّا ولد الخلف المهدي

صلوات

صلوات الله علیه سطع نور من فوق راسه الی عنان ثم سقط بوجهه ساجدًا
لربه عزّ وجلّ ثم رفع راسه وهو یقول اشهد ان لا اله الا الله هو والملائکة واولوا العلم
قایمًا بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم قال وکان مولده یوم الجمعة یعنی حضرت صاحب
الامر علیه السّلام چون متولد شد بر فراز سر مبارکش نوری ساطع شد که تا
بعنان آسمان رسید بعد از ان روی بر زمین گذاشت از روی سجده کردن
پروردگار خود را عزّ شانه وآیه که در حدیث مذکور شد در اثنا میخواند
محمّد بن عثمان رضی الله عنه گفت که مولد آنحضرت در روز جمعه بود باز ابن
بابویه رحمة الله علیه میفرماید حدثنا عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس العطّار
قال حدثنا علی بن محمّد بن قتیبة النیسابوری عن حمدان بن سلیمان عن
محمّد بن الحسین بن زید عن ابی احمد بن زیاد الازدی قال سمعت ابا الحسن
موسی بن جعفر علیهما السّلام یقول لمّا ولد الرضا علیه السلام ان ابنی
هذا ولد مختونًا طاهرًا مطهرًا ولیس من الائمة احد الا یولد مختونًا طاهرًا
مطهرًا ولکنا سنمر موسی لاصابة السنّة واتباع الحنفیّة یعنی محمّد بن زیاد
ازدی میگفت که چون حضرت امام رضا علیه السّلام متولد شد شنید

از حضرت امام موسی علیه السلم که میگفت این نور زند من ختنه کرده شده و پاک

متولد شدیم و با پاکیزه متولد شده و نیست یکی از امامان الا آنکه میشود ختنه کرده و پاک و پاکیزه

لیکن ما استره میکشیم از برای اصابت سنت و پیروی ملت حنیفیه الحدیث الحادی

والعشرون قال الشیخ الصدوق ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه و علی ابویه حدثنا

محمد بن علی ماجیلویه قال حدثنا محمد بن یحیی العطار قال حدثنا ابو علی الخیزرانی

عن جاریة له کان اهداها لابی محمد علیه السلم فلما اغار جعفر الکذاب علی الدار جائته

فارة من جعفر فتزوج بها قال ابو علی محمد حدثتنی انها حضرت ولادة السید

وان اسم ام السید علیه السلم صقیل وان ابا محمد حدثها بما یجری علی عیاله فسالته

قبرها ان یسئل الله عز وجل ان یجعل منیتها قبله فماتت فی حیاة ابی محمد علیه السلم وعلی

مکتوب علیه هذا قبر ام محمد قال ابو علی وسمعت هذه الجاریة تقول انه لما ولد

السید علیه السلم رات له نورا ساطعا قد ظهر منه وبلغ افق السماء ورات طیورا

بیضاء تهبط من السماء وتمسح اجنحتها علی راسه ووجهه وسایر جسده ثم تطیر فا

خبرنا ابا محمد علیه السلم بذلک فضحک فقال تلک الملئکة نزلت من السماء للتبرک

بهذا المولود وهی انصاره اذا خرج یعنی ابو علی خیزرانی کنیزی بهدیه بحضرت

امام حسن عسکری علیه السلام داده بود چون جعفر کذاب بعد از وفات امام ع
خانه آنحضرت را غارت کرد آن کنیزک از جعفر گریخته نزد ابو علی آمد و ابو علی
او را تزوج نمود و آن کنیزک در وقت ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام حاضر
بوده خبر داد که نام مادر سید علیه السلام صقیل بود و حضرت امام حسن علیه السلام
خبر داده بود او را که چه واقع خواهد شد بعد از و درخواست صقیل با بواه از آنحضرت
که آنجناب از حضرت الله تعالی درخواهد که وفات او پیش از رحلت امام ع
باشد پس در زمان حیات حضرت امام حسن علیه السلام وفات یافت و بر قبرش
لوحیست و بر آن لوح نقش است که هذا قبر ام محمد یعنی این قبر مادر محمد است ابو علی
گفت شنیدم از این کنیزک که میگفت چون سید علیه السلام متولد شد نوری
ساطع از او ظاهر شد که با فق آسمان رسید و مرغان سفید دیدیم که فرود می آمدند
از آسمان و بالهای خود را بر سر و رو و بدن و سایر جسد آنحضرت میمالیدند و
پرواز میکردند پس خبر دادیم حضرت امام علیه السلام را خندان شد و
فرمود که آن مرغان ملائکه اند که فرود آمدند از آسمان بجهت تبرک نمودن
باین مولود و ایشان انصار او خواهند بود چون خروج کند علیه و علی آبائه المعصومین

صلوات الله تبارك وتعالى والسلام على من اتبع الهدى الحديث الثاني والثلثون قال الشيخ
الصدوق ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين قدس الله سرهما حدثنا محمد بن علي
ماجيلويه واحمد بن محمد بن يحيى العطار قالا حدثنا محمد بن يحيى العطار قال
حدثنا محمد بن يحيى قال حدثنا الحسين بن علي النيسابوري عن ابرهيم بن محمد بن
عبد الله ابن موسى بن جعفر بن محمد عليهم السلم عن السياري قال حدثتني نسيم ومارية
قالتا لما سقط صاحب الزمان عليه السلام من بطن امه سقط جاثيا على
ركبتيه رافعا سبابتيه الى السماء ثم عطس فقال الحمد لله رب العالمين وصلى الله
على محمد وآله زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة لو اذن الله لي في الكلام لزال
الشك قال ابرهيم بن عبد الله وحدثتني نسيم خادمة ابي محمد عليه السلم قالت
لي صاحب الزمان عليه السلم وقد دخلت عليه بعد مولده بليلة فعطست عنده فقال
يرحمك الله قالت نسيم ففرحت بذلك فقال لي عليه السلام الا ابشرك في العطاس
فقلت بلى فقال هو امان من الله الموت ثلثة ايام يعني ابرهيم بن محمد روايت كرده
از سياري كه او گفت خبر دادند مرا نسيم وماريه وگفتند در آنوقت كه
حضرت صاحب الزمان عليه السلام از مادر بوجود آمد بدو زانو در آمده انگشت

سبابه

ستا به جانب آسمان برآورد بعد از ان عطسه زدم آنگاه گفت الحمد لله رب

العالمین وصلی الله علی محمد وآله کمان کردند ظالمان که حجت خدا باطل است

که اگر رخصت میدادند مرا بسخن گفتن هر آینه شک زایل میشد ابراهیم بن

محمد بن عبد الله گفت نسیم خادم حضرت ابی محمد علیه السلام گفت که

بعد از متولد شدن حضرت صاحب الزمان علیه السلام یک شب در

آمدم بحجره که آنحضرت در ان حجره بود پس عطسه زدم آنحضرت گفت

یرحمک الله نسیم گفت فرحناک شدم آنحضرت فرمود که آیا بشارت

ندهم ترا در باب عطسه گفتم بشارت بده فرمود که آن امانت از

مرگ سه روز و بسند دیگر ابن بابویه رحمة الله علیه این حدیث را در محل دیگر در ان

کتاب روایت میکند از ابراهیم محمد علوی و بعد از ان میفرماید و بهذا

الاسناد عن ابراهیم بن محمد العلوی قال حدثنی طریف ابو نصر قال

دخلت علی صاحب الزمان علیه السلام وهو فی المهد فقال علی بالصندل

الاحمر فاتیته به فقال من انا فقلت انت سیدی وابن سیدی فقال لیس

عن هذا سالتک فقلت جعلنی الله فداک فبین لی قال انا خاتم الاوصیاء

لی یدفع الله البلاء عن اهلی وشیعتی یعنی طریف خادم که ابو نصر کنیت اوست

گفت در آمدم بحجره که حضرت صاحب الزمان علیه السلام در آن حجره در

گهواره بود آنحضرت فرموده که صندل سرخ از برای من بیاور بعد از آنکه

صندل بردم فرمود که مرا میشناسی گفتم بلی چون نشناسم تو خواجه و مولای من

و فرزند مولای منی فرمود که از این از تو نپرسیدم گفتم پس بیان فرمای

که چه چیز پرسیدی فرمود که من خاتم اوصیایم ببرکت وجود من خدای تعالی

دفع میکند بلا را از اهل من و شیعه من و فی کتاب الشیخ الجلیل محمد بن الحسن الطوسی

نور الله مرقده و فی روایة اخری عن جماعة من الشیوخ ان حکیمة حدثت

بهذا الحدیث ای حدیث ولادة الصاحب ع وذکرت انه کان لیلة النصف

من شعبان وان امه نرجس وساقت الحدیث الی قولها فاذا انا بحس سیدی

وبصوت ابی محمد علیه السلام وهو یقول یا عمتی هاتی ابنی الی فکشفت عن

سیدی فاذا هو ساجد متلقیا الارض بمساجده وعلی ذراعه الایمن مکتوب

جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا فضممته الی فوجدته مفروغا

منه فلففته فی ثوب وحملته الی ابی محمد علیه السلام وذکروا الحدیث الی قوله

ثم قال

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله وان عليّا امير المؤمنين حقّا لم
لم يزل يعدّ السادة والاوصياء الى ان بلغ الى نفسه ودعا لاوليائه بالفرج على
يديه ثمّ تحجم وقالت ثمّ دفع بيني وبين ابي محمّد عليه السّلام كالحجاب فلم ار
سيّدي فقلت لابي محمّد عليه السّلام فيا سيّدي اين مولاي فقال من هو احقّ منك
لحقّ منك رمنّا وذكروا الحديث بتمامه وزادوا فيه فلمّا كان بعد اربعين
يوما دخلت على محمّد عليه السّلام فاذا هو مولانا الصاحب عليه السّلم يمشي
في الدار فلم ار وجها احسن من وجهه ولا لغة افصح من لغته فقال ابو محمّد ع
هذا المولود الكريم على الله عزّ وجلّ فقلت سيّدي ارى من امره ما ارى وله
اربعون يوما فتبسّم وقال يا عمّتي اما علمت انا معاشر الائمة ننشو في اليوم ما
ينشو غيرنا في السّنة فقمت وقبلت راسه وانصرفت ثمّ عدت وتفقدته فلم اره
فقلت لابي محمد عليه السّلام ما فعل مولانا فقال يا عمّه استودعناه للذي استودعت
امّ موسى عليه السّلام غرض از نوشتن اين حديث ترجمه دو چيز است يكي
آنكه وقتي كه آنحضرت بوجود آمد بر بازوي مباركش بقلم قدرت مكتوب
بوده كه جاء الحق وزهق الباطل انّ الباطل كان زهوقا دويم آنكه حكيمه خاتون

گفت که بعد از چهل روز از ولادت آنحضرت نیز و حضرت الی محمد علیه السلام

رفتم مولای خود حضرت صاحب علیه السلام را دیدم که در آن خانه سیر میفرمود

و ندیده بودم روئی نیکوتر از روی او و زبانی فصیح تر از زبان او ابو محمد ع

فرمود که این مولودیست گرامی نزد حق تعالی از روی تعجب گفتم ای خواجه و

مولای من می بینم از امر او آنچه می بینم یعنی حالتی مشاهده میکنم در چهل روز که

شیء مینماید و بزبان فصیح تکلم میکند آنحضرت تبسم نمود و فرمود ای عمّه آیا

ندانسته که ما معاشر امامان نمو میکنیم و می بالیم در یک روز آنمقدار که

غیر ما در سالی میبالند پس برخاستم و سر مبارک او را بوسه داده بر

گشتم بعد از آن معاودت بآن منزل نمودم و تفحص حضرت صاحب علیه السلام

کردم او را ندیدم از امام علیه السلام پرسیدم که مولای ما کجاست که

او را نمی بینم فرمود که ای عمّه بودیعت دادیم او را بآنکسی که مادر موسی

بودیعت موسی را باو داد و در روایتی دیگر واقع است آنچه خلاصه مضمونش اینست که حضرت

امام حادی عشر بروح القدس که بصورت مرغی مرئی شده بود امر کرد

تا آنحضرت را برداشته ببرد و باقی ملایک که بصورت مرغان نزول کرده

بود ندانچه بگفتند و نرجس خاتون گریست و امام علیه السلام او را تسلی داده فرمود

اسکتی فان الرضاع محرم علیه الا من ثدییک وسیعاد الیک کما رد موسی علیه السلام

الی امه کی تقر عینها ولا تحزن یعنی خاموش باش که شیر خوردن حرام است برو

الا در دو پستان تو و زود باشد که او را بنزد باز آورند چنانکه موسی علیه السلام را

بمادر موسی رد کردند و خدای تعالی از آن خبر داده و فرموده فرددناه

الی امه کی تقر عینها ولا تحزن هر که جویای تفصیل این حدیث باشد باید که بکتاب

کمال الدین و تمام النعمة و کتاب فرج کبیر رجوع نماید قال الشیخ الصدوق ابو جعفر بن

بابویه رحمة الله علیه حدثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن

یحیی العطار قال حدثنی اسحق بن روح البصری عن ابی جعفر العمری قال

لما ولد السید علیه السلام قال ابو محمد صلوات الله علیه ابعثوا الی ابی عمرو فبعث

الیه فقال له اشتر عشرة آلاف رطل خبزا و عشرة آلاف رطل لحما و فرقه قال احسبه

قال علی بنی هاشم ثم رعق عنه بکذا وکذا شاة یعنی ابو جعفر گفت که چون

متولد شد حضرت یعنی صاحب الزمان علیه السلام امام علیه السلام فرمود

که ابو عمرو را بنزد من بفرستید چون ابو عمرو حاضر شد آنحضرت فرمود که ده هزار

رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری نمای و پراکنده کن او را یعنی بر بندگان

بده راوی میگوید گمان دارم که گفت بنی هاشم پراکنده کن او را و دیگر عقیقه

کن از برای آن بچنین و چنین گوسفند دو جا در این حدیث بر راوی کلام

آنحضرت پوشیده و مشتبه گشته یعنی نیک بخاطرش نبوده و شک داشته

که آیا امام بن بود که آن نان و گوشت را بنی هاشم رساند و با ایشان متفرق

سازد یا غیر ایشان و دیگر در عدد گوسفندان که عقیقه باید کرد قال

الفضل بن شاذان حدثنا ابراهیم بن فارس النیسابوری قال لما هم الوالی عمرو بن

عوف بقتلی وهو رجل شدید النصب وکان مولعا بقتل الشیعة فاخبرت بذلک

وغلب علی خوف عظیم فودعت اهلی واحبائی وتوجهت الی دار ابی محمد علیه السلام

لاودعه وکنت اردت الهرب فلما دخلت علیه رایت غلاما جالسا فی

جنبه وکان وجهه مضیئا کالقمر لیلة البدر فتحیرت من نوره وضیائه

وکاد ان انسی اما کنت فیه من الخوف والهرب فقال یا ابراهیم لا تهرب فان

الله تبارک وتعالی سیکفیک شره فازداد تحیری فقلت لابی محمد علیه السلام

یا سیدی جعلنی الله فداک من هو وقد اخبرنی بما کان فی ضمیری فقال

بعنی عقیقه کن از برای آن مولود این عدد گوسفند

هو ابنی وخلیفتی من بعدی وهو الذی یغیب غیبةً طویلةً ویظهر بعد امتلاء الارض
جوراً وظلماً فیملاها عدلاً وقسطاً فسالته عن اسمه قال هو سمی رسول الله صلی
الله علیه وآله وکنیّه ولا یحل لاحد ان یسمیه باسمه او یکنیه بکنیته الی ان
یظهر الله دولته وسلطنته فاکتم یا ابراهیم ما رایت وسمعت منّا الیوم الا عن
اهله فصلیت علیهما وآبائهما وخرجت مستظهراً بفضل الله تعالی وانقا بما سمعته
من الصاحب علیه السّلام فبشر لی عمّی علی بن فارس بان المعتمد قد ارسل ابا
احمد اخاه وامره بقتل عمرو بن عوف فاخذه ابو احمد فی ذلک الیوم وقطعه عضواً
عضواً والحمد لله رب العالمین یعنی ابراهیم بن احمد نیشابوری گفت که چون عمرو
بن عوف والی هرات بگشتن من واو مردی بود که میل تمام داشت بقتل
شیعیان پس من خبر یافتم وخوفی عظیم بر من غالب شد واهل وعیال خود را
وداع کردم روی بخانه حضرت امام حسن عسکری علیه السّلم آوردم که آنحضرت
را نیز وداع کنم واراده گریختن داشتم چون بآن خانه در آمدم پسری دیدم در
پهلوی آنحضرت نشسته بود که رویش چون ماه شب چهارده بود از نور و
ضیائی او حیران شدم بمرتبه که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتم فراموش

کنم با من گفت که ای ابراهیم حاجت بگریختن نیست زود باشد که خدای تعالی

شر او را از تو کفایت کند حیرتم زیاده شده با امام حسن علیه السلم گفتم که

فدای تو گردانید خدای تعالی مرا کیست این پسر که از زمانی الضمیر خبر داد آنحضرت

فرمود که او فرزند من و خلیفه منست بعد از من واوست آنکسی که غایب شود

غایب شدنی دراز و بعد از پر شدن زمین انجور و ظلم ظاهر شود و پر کند زمین را

از عدل و داد پس از آنحضرت از نام آن سرور پرسیدم فرمود که همنام و هم

کنیت پیغمبرست و حلال نیست کسی را که او را بنام و بکنیت ذکر کند تا زمانی که

ظاهر سازد خدای تعالی دولت و سلطنت او را پس پنهان دار ای ابراهیم آنچه

دیدی و شنیدی از ما امروز الا از اهلش پس بر ایشان و آبای کرام ایشان

صلوات فرستادم و بیرون آمدم در حالتی که منتظر بفضل خدای تعالی بودم

و وثوق و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان علیه السلام

پس بشارت داد مرا عم من علی بن فارس که معتمد خلیفه عباسی برادر

خود احمد را فرستاد بقتل عمرو بن عوف تا او را گرفته پیش از نیمه جدا

کرد الحمد لله رب العالمین چون در حدیث سیم و حدیث سیم اشاره

بدینی

بزنشتی کرد از جعفر کذاب بنده در این مقام بذکر ترجمه حدیث وفات حضرت

امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام که در آن شمهٔ از شیمه ذمیمه جعفر

مذکور است اقدام مینماید شیخ ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی در کتاب فرج

کبیر نقل نموده خود از ابی الادیان که یکی از چاکران حضرت امام علیه السلام

بود روایت کرده که او گفت بخدمت حضرت ابی محمد علیه السلام شتافتم آنحضرت را

ناتوان و بیمار یافتم آنجناب نامه چند نوشته بمن داد که این نامها را بمداین

رسان بفلان و فلان از دوستان ما بسپار و بدانکه بعد از پانزده روز

دیگر باین بلده خواهی رسید و آواز نوحه از خانه من خواهی شنید و مرا در

غسلگاه خواهی دید ابو الادیان میگوید که گفتم ای خواجه و مولای من چون این واقعه

عظمی روی دهد حجت خدا و رهنمای ما که خواهد بود فرمود آنکسی که جواب نامهای

نامهای مرا از تو طلب نماید گفتم زیاده از این هم اگر نشانی مقرر فرمائی چه

شود فرمود که آنکسی که بر من نماز گذارد او حجت خدا و امام و رهنمای قائم

بامر است بعد از این بس نشانی زیاده بران از آن سرور عالمیان طلب

نمودم فرمود آنکسی که خبر دهد بآنچه در همیان است پس هیبت آنحضرت مانع شد

که بپرسم که جه همیان وجه چیزست در همان بین از سامره بیرون آمده و نامها را بمداین رسانیدم وجواب آن مکاتیب گرفته بازگشتم و روز پانزدهم بود که داخل سر من رای شدم بر وجهی که آنحضرت بمعجز از ان خبر داده بود در آواز نوحه از خانه آنسرور شنیدم و نعش آن حضرت را در غسلگاه دیدم و برادرش جعفر را بر در خانه آنحضرت نظر در آوردم که مردمان بر دورش در آمده بودند و او را تعزیت مینمودند با خود گفتم که اگر امام بعد از امام حسن علیه السلم او باشد پس امر امامت باطل خواهد بود زیرا که میدانستم نبیذ می‌آشامید و طنبور میزد و قمار میباخت پس او را تعزیت نمودم هیچ چیزی از من نپرسید وجواب نامها نطلبید بعد از ان عقید خادم بیرون آمد و گفت ای خواجه من برادرت را کفن کردند برخیز و بر او نماز بگذار برخاست و با آنجماعت در آمد و شیعیان گریان با آن منزل در آمدند در آنجا امام علیه السلم را کفن کرده بودند و بر روی نعش گذاشته بودند جعفر پیش رفت که نماز بگذارد چون قصد آن کرد که تکبیر گوید که کودکی پیدا شد گندمگون مجعد موی صلوات الله علیه و ردای او را گرفته کشید و فرمود ای عم دور شو که من بنماز کردن بر پدر خود

از تو سزاوارترم جعفر متغیر اللون بکنار رفت و آن برگزیده ملک غفار پیش
عالیمقدار نماز کرد و امام علیه السلام را در پهلوی حضرت پدر بزرگوارش امام
علی نقی علیهما السلام دفن کردند بعد از آن با من آن کودک خوردسال و آن ولی
ایزد متعال خطاب کرد که ای بصری جوابهای نامها را بیار جوابها که کاتب را
دادم و با خود گفتم این دو نشان همیان و نشان همیان ماند بعد از آن بنزد
جعفر رفتم او مینالید و زاری میکرد در آنوقت یکی از خاصان که او را حاجز
وشّا میگفتند با او گفت که ای سید من این کودک که بود و این سؤال از برای آن
بود که اقامت حجّت نماید بر جعفر جعفر در جواب گفت که والله که او را هرگز
ندیده بودم و او را نمیشناسم و نشسته بودیم که چند تن از جانب قم رسیدند
و از حال امام علیه السّلام پرسیدند و دانستند که آنحضرت رحلت نموده گفتند
جانشین او کیست جعفر را نشان دادند پس بر او سلام کردند و او را تعزیت
نمودند و گفتند نامها داریم و مالیست با ما که گفته اند بآنحضرت برسانیم
ما را چه باید کرد جعفر گفت بخادمان من بسپارید گفتند تا بگویی که نا
مها را که نوشته و مال چند است جعفر خشمناک برخاست و جامهای خود را

حیران

نکانید و گفت میخواهند که از غیب خبر دهم آنجماعت شده بودند که خادمی بیرون
آمده گفت که ای اهل قم و یک یک را نام برد که با شما نامه فلان و فلان هست
و همیانیست که در ان هزار دینار هست و از انجمله ده دینار مطلا هست پس نامها را با
همیان بان خادم دادند و گفتند بی شبهه آنکسی که او را فرستاده او امام است
اما جعفر بنزد معتمد بالله عباسی که از خلفای بنی عباس است رفته شکایت
آغاز کرد معتمد جمعی را فرستاد که در ان خانه درآمدند هیچ کودکی نیافتند
و نرجس بانو در انوقت در حیات بود ماهیر نام کنیزکی را بردند که کودک
را نشان دهد ماهیر انکار نمود که هیچ کودکی در این خانه نیست و در ان
وقت خبر مرگ عبید الله بن یحیی بن خاقان رسید و دیگر خبر آمد
که صاحب الزنج در بصره خروج کرده مشغول بان غوغا شده از انکودک باز
ایستادند و آن مستوره خلاصی یافت دیگر کسی بفکر او نیفتاد و الحمد لله تبارک
و تعالی والسلم علی من اتبع الهدی الحدیث تا که ترجمه کردن گذشت ابن بابویه رحمة الله
علیه نیز باندک اختلافی در کتاب کمال الدین و تمام النعمه ذکر نموده و بعد از ان
حدیثی روایت میکند که خلاصه ترجمه آن اینست که چون حضرت امام حسن

بن علی

بن علی عسکری علیهما السلام رحلت نمود در همان ایام جمعی از اهل قم و جبال با
بسیاری از اموال بسر من رای رسیدند که ایشان را برسم عادت
شیعیان بخدمت آن پیشوای ارباب سعادت فرستاده بودند و ایشان خبر
از وفات آنحضرت نداشتند و چون بر رحلت آنحضرت مطلع شدند
پرسیدند که وارث آنحضرت کیست جعفر را نشان دادند پرسیدند
که او در کجاست گفتند که بگشت کردن در زورقی نشسته با مغنیان
بشرب مشغول است آن جماعت باهم گفتند این امور از صفات امام نیست بیائید
برگردیم و این اموال را بصاحبان رد کنیم محمد بن جعفر حمیری که یکی از آن جماعت
بود گفت صبر کنید تا اینمرد برگردد و حقیقت حال او را نیک معلوم کنیم چون
جعفر برگشت بمجلس او درآمدند و بر او سلام کردند و او را تعزیت نمودند
و گفتند ای سید ما ما از اهل قم و در میان ما جماعتی از شیعه و غیر شیعه
هستند و ما بنزد سرور خود حسن بن علی علیهما السلام اموال می آوردیم جعفر
گفت کجاست آن اموال گفتند نزد ماست گفت بیاورید از برای من گفتند
در باب این اموال خبری طرفه هست گفت آن خبر چیست گفتند این اموال

از یک کس نیست بلکه از جمعیتست هر یک دینار و دو دینار و سه دینار از یک
کیسه همه یادگاری کرده اند و مهر ان زده اند و ما چون مالی از ایشان بنزد
سرور خود ابی محمد می آوردیم انحضرت میگفت که کل مال چند است و از هر کسی
چند است و نامهای صاحبان دنانیر را میگفت و میفرمود که نقش خاتم هر یک
از ایشان چیست شما نیز بقاعدهٔ او عمل نمایید مال حاضر است جعفر گفت دروغ
میگویید و افترا بر برادر من مینمایید این علم غیب است و نمیداند انرا کسی
مگر خدای تعالی آنجماعت چون این سخن را شنیدند بیکدیگر نگاهی کردند جعفر
گفت بیایید مال را از برای من گفتند ما وکیلانیم رخصت نداریم که این مال را
بکسی دهیم الا بشرطها و نشانها که گفتیم اگر تو امامی از برای ما بیین و مبرهن
سازید و ما را بنمودن این معجز بنواز و این اموال را از برای صاحبان
باز پس میبریم و بایشان رد میکنیم جعفر رفت بمجلس خلیفه و از ان سودا
گران شکوه کرد و از خلیفه درخواست که او را یاری نماید خلیفه فرمود که
تجار را حاضر ساختند و گفت مال را بجعفر بدهید خلیفه را دعا کردند گفتند
ما وکیلانیم و این اموال ودایع است و ما مأموریم که بعد از ظهور علامات و دلالات

بدهیم و عادت این و قاعده چنین بوده که ابو محمد حسن بن علی بشما میداده و
مال را نکرفته خلیفه کفت آن علامات چه بوده کفتند صفت میکرد دنیارها را
و صاحبان آنرا و اموال را که چند است و چه چیز است هرگاه جعفر بکوید و صفت
کند بروش ابو محمد ما مال را تسلیم مینمائیم و الا بر ما لازم است که مال را از برای صا
حبان ببریم جعفر کفت اینها دروغ میکویند و بر برادر من افترا میکنند خلیفه
کفت اینجماعت رسولانند و ما علی الرسول الا البلاغ پس جعفر مبهوت شد تجار
کفتند عمر خلیفه دراز باد التماس داریم که خلیفه شخصی را مقرر کند که ما را
یاری نماید تا ازین بلده بیرون رویم پس معتمد نقیبی را امر کرد که اینها را
بیرون کند و چون از شهر بیرون آمدند پسری خوش روی ایشانرا آواز
داد که ای فلان و ای فلان یعنی یکیک را بنام میخواند و کفت اجابت کنید مولای
خود را کفتند توئی مولای ما کفت معاذالله من غلام مولای شمایم بشتابید بنزد
مولای خود پس رفتند از پی او تا داخل خانه حضرت امام حسن عسکری ع
شدند حضرت قایم صلوات الله علیه را دیدند بر سریری قرار گرفته که
کویا حلقه قمر بود جامهای سبز در بر آنجناب کفتند که سلام کردیم بر آنحضرت

و آنحضرت رد کرد سلام را بر ما یعنی جواب سلام داد بعد ازان گفت که مال مجموع
چنین و چنین بود یعنی این مبلغ و این مبلغ است و از فلان فلان چند داده
و فلان چند فرستاده و برین قیاس وصف میکرد تا تمام را بیان نمود بعد ازان
جامهای ما و بارهای ما و چهارپایانی که داشتیم نشان داد همه بر زمین افتاده
سجده شکر بجای آوردیم و هرچه میخواستیم پرسیدیم و مسایل مارا جواب گفت
و اموال را بخدمتش بردیم و حضرت قایم مارا امر کرد که بعد ازان نبرّیم
برای نبریم و در بغداد مردی را از برای ما نصب فرمود که مال را بنزد او میبرده
باشیم و بیرون آمد بعد ازان از نزد آنحضرت توقیعات آنجماعت که گفتند که بر ما
برکنیم و آنحضرت کفن و حنوط بمحمّد بن جعفر حمیری داد و با و گفت اعظم الله اجرک
فی نفسک و او هم برگشتن هنوز بعقبه همدان نرسیده بود که رحلت نمود رحمه
الله علیه و بعد ازان شیعیان مال را ببغداد بخانه آنکسانی که آنحضرت
نصب فرموده بود میرسانیدند و بیرون می آمد از نزد ایشان توقیعات
ابن بابویه رحمه الله بعد از نقل این حدیث میگوید که این خبر دلالت میکند که خلیفه
میدانسته که این امر یعنی امامت و خلافت چگونه است و جایش کجاست و

از غیبت

را نتیجت بود که باز داشت از انجماعت و از آنچه با ایشان بود از اموال بعضی را
و دفع کرد جعفر کذّاب را از مطالبهٔ ایشان و اعلام نکرد که آن اموال را باو تسلیم
کند الّا آنچه بر و لازم بود که از برای پاس دولت خود مخفی دارد این امر یعنی
ظاهر نکند که امامت و خلافت حق ائمه معصوم علیهم السّلام که مبادا شهرت
کند و مردمان ایشان را بشناسند و میل بایشان کنند و حال آنکه در آن وقت
که امام علیه السّلام رحلت کرد جعفر بیست هزار مثقال طلا از برای خلیفه
برد و گفت ای امیر المؤمنین توقع دارم که مرتبه و جای برادرم امام حسن را
بمن بدهی خلیفه گفت مرتبه و منزلت برادرت با ما و بدست ما نبود بلکه از
جانب خدا بود و ما جهد بکوشش در انحطاط درجه او مینمودیم و سعی داشتیم
که او را از آن مرتبه نازل سازیم امّا خدا از ارادهٔ ما ابا داشت و هر روز
مرتبه او را زیاده میگردانید بسبب آنچه در او بود از صیانت و دینداری
و امانت و پرهیزکاری و حسن سمت و علم و عبادت پس اگر تو از نزد شیعه
شیعه مرتبه برادرت و منزلت او هست هیچ احتیاج بما نیست و مفتقر بآن
نیستی که ما این مرتبه را بتو دهیم و اگر آن حال و مرتبه که او داشت ترا نیست

ما آن مرتبه ترا هرکز حاصل نمیکردد این نکته حزین یعنی محرر و مترجم این اربعین میکوید
که آنچنان که از بعضی اخبار مستفاد میشود با آنکه بتمثیل این قضیه جعفر این طور
دست و پائی زده بود و تیر مرادش بر سنک آمده اینکونه جوابی شنیده بود باز
از غایت بیسعادتی طلب این امر مینمود چون مناسبتی دارد بخاطر قاصر میرسد
که اکر این مختصر از ترجمهٔ آن خبر نیز خالی نماند بهتر باشد در کتاب کشف الغمه و چند کتاب
دیکر از کتب معتبره مذکور است آنچه خلاصهٔ مضمونش اینست که احمد بن عبدالله
بن خاقان میکفت ندیدم در شهر سر من رای کسی را از طبقهٔ علویه و طایفه
عباسیه و غیر ایشان در فضل و علم و صلاح و تقوی و زهادت و عبادت
و قبول خاطر دوست و دشمن و محبت و مودت مرد و زن و عزت و احترام
نزد خاص و عام چون حسن بن علی بن محمد بن الرضا ع می آید و پدرم باواز
بلند کفت که راه دهید آنحضرت را بس تعجب آمد مرا زیرا که در حضرت او
بکنیت ذکر نمیکردند هیچکس را مکر خلیفه یا کسی را که از جانب خلیفه
امیر شده باشد و چون آنحضرت درآمد مردی دیدم خوبروی و خوش
موی و خوش کفتکوی و خوش اندام با جلالت و هیبت تمام چون پدرم

روزی نزد پدرم ایستاده بودم که دربانان خبر آوردند که اینکه ابو محمد بن رضا

اورا

اورا دید باستقبالش دوید و با او معا معانقه نموده پیشانیش را بوسید و
دستش را گرفته او را بر جای خود نشانید و خود در یک طرف از روی
ادب نشست و در اثنای مخاطبه با او جعلنی الله فداک میگفت و من دم بدم
بر تعجب می افزودم زیرا که ندیدم با هیچکس باین طریقه و روش سلوک
ننموده بود احمد بن عبید الله گفت که چون آنحضرت عزم رفتن نمود پدرم
مشایعتش نمود و ایشان و مصاحبان و غلامان خاص را همراه کرد پس
از یکی پرسیدم که این که بود گفت این حسن بن علیست که معروفست بابن
الرضا تعجب زیاده شد مرا و متفکر بودم و ازین فکر بدر نمیرفتم تا پدرم
برسم عادت چون از نماز خفتن فارغ گردید بنوشتجاتی که از خلیفه
باو رسیده بود یا از خلیفه مینوشت مشغول گردید نزد وی نشستم گفت ای
احمد حاجتی داری گفتم بلی اگر اجازت دهی سؤال نمایم گفت بگوی گفتم این
مردی که امروز بنظر در آوردم که اینهمه با او باجلال و اکرام عمل نمودی
و در زمان مکالمه فداک ابی و امی میگفتی که بود گفت این پسر سرور
و امام رافضیان حسن بن علیست که در میان بابن الرضا مشهورست

و بعد از این سخن پدرم ساعتی سکوت اختیار نمود و زمانی خاموش بود
و بعد از آن سر بر آورده گفت اگر از خلفای بنی عبّاس امامت و خلافت
زایل شود و این منصب عالی از دست ایشان بدر رود کسی از بنی هاشم که
مستحق این مرتبه عالیه باشد بغیر از وی نیست بسبب علم و فضل و زهد و صلاح و
عبادت و عفاف و اخلاق حمیده و صفات پسندیده که در وجود است
اگر بخدمتش مشرف شوی تا یقین حاصل شود که امروز بمرتبه از وی کسی در
عالم هم نمی رسد من بسبب آنچه از پدرم شنیده بودم همیشه
متفحص احوال او بودم هیچکس را از دوست و دشمن و علما و فقها و اکابر و
اعیان ندیدم که نام او را بتعظیم نبرد و او را افضل اهل علم و اَفْقَهْ ندانند
چون سخن احمد بن خاقان باین مکان رسید یکی از حضار از وی پرسید
که برادرش جعفر چگونه کسیست احمد در حال متغیر گردید و گفت جعفر
کیست که کسی نام او را با نام ابو مُحمّد مقرون سازد او فاسق و شارب
الخمر بود و در نظر مردم در نهایت بیقدری و بی اعتباری من در سامره
بودم که آنحضرت یعنی امام حسن علیه السّلم بیمار شد و خلیفه را خبر

کردند

کردند پدرم را ماٴمور ساخت که به پیش رود و پنج کس را از خدمه خاص
خلیفه بامر خلیفه بر در خانه آنحضرت موکل ساخته بودند که از حال طبیبان و معالجان
واز حال آنحضرت با خبر باشند وصبح وشام خبر او را بخلیفه رسانند در روز
آخر قاضی القضات را با جمعی کثیر از علما و فضلا بخانه آنحضرت فرستاد که در وقت
وفاتش حاضر باشند وچون خبر فوتش بیرون آمد بازارها ودکانها بسته
شد وخلق بی اندازه از سوار وپیاده بر در خانه آنحضرت حاضر شدند
وآن روز سُرّ مَنْ رای از شورش وغوغا وآه وحسرتها وفریاد وفغان و
ناله زنان ومردان از روز قیامت نشان میداد وچون نعش آنحضرت را
گذاشتند که بروی نماز گذارند عیسی بن متوکّل پیش آمده روی آنحضرت را
گشود تا علویان وعبّاسیان وسایر بنی هاشم بدانند که آنحضرت باجل طبیعی
رحلت کرده ومحضری دران باب نوشته وچون از دفنش فارغ گشتند
برادرش جعفر بنزد پدرم آمده وگفت توقع دارم که مرتبه برادرم را بمن عطا
کنی ومن سندی میدهم که هر سال هزار دینار بشما برسانم وپدرم چون
این سخن از او شنید باو بعنف سخن گفت واو را از نزد خود راند ودر آنحال

میگفت ای اسحق ترا مگر خبر نیست که با آنکه خلیفه تیغ قهر و غضب برهنه ساخته
بود که هر کس بد بگوید برادر ترا امام و جانشین رسول خدا داند بشمشیر خشم و کین
او را بقتل رساند نتوانستند که این امر را ازو بگردانند و بقدرت نیابت بر آنکه
مردمان را از تردد بنزد او باز دارد اگر تو از نزد شیعیان بدر رفتی آن قدر
اعتبار هست که او را بوجه حاجتت که زر بدهی و مرتبه او را بجزی
شیعیان او ترا پیدا میکنند و سر در قدرت می نهند و اگر تو از دامیان آن
قدر زیادی زر دادن چه فایده میکند و سند نوشتن بتوجه سود می ساند
بعد از آن دیگر او را نزد خود راه نداد از مضمون این خبر معتبر معلوم
میشود که جعفر با غایت جلالت نسب از شرف ادب و حسب خالی بوده و از
حدیث سیم نیز مستفاد گردید که حضرت سید الساجدین علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب از قول پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین از بدی کردار
جعفر خبر داد او جنا لدکا بلی دار السلام علی من اتبع الهدی الحدیث الثالث
والثلثون قال الصدوق علیه رحمة الله الملک الغفور فی کتابه المزبور
حدثنا علی بن عبد الله الوراق قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن

اسحق

اسحق بن سعد الاشعری قال دخلت علی ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام وانا
ارید ان اسأله عن الخلف من بعده فقال لی مبتدیا یا احمد بن اسحق ان الله تبارک
تعالی لم یخل الارض منذ خلق آدم علیه السلام ولا یخلیها الی ان تقوم الساعة
من حجة الله علی خلقه به یدفع البلاء عن اهل الارض وبه ینزل الغیث وبه
یخرج برکات الارض قال فقلت له یا ابن رسول الله فمن الخلیفة والامام بعدک
فنهض علیه السلام مسرعا فدخل البیت ثم خرج وعلی عاتقه غلام کان وجهه القمر
لیلة البدر من ابناء ثلث سنین فقال یا احمد بن اسحق لولا کرامتک علی الله
عزوجل وعلی حججه ما عرضت علیک ابنی هذا انه سمی رسول الله علیه و صلی الله
آله وکنیه الذی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما یا احمد بن
اسحق مثله فی هذه الامة کمثل الخضر علیه السلام ومثله مثل ذی القرنین والله
لیغیبن غیبة لا ینجو من الهلکة فیها الا من ثبته الله عزوجل علی القول بامامته
ووفقه للدعاء بتعجیل فرجه قال احمد بن اسحق قلت یا مولای هل من علامة تطمئن
الیها قلبی فنطق الغلام علیه السلام بلسان عربی فصیح فقال انا بقیة الله فی ارضه و
المنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین یا احمد بن اسحق فخرجت فرحا مسرورا

فلما کان من الغد عدت الیه فقلت یا بن رسول الله لقد عظم سروری بما مننت
علی فما السنة الجاریة فیه من الخضر وذی القرنین فقال طول الغیبة یا احمد فقلت
له یا بن رسول الله وان غیبته لتطول قال ای وربی حتی یرجع عن هذا الامر
اکثر القائلین به فلا یبقی الا من اخذ الله عهده بولایتنا وکتب فی قلبه الایمان
وایده بروح منه یا احمد بن اسحق هذا امر من امر الله وسر من
سر الله وغیب من غیب الله فخذ ما اتیتک واکتمه وکن من الشاکرین تکن
معنا فی علیین یعنی احمد بن اسحق بن سعد اشعری گفت که بمجلس حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام درآمدم ومیخواستم بپرسم از آنحضرت
که خلف بعد از کیست آنحضرت بمجرد اینکه نمود بجواب سؤالی که مراد خاطر
بود فرمود که ای احمد بن اسحق بدرستی که حضرت الله تبارک وتعالی زمین
را از زمین خالی نگذاشته از حجتی که خدا است بر خلق از آن زمان که
آدم صفی الله علیه السلام را آفریده وخالی نخواهد گذاشت تا قیام قیامت
ببرکت وجود او خدای تعالی دفع میکند بلا را از اهل زمین وباران میفرستد
بسبب ذات شریف او وهمچنین بیمن ذات مقدس او حضرت حق

همچنین

تعالی

تعالی بیرون می آورد برکات زمین را احمد بن اسحق گفت گفتم ای فرزند رسول
خدا خلیفه و امام بعد از تو کیست بعد از تو آنحضرت بتعجیل در آمد بحجره و بعد از آن بیرون
آمد پسری را در آغوش گرفته که رویش چون ماه شب چهارده بود و از ابنای
ثلث سنین مینمود پس حضرت امام علیه السلام فرمود که ای احمد بن اسحق اگر باعث
کرامت تو نزد حضرت الله تعالی و حجتهای او نبود من این فرزند خود را بتو نمینمودم
بدرستی که او همنام و هم کنیت رسول خداست صلی الله علیه و آله و اوست آنکسی
که پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
ای احمد بن اسحق مثل او درین امت مانند مثل خضر علیه السلام است و مثل او
مثل ذی القرنین است بخدا قسم که هر آینه البته البته غایب خواهد شد غایب
شدنی که رستگاری نیابد از هلاک بودن در آن غایب شدن مگر آنکسی که
خدای تعالی ثابت دارد او را بقایل بودن بامامت او و توفیق دهد خداوند
عالمیان آنکس را بدعا کردن و تعجیل فرج او را از حق تعالی درخواستن احمد بن اسحق
گفت گفتم ای مولای من آیا علامتی و نشانی هست که بآن دلم را آرام گیرد در آن
زمان حضرت خاتم الاوصیا بسخن در آمده بزبان عربی فصیح فرمود که منم

بقیة الله در زمین و انتقام کشنده از دشمنان حضرت رب العالمین پس طلب
مکن اثری بعد از معاینه و دور بر و دیدن احمد بن اسحق گفت بیرون آمدم
شادمان و فرحناک روز دیگر بخدمت آنحضرت رفتم و گفتم ای فرزند رسول
خدا عظیم شد خوشحالی و شادمانی من بسبب آنچه منت گذاشتی بر من با آن
یعنی نمودن حضرت صاحب الزمان پس بیان فرمائی که سنتی که جاریست
در آنحضرت از خضر و ذی القرنین چیست امام علیه السلام فرمود که آن سنت
جاریه درازی غایب بودنست ای احمد پس گفتم که ای فرزند رسول خدا غایب
بودن او بطول خواهد کشید آنحضرت فرمود که بلی بخدا قسم تا مرتبه که بر
گردند از این امر بیشتر قائلین باین امر الا آنکسی که فرا گرفته است خدا عهد از و
بدوستی ما و نوشته است در دل او ایمان و تائید نموده است او را بروحی
از جانب خود ای احمد این امریست از جانب خدا خلیفه عظمته و سریست از
سر خدا و غیبت از غیب خدا پس بگیر آن چیزیرا که آوردم از برای تو
و پنهان دار آنرا و از شکر کنندگان باش تا در روز قیامت با ما باشی
در اعلی مرتبه از مراتب بهشت برین اللهم ارزقنا جوار اصفیائک الطاهرین

216

برحمتك یا ارحم الراحمین اما حدیث ختم که حضرت آنحضرت نقل فرموده اند در کتابی که در رجعت

تالیف نموده اند ضعیف السند وسقیم المتن است وخبرها بسیار دارد که احادیث

صحیحه معارض آنست وراوی اول که در سند واقع است حسن بن حمد است واو

مجهول است ودویم عمران بن الفرات واو نیز مجهول است سیم محمد بن مفضل است

که مشترکست ودربیان غلط متن او آن همین کافیست که در اوایل آن از

جائی که آیه ومن یبتغ غیر الاسلام دینا را تا باخر آیه حضرت آنحضرت ذکر نموده

وتفسیر نموده زیاده از یک ورق که قریب بیک صفحه از ان آیاتست وباقی

غلطهای صریح محذوف شده اگر آیات را فرض کنیم که بجهت اختصار حذف کرده

باشند ظاهر آنست که باقی آن بسبب غلطهای رسوا عمدا از قلم کاتب یا مترجم

ساقط شده باشد چنانکه در ضمن حدیث ثانی از احادیث این اربعین مذکور

گشت وایضا تلقی کردیکه اگر حضرت آنحضرت گوینده که آنحدیث را از کتاب

ضرار بن قولویه رحمة الله علیه نقل کرده ام آن نیز چه صورت دارد وآیا چه

حکمتست درینکه آنحضرت بالباس وپوشش رسول خدا باید بیرون چند

درینش انداخته داخل مکه شود مگر حضرت آنحضرت ندیده اند اخبار واحادیثی

217

را که مشتمل برین معنی اند که آنحضرت در میان رکن و مقام نشسته ظاهر خواهد شد و بغیر این دیگر چیزها ست که ذکر همه آن موجب اطناب است بر همه کسانی که بر علوم دینیه آگاهی رسیده اند که اینطور حدیثی شایسته اعتماد نیست حضرت ایزد تعالی بر علم دین دانایی بخشد همه را والسلم علی من اتبع الهدی الحدیث الرابع والثلثون قال ابو محمد بن شاذان علیه رحمة الله الملک المنان حدثنا ابو محمد بن عبد الله بن الحسین بن سعد الکاتب رضی الله عنه قال قال ابو محمد ع قد وضع بنو امیه وبنو العباس سیوفهم علینا لعلتین احدیهما انهم کانوا یعلمون لیس لهم فی الخلافة حق فیخافون من ادعائنا ایاها وتستقر فی مرکزها وثانیهما انهم قد وقفوا من الاخبار المتواتره علی ان زوال ملک الجبابرة والظلمة علی ید القایم منا لا یتکون انهم من الجبابرة والظلمة فسعوا فی قتل اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله وابادة نسله طمعا منهم فی الوصول الی منع تولد القایم ع او قتله فابی الله ان یکشف امره لواحد منهم الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون یعنی حسین بن سعد کاتب گفت که حضرت امام حسن بن علی عسکری علیه السلم فرمود که بنی امیه وبنی عباس شمشیرهای خود را بر ما کذاشتند بدو سبب یکی آنکه

میدانستند

میدانستند که ایشان را در خلافت حقی نیست و میترسیدند از آنکه ما دعوای
خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد دویم آنکه از اخبار متواتره واقف
شده بودند که زوال ملک جباران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود
و شک نداشتند در آنکه ایشان از جباران و ظالمانند پس کوشش کردند
در کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنین و نابود گردانیدن
نسل آنحضرت از روی طمعی که بود ایشان را بوصول بمنع تولد حضرت قائم عم
یا کشتن آنحضرت یعنی مبالغه در کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مینمودند
بامید آنکه شاید آنحضرت بوجود نیاید پس اگر بوجود آمده باشد کشته شود تا
ملک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود و دلیل ابا نمود حضرت الله تعالی که
کشف امر آنحضرت نماید از برای یکی از آن ظالمان الا آنکه تمام میگرداند حضرت
الله تعالی نور خود را و اگرچه خوش نمیدارند مشرکان از معجزات آنحضرت
آنچه شیخ طوسی و شیخ طبرسی و شیخ راوندی و بسیاری غیر ایشان نقل کرده اند
از رشیق مادرانی آنچه خلاصه مضمونش بر وجهی که بعضی نقل کرده اند اینست
که رشیق گفت معتضد خلیفه مرا با دو تن دیگر امر کرد که هر یک براسبی سوار

شویم و اسبی را بجنیبت بکشیم تا زود بسامره برسیم و امر کرد که غافل خانهٔ حسن بن
علی را فرو گیرید و هر کرا در آن خانه بیابید سرش را بنزد من حاضر کنید
و ما بتعجیل تمام رفتیم و در و بام را فرو گرفتیم و در آنخانه کسی را نیافتیم و پرده دیدیم
از دری آویخته پرده را بر داشته داخل آن حجره شدیم و آن حجره بود بعرض
و طول و پر از آب چنانکه گویا دریاست نهایت نخار در آن سر خانه حصیری بر روی
آب پهن کرده بودند و شخصی در کمال جمال بر روی آن حصیر در نماز بود و بما
مطلقا التفات نفرمود یکی از دو رفیق من که او را احمد بن عبد الله میگفتند
پا در آب گذاشت که خود را باو برساند در آب غرق گردید و اضطراب بحد
بظهور رسانید پس دست او گرفته از آب بیرون کشیدیم ساعتی بیهوش بود رفیق
دیگر مغرور بآنکه شناورست در آن آب در آمد و او نیز بهلاکت مشرف شده
بود که بیرونش آوردیم آنگاه من فریاد بر آوردم که معذرت از خدا و از شما
میخواهم بخدا قسم که من بیخبر بودم و چون کیفیت حال مطلع شدم بخدا باز
گشت نمودم از آنچه در خاطر داشتم نادم و پشیمانم التفات بما مطلقا نکرد پس
بنزد معتضد باز گشته آن واقعه را برو عرض کردیم پس سفارش نمود که این

قصه را

قصه را پنهان دارید و الا بخدا اقسم که شما را زنده نمیگذارم زیرا او در حیات

بود ما از ترس کشته شدن این راز را می نهفتیم و بکسی حرفی از آن نمیگفتیم

وچون او در گذشت روایت این حکایت از ما ظاهر گشت الحمد لله الذی یصون

بحجته من شر الاعداء والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الخامس والثلثون**

قال عماد الدین ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه فی کتاب کمال الدین حدثنا

محمد بن ابراهیم اسحق الطالقانی رضی الله عنه قال حدثنا ابو القاسم علی بن احمد

الخدیجی الکوفی قال حدثنا الاودی قال بینا انا فی الطواف وقد طفت ستا

وانا ارید ان اطوف السابع فاذا بحلقة عن یمین الکعبة وشاب حسن الوجه طیب

الرائحة هیوب وهو مع هیبته متقرب الی الناس یتکلم فلم ار احسن من کلامه ولا

اعذب من منطقه وحسن جلوسه فذهبت اکلمه فزبرنی الناس فسألت بعضهم

من هذا فقالوا هذا ابن رسول الله صلی الله علیه وآله یظهر للناس فی کل سنة

یوما لخواصه یحدثهم فقلت یا سیدی اتیتك مسترشدا فارشدنی هداك الله عز

وجل فناولنی حصاة فحولت وجهی فقال لی بعض جلسائه ما الذی دفع الیك فقلت

حصاة وکشفت یدی عنها فاذا انا بسبیکة ذهب فذهبت فاذا انا به علیه السلام قد

لحقني فقال لي ثبتت عليك الحجة وظهر لك الحق وذهب عنك العمى أتعرفني قلت
لا فقال عليه السلام انا المهدي وانا قايم الزمان انا الذي املاها عدلا وقسطا
كما ملئت جورا وظلما ان الارض لا تخلوا من حجة ولا يبقى الناس في فترة فهذه امانة
تحدث بها اخوانك من اهل الحق يعني اورده كه احمد بن يحيى بن حكيم ميگفت
در طواف كعبه بودم وشش نوبت بر دور كعبه گشته بودم وميخواستم نوبت
هفتمين را بجاي آرم كه جمعي را ديدم بر طرف راست كعبه حلقه زده بودند
وجواني خوش روی خوشبويي با هيبت كه با وجود هيبت متقرب ونزديكي
جوينده بود بمردمان ودر ان ميان در تكلم بود كه خوشتر وخوبتر از گفتار و
حسن جلوس او نديده ونشنيده بودم پس پيش رفتم كه با او سخن گويم مردمان
مرا منع كردند از بعضي پرسيدم كه اين جوان كيست گفتند اين فرزند رسول
خداست صلى الله عليه وآله كه در هر سال يكروز خود را ظاهر ميسازد از
براي خواص دوستان ومحبان خود وايشان را حديث مستفيد و مستفيض
ميگرداند پس با او گفتم كه اي سيد من بنزد تو آمده ام بطلب راهنمايي مرا
راه بنما سنگي برداشته بمن داد بعضي از همنشينانش پرسيدند كه چه

چيز

چیزی داد بتو گفتم ریگی بود و دست کشودم بجهة آنحضرت آن ریگ شمس طلا شده
بود پس براه افتادم و در آن رفتن آنحضرت بمن رسید و گفت حجت بر
تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر گردید و نابینایی از تو منقطع گشت آیا
مرا میشناسی گفتم نمیشناسم آنجناب علیه صلوات الله الملک الوهاب فرمود
که منم مهدی و قایم زمان منم آنکسی که پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه
پر شده باشد از ستم و بیداد بدرستی که زمین خالی نمیباشد از حجتی و مردمان
در فترت باقی نمیمانند و این کلمه امانت است خبر ده باین سخنان برادرانت را
که از اهل حقند و قابلیت دارند شنیدن این سخنان را والسلام علی من
اتبع الهدی **الحدیث السادس والثلثون** قال الحسن بن حمزة العلوی الطبری
قدس الله سره فی کتابه الموسوم بکتاب الغیبة حدثنا رجل صالح من اصحابنا
قال خرجت سنة من السنین حاجا الی بیت الله الحرام وکانت سنة شدیدة
الحر کثیرة السموم فانقطعت عن القافلة وضللت الطریق فغلب علی العطش حتی
سقطت واشرفت علی الموت فسمعت صهیلا ففتحت عینی فاذا بشاب حسن الوجه
حسن الرائحة راکب علی دابة شهباء فسقانی ماء ابرد من الثلج واحلی من العسل و

غائب من الهلاك فقلت یا سیدی من انت قال انا حجة الله علی عباده وبقیة
الله فی ارضه انا الذی املا الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما
انا ابن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر ابن محمد بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ثم قال اخفض عینیک فخفضتهما ثم قال افتحهما
ففتحتهما فرایت نفسی فی قدام القافلة ثم غاب عن نظری صلوات الله علیه ففتحتهما
یعنی حدیث کرد از برای ما مردی صالح از اصحاب ما امامیه گفت سالی از
سالها باراده حج بیرون رفتم ودر آن سال گرما شدت تمام داشت و
سموم بسیار بود من از قافله منقطع گشتم وراه گم کرده ام واز غایت تشنگی از پای
در آمده بر زمین افتادم واشرف بمرگ شدم پس شیهه اسبی بگوشم رسید
چشم گشودم جوانی دیدم خوش روی خوشبوی بر اسبی شهبا سوار وآن
جوان آبی بمن آشامانید که از برف خنکتر واز عسل شیرینتر بود ومرا از
هلاک شدن رهانید گفتم ای سید من تو کیستی که این مرحمت در بارهٔ من
فرمودی گفت منم حجت خدا بر بندگان خدا وبقیة الله در زمین او منم
آنکسی که پر خواهم کرد زمین را از عدل وداد چنانکه پر شده بود از جور

وظلم

شده الله با قلیلی از معجزات باهرات آن برگزیدهٔ حضرت خالق السموات
مذکور سازد شیخ عظیم الشان محمد بن محمد بن النعمان که ملقب
است بمفید علیه رحمة الله الملک المجید در کتاب ارشاد میفرماید
باب من رای الامام الثانی عشر علیه السلام وطرف من دلایله وبیّناته
بعد از آن بسند روایت میکند از محمد بن اسمعیل بن موسی بن جعفر
علیهما السلام میفرماید که او اسنّ اولاد رسول الله بود که در عراق بودند
میگوید که او گفت من دیدم پسر حسن بن علی بن محمد را در میان مسجدین
وایضا شیخ رحمة الله علیه میفرماید آنچه مجمل مضمونش اینست که حکیمه
بنت محمد بن علی دیده بود آنحضرت را در شب مولدش و بعد از آن هم
دیده بود علی بن محمد بن حمدان قلانسی گفت که گفتم با بی عمرو که از وکلای
حضرت صاحب الزمان علیه السلم بوده که درگذشت حضرت ابو محمد
یعنی امام حسن عسکری علیه السلم پس گفت ابو عمرو که تحقیق که درگذشت
ولیکن گذاشت در میان شما کسی را که رقبه او مثل اینست و اشارة بدست
خود و نیز مولای زراری گفت که من شنیدم از ابی علی بن مطهر که وصف کرد

میکرد

میکرد آنحضرت را که دیده بود او را وصفت قد آنحضرت مینمود و محمد بن شاذان
بن نعیم نیشابوری که از صالحات بود که او گفت ایستاده بودم با ابراهیم
بن صفا حضرت صاحب الامر علیه السلام آمد و ایستاد با او و گرفت کتاب مناسک
او را و حدیث کرد او را بچیزها یعنی او را بچیزها در باب مناسک تعلیم داد
و مرویست از ابی عبد الله بن صالح که او گفت که من دیدم آنحضرت را در برابر
حجر الاسود و مردم بر دور آنحضرت در آمده بودند و آنحضرت میفرمود که شما
باین و این مامور شده اید و روایتست از احمد بن ابراهیم بن ادریس که او
گفته روایت کرد از پدر خود که او گفت من دیدم حضرت صاحب الامر را علیه السلام
بعد از رحلت ابی محمد علیه السلام در هنگامی که نزدیک ببلوغ رسیده بود و بوسیدم
سر دست مبارک او را و روایتست از قنبری که گفت که دیده است جعفر بن
علی یعنی جعفر کذاب دو نوبت آنحضرت را و ابو طریف خادم نیز دیده است
آنحضرت را و امثال این اخبار در نیمعنی بسیار است و آنچه اختصار کردیم
آنرا از انها کافیست در آنچه قصد کردیم آنرا چون عمده است در باب وجود
آنحضرت و امامت او و بیش از این آنچه ذکر کرده ایم آنرا و آنچه می آید بعد از این

زیاده است در تاکید بعد ازین شیخ رحمة الله علیه ذکر بعضی از معجزات آنحضرت

علیه السلام نموده اما از جمله معجزات علیه السلام که شیخ علیه الرحمة و غیر او روایت آنحضرت صم

کرده اند یکی آنست که محمد بن عبد الله السیاری گفت که رسانیدم چیزی چند از

برای هر زبان حارثی که دران میان دستینهٔ طلائی بود آن چیزها را آنحضرت

قبول نمود و غیر از دستینه که رد کرد آنرا بر من و مامور شدم بشکستن آن

چون شکستم در میان آن چند مثقال آهن و مس و روی بود آنرا خالص ساختم

فرستادم آنحضرت بعد از ان طلا قبول نمود دیگر روایت است که مردی از

اهل سواد مالی با آنحضرت رسانید آنحضرت آن مال را برو رد کرد و

پیام داد او را که بیرون کن حق بنی عمت را و آن چهار صد درهم است

و ضیعتی در دست آن مرد بود که بنی عمش را دران شرکت بود و حق بنی عمش را و چون

از ان مال بیرون کرد باقی را آنحضرت قبول فرمود دیگر روایت است از

قاسم بن علا که گفت مرا چند پسر بوجود آمد و هر یك از ایشان که بوجود می

آمد می نوشتم و التماس دعا میکردم از آنحضرت از برای ایشان آنجناب

در جواب چیزی نمی نوشت و همه ایشان مردند پس چون متولد شد فرزندم

حسین

حسین مکتوب بخدمت آنحضرت ارسال نمودم ودران از برای او استدعای
دعا کردم آنحضرت اجابت فرمود وفرزندم حسین باقی ماند الحمد لله رب
العالمین دیگر روایت است از ابی عبد الله ابن صالح که گفت سالی از سالها
ببغداد رفتم ودر بیرون رفتن رخصت خواستم رخصت نیافتم بیست ودو روز
بعد از خروج قافله در بغداد اقامت نمودم انگاه رخصت یافتم در حالتی که در
رسیدن بقافله مایوس بودم چون بنهروان رسیدم قافله را آنجا دیدم معلوم
شد که دران مدت اهل قافله در ان مقام توقف داشته اند ودران توقیع که
آنحضرت مرا در رفتن اجازت فرموده بود بجهت سلامت من دعا کرده بود
پس ببرکت دعای آنحضرت دران سفر هیچ بدی وخطری بمن نرسید الحمد
لله رب العالمین دیگر روایت است از محمد بن یوسف شاشی که گفت بعلت
باسور گرفتار شدم ومالی بی اندازه در معالجه آن صرف کردم وبهیچ وجه
فایده ندیدم پس رقعه نوشته بخدمت آنحضرت فرستادم واستدعای
دعا نمودم توقیع بیرون آمد باین مضمون که بپوشاند ترا حق تعالی لباس
عافیت وبگرداند ترا با ما در دنیا وآخرت پس نگذشت بر من جمعه الا که

بآن مسجد در آمدم و نماز گذاردم و بعد از فراغ از عقب دیوار شرایط زیارت
بجای آوردم ناگاه خادمی بآن مسجد در آمد و گفت برخیز و با من بیا گفتم بکجا
بیایم گفت بمنزلی که ترا نشان دهم گفتم من کیستم شاید که ترا بطلب غیر من فرستاده
باشند گفت نفرستاده اند مرا مگر بسوی تو تویی علی بن الحسین یمانی و با آن خادم
غلامی همراه بود با او سخنی آهسته گفت چنانکه ندانستم چه گفت آن غلام رفت
و جمیع ما یحتاج مرا آورد و سه روز نزد او بودم و رخصت خواستم که در داخل
دار زیارت کنم اجازت یافتم و در شب زیارت کردم دیگر روایت از
حسین بن فضل همدانی که گفت نوشت پدرم بخط خود کتابتی بخدمت آنحضرت در جواب
آن کتابت وارد گردید بعد از آن بمن نیز بود که من از زبان او کتابتی نوشتم
جواب آن نیز وارد یافت بعد از آن یکی از بزرگان اصحاب ما نیز بود که
او کتابتی نوشت بآن حضرت جواب آن وارد نیافت در آن تعجب داشتیم پس
معلوم شد که او فاسد عقیده گشته قرمطی شده است دیگر روایت است
از همین حسین بن فضل که گفت رفتم بعراق با خود قرار دادم که بیرون نروم
مگر بعد از دیدن بیّنه و حجّتی که در امر امام بظهور آید و بغایت احتیاج داری

نماید اگر چه احتیاج پیدا کنم بسبب اقامت بمرتبه که بمن تصدق کنند و گفت در
اثنای آن حال و خلال آن اقامت تنگ شد سینه من دران مقام و ترسیدم
که حج از من نوت شود پس رفتم روزی بنزد محمد بن احمد و دران ایام او سفیر و
قاصد بود از حضرت صاحب الامر علیه السلام بمن گفت بفلان مسجد رو که
آنجا ملاقات خواهد کرد با تو مردی چون بان مسجد رفتم مردی بآنجا در آمد چون
مرا دید بخندید و گفت غم مخور که زود باشد که حج کنی درین سال و باز گردی
بنزد اهل و اولاد خود پس اطمینان یافتم و ساکن شد دلم و گفتم این مصداق آنست
و چون وارد شدم بعسکر بیرون آمد برای من یک جامه و کیسه که دران چند
دینار بود غمگین شدم و با خود گفتم که آیا این حد منست نزد قوم یعنی سبب خفت
خود دانستم که قلیلی از برای من فرستاده اند حمیل بر من غالب شد و آنرا پس
فرستادم و رقعه نوشته با آن ترتیب ساختم بعد از ان پشیمان شدم و تاسف
بسیار خوردم و با خود گفتم که کفران نعمت ورزیدم که آنرا بر مولای خود رد کردم
و رقعه دیگر نوشتم دران عذر خواستم از فعل خود و تنبیه کردم که گناه کردم
و استغفار کردم و آن رقعه را ارسال نمودم و از برای نماز شبین برخاستم

با خود

و با خود گفتم که اگر باز فرستند آنرا از برای من سر آن کیسه را نگشایم و مطلقا
تصرفی در آن نکنم تا ببرم آنرا از برای پدر خود که او داناتر است از من پس آمد
پیش من آن رسولی که کیسه را برده بود و گفت بد کردی چون ندانستی و نشناختی
آن مرد را بد بستی که ما ابتدا مینمائیم یا بنظر امری نسبت بدوستان خودلی
آنکه اینان از ما سؤالی کرده باشند و بسیار باشد که از ما سؤال کنند و تبرک
جویند بآن و بیرون آمد توقیعی که خطا کردی که رد نمودی بر ولعان ما را پس
چون استغفار کردی بیامرزد خدای تعالی ترا و چون عزیمت و عقد نیت
تو آنست که آنچه فرستاده بودیم بسوی تو هرگاه باز گردانیم آنرا تو تصرفی
در آن نکنی و انتفاع از آن نگیری پس آنرا از تو در گذرانیدم اما جامه
را بستان تا احرام بندی ه دهم از روایت که گفت نوشتم دو معنی را
و خواستم بنویسم معنی ثالثی را خود را از آن باز داشتم از خوف آنکه مبادا
آنحضرت آنکه مبادا خوش نیاید جواب آن دو معنی را فرستاده با جواب
معنی سیم که ننوشته بودم دهم از روایت که گفت اراده داشتم که با جعفر بن
محمد نیشابوری بحج روم و در آن راه عدیل او باشم در سواری پس چون

بغداد رسیدم مرا امری دست داد رفتم که عدیلی پیدا کنم پس رسیدم بابن
وجنا و میل داشتم باو والتماس کردم از وکه کرایه کند از برای من پس اورا
کاره یافتم پس بعد از ان چون ملاقات کرد بمن گفت من در طلب تو بودم
و بمن گفته اند که او مصاحب تست نیکو زندگانی کن باو دیگر روایت
از حسن بن عبد الحمید که گفت شک داشتم در امر حاجز پس جمع کردم چیزی چند
و رفتم بعسکر پس بیرون آمد توقیعی بجانب من باین مضمون که نیست
در میان ما شکی و نه در آنکه قایم مقام ماست بامر ما رد کن آنچه با تست
بحاجز بن یزید روایت از محمد بن صالح که او گفت چون پدرم وفات
یافت و امر او بمن تعلق گرفت پدرم را بر مردم سفاتجی بود از مال غریم یعنی
صاحب الامر علیه السلام شیخ مفید علیه الرحمة میفرماید که این رمزیست که
میدانند آنرا شیعیان قدما رفت میان ایشان و میباشد خطاب
ایشان باین رمز بر آنحضرت علیه السلام از برای تقیه محمد بن صالح
گفت نوشتم بسوی آنحضرت و اعلام کردم او را پس نوشت بمن که طلب کن
از ایشان و استقصای کار ایشان نمای پس طلب کردم و مردمان ادای

کردند الا یک مرد که چهارصد دینار نزد او بود پس رفتم و از او طلب
نمودم تأخیر و تسویف میکرد و پسرش نسبت بمن استخفاف و سفاهت مینمود
پس شکایت او را نزد پدرش بردم گفت چه شد که چنین کرد و چنین گفت
پس گرفتم ریش و پایش را و کشیدم تا بمیان خانه پس بیرون آمد پسر او و استغاثه
با اهل بغداد نمود و میگفت که این قمی رافضی کشت پدر مرا پس خلق جمع آمدند
و قصد من کردند بر مرکب خود سوار شدم و گفتم ای اهل بغداد میل میکنید بظالم و
او را دلیر میسازید بر مظلوم من مردیم از اهل همدان از اهل سنت و جماعت
و این مرد نسبت میدهد مرا بقم و رافضیم میگوید تا حق مرا ببرد پس مردمان
میل کردند بمن بعنوانی که خواستند داخل شوند در دوکان او تسکین دادم
ایشان را و آن مرد بطلاق سوگند یاد کرد که فی الحال ادای حق من نماید پس استیفای
حق خود از او نمودم دیگر مرویست از احمد بن حسن که گفت وارد شدم بجبل و قایل
نبودم بامامت و دوست نمیداشتم اما مانرا بجملگی تا زمانی که مرد یزید بن عبدالله
و او وصیت کرده بود در مرض خود که بدهند شهری سمند را که مرکب او بود و کمر او را
بحضرت صاحب الامر علیه السلام پس من بترسیدم که اگر ندهم شهری را باذکوتکین

از واندوا استخفاف بمن برسد پس نزد خود قیمت کردم آن مرکب و شمشیر و کمر را

بهفتصد دینار و مطلع نکردانیدم کسی را بران و دادم شمهری باذکوتکین ناگاه کتابی

وارد شد بمن ازجانب عراق که بفرست هفتصد دیناری را که از قیمت شمشیر و کمر

از مال ما نزد تو بهست دیگر روایت است از علی بن محمد که او میگفت حدیث کرد

یکی از اصحاب ما که بوجود آمد مر او را فرزندی پس نوشتم و طلب اذن کردم جهت ختنه

کردن او در روز هفتم کتابتی وارد شد که تطهیر مکن او را پس او مرد در روز هفتم

یا هشتم بعد از آن خبر مرگ او را نوشتم پس دیگر نوشته ورود یافت که زود باشد

که قایم مقام او پیدا شود و دیگری نیز بعد از وی بهم رسد پس اول احمد نام کن و دوم را

جعفر و آنچنان شد که آنحضرت فرموده بود و من نیز بفرموده عمل نمودم دیگر روایت

میکنند که من تهیه حج کرده بودم و مردم را وداع نموده و بر جناح بیرون رفتن بود

پس نوشته ورود یافت از جانب آنحضرت که ما از برای این سفر تو درین وقت

کارهیم و امر بسوی تست علی بن محمد گفت که تنگ شد سینه من و غمگین گشتم و نوشتم

بخدمت آنحضرت که بموجب فرموده اقامت کرده ام اینقدر هست که غمگینم بواسطه

تخلف کردن من از حج پس توقیع بیرون آمد که تنگ مگردان سینه خود را پس

بدرستی

بدرستی که زود باشد انشاء الله تعالی که در سال آینده حج کنی و چون سال آینده پیش آمد نوشتم

بخدمت آنحضرت و رخصت خواستم پس رخصت ورود یافت و نوشته بودم

که میخواهم عدیل محمد بن عباس شوم و اعتماد داشتم بدیانت و صیانت او پس نوشته

ورود یافت که اسدی نیکو عدیلی است اگر محمد بن عباس بیاید البته مکن او را

بر اسدی پس اسدی آمد و عدیل او شدم دیگر روایتست از حسن بن عیسی العریضی

که چون رحلت فرمود حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام مردی آمد

بمکه با مال بسیار که بحضرت صاحب الامر علیه السلام برساند آن مال را پس

اختلاف یافت در باب آنحضرت بعضی از مردمان میگفتند که ابو محمد در

گذشت و او را فرزندی نبود و بعضی میگفتند خلف او بعد از جعفر است و بعضی

دیگر میگفتند خلف او بعد از فرزند او است پس فرستاد آن مرد مصری مردی را که

کنیتش ابو طالب و از و برهان طلبید جعفر گفت که هنوز وقت آن نرسیده

پس آنمرد آمد بسوی باب و کتاب را رسانید بعضی از اصحاب ما که موسوم بودند

بسفارت پس توقیع بیرون آمد که خدای تعالی اجر دهد در باب صاحب

تو که او مرده و وصیت کرده بمالی که بود بمردی ثقه که عمل کند در آن بچیزی

که بجهت وام آنچنان بود که آنحضرت فرموده دیگر روایت از علی بن محمد که

بار کرد مردی از اهل آبه چیزی چند که برساند بخدام آنحضرت از آنجمله شمشیری

بود که در محل بار کردن فراموش کرد چون آن چیزها با آنحضرت واصل شد نوشته

باو فرستاد مشتمل بر وصول آن چیزها و در آن توقیع نوشته بود که بر چه جهت

خبر شمشیری که فراموش کرده بود دیگر روایت از حسن بن محمد اشعری که وارد

شد کتابت ابی محمد علیه السلام در اجرای حکم بر جنید که کشنده فارس بن حاتم بن

ماهویه بود و از آن ابی الحسن و برادر من پس چون ابو محمد علیه السلام در گذشت ورود

استیناف شد از حضرت صاحب الامر علیه السلام از برای ابی الحسن و صاحب او و وارد

نشد در امر جنید چیزی بمن از برای اینکه من بودم که خبر مرگ جنید بمن رسید

صاحب کتاب کفایة المؤمنین که مترجم کتاب خرایج و جرایح است میگوید که

روایتست از محمد بن یوسف شاشی که گفت از عراق سفر کردم مردی را دیدم که او را

محمد بن الحسین الکاتب میگفتند و قبل از آن او را دیده بودم و با او سبقت آشنایی

داشتم صاحب تجمل بسیار و متمول بتمام بود و مال امام علیه السلام را از اموال خود

اخراج کرده جمع نموده بود چون مرا دید پرسید که هیچ نوع تدبیری میدانی که بری

الذمه شوم گفتم بلی جواب این است علوی فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام و از او
دلالات باهره است و معجزات ظاهرات بسیار دیده و شنیده ام و یقین میدانم
که امام و خلیفه الرحمن درین زمان اوست محمد بن الحصین گفت چون بخدمت ایشان
توانم رسید گفتم او را نمیتواند دید زیرا که بسبب خوف اعادی مختفی است لیکن
حاجت بخدمات آنحضرت قیام مینماید و رایض ترتیبات آنحضرت بشیخ ابی القاسم بن
روح می آید در حکایت خود مشکلات خلق را حل مینماید گفت من بآنحضرت معرفت
ندارم بسخن تو اعتماد میکنم اگر خلاف گفته باشی در دنیا و عقبی ترا مؤاخذه خواهم
کرد گفتم چنین باشد که تو میگوئی مرا هیچ شکی نیست که ابن الحسن علیهما السلام بالحق
خلیفه مطلق است بعد ازین مکالمه از یکدیگر جدا شدیم و چون ازین تاریخ
مدت دو سال گذشت مرتبه دیگر با محمد بن الحصین در وقتی که متوجه جانب
عراق بودم ملاقات کردم گفتم حال تو چیست با آن مال چه کردی گفت یکصد و بیست
دینار بدست عابد بن کعکی فارسی و محمد بن علی کلثومی فرستادم و عرضه بخدمت
آنحضرت ارسال داشتم و استدعای دعا نمودم جواب آمد که آن دویست دینار
که ارسال داشته بودی واصل شده بذمه تو از جمله هزار دیناری که از حق ما بود ازین جهه

بما رسید چون توقیع رفیع آن سرور را خواندم بخاطرم رسید که صد دینار آنحضرت را
بر من حق بود مرا فراموش شده بود وانرا آنحضرت نوشته بود که اگر خواهی که باقی آن
وجه را مقاطعه نمائی باید که از مشورت ابی الحسن ازدی که الحال در ری ساکن است
بیرون نروی وبعد از ورود این توقیع بر من یقین شد که آنحضرت امام
زمان وخلیفه الرحمن است راوی گوید گفتم محمد بن الحصین الکاتب که آیا هست صحیح
بود آنچه ترا باین راه نمودم گفت ای عبد الله یعنی بلی بخدا قسم در اثنای این حکایت
کسی خبر موت حاجز بما رسانید ومحمد بن الحصین از موت حاجز بغایت اندوهگین
گردید گفتم سبب اندوه مدار که آنحضرت را فوت حاجز معلوم بوده که تفویض
مشورت این امر با بی الحسن ازدی نموده وایضا صاحب کفایه میگوید
روایتیست از این مسرور طباخ که گفت کتابی بحسن بن راشد نوشتم مضمون آنکه
درین ایام مرا فقر واحتیاج بغایت دریافته امید آنکه درین تشویش مرا دستگیری
نمائی وقبل از آنکه ارسال آن مکتوب کنم بجانب حسن آمدم جوانی دیدم گندم
گون که هرگز بحسن صورت او کسی ندیده بودم دستم گرفت وصره سفیدی در
دستم نهاد بر آن همیان نوشته بود که دوازده دینار است وبر جانب دیگر نوشته

بود

بود که سر و سطباخ شیخ طرابلسی در کتاب فرج کبیرش میگوید که همیشه حال بر همین وال

بوده که هرچه از خمس وهدیه وغیر آن با آنحضرت میرسانیده الله الجناب

عصرف میرسانید ه وایضا صاحب کفایه میگوید روایتست از جعفر بن حمدان از

حسن بن حسین استرابادی که گفت در طواف بیت الحرام بودم در عدد اشواط

طواف شک کردم ومتفکر بودم که آیا این طواف را تمام کرده ام یا نه که ناگاه دیدم

جوانی خوش روی با وجاهت تمام پیش آمد و گفت هفت شوط دیگر تمام کن واز

نظرم غایب شد دانستم که آن طواف تمام بوده بعد از تکمیل هفت شک کرده ام

وهم او میگوید که وایضا از راوی سابق مرویست که گفت شنیدم از علاء بن احمد که

او از ابی رجا نصر مصری روایت کرد واو از کبار صلحای زمان خود بود و تولد

او در مدینه النبی بود او در مصر شده بود گفت بعد از آنکه حضرت ابی محمد یعنی

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بجوار رحمت پروردگار خود واصل شد

در طلب وصی او میبودم ودر بلاد وامصار بجهت جانشین آن قبله ارباب یقین سعی

مینمودم ومیدانستم که خلف صدق آنحضرت محمد بن الحسن علیهما السلام هست

اما میگفتم تا من آنحضرت را نه بینم اطمینان قلب مرا حاصل نشود روزی باخود

گفتم احتمال دارد که اثری از مطلوب بعد از دو سه سال دیگر ظاهر شود
ناگاه آوازی شنیدم و کسی را ندیدیم که گفت ای نصر بن عبد ربه باهل مصر بگوی
که آیا شما رسول خدا را دیدید و برسالت او گرویدید یا آنکه موقوف داشتید
تصدیق آنحضرت را بدیدن او ابو رجا گوید که از شنیدن این سخن بغایت
متعجب شدم و گفتم این شخص از کجا دانست که پدرم عبد ربه نام داشت و حال آنکه
من رضیع بوده ام که پدرم در مداین وفات کرده و ابو عبد الله نوفلی مرا در کودکی
بمصر آورده هیچکس پدر مرا نمیدانند پس دانستم که این صدا از برای آن
بود که آن شخص که محمد بن الحسن علیهما السلام دانستم مرتفع گردد پس در ساعت
متوجه مصر شدم و مردم آن دیار را خبر دادم و جمعی کثیر قایل بامامت آنحضرت
شدند و هم صاحب کفایه میگوید روایتست از علی بن محمد رازی مشهور بکلینی
که گفت جمعی کثیر از اصحاب ما مرا خبر دادند که حضرت صاحب الزمان علیه
صلوات الله الرحمن غلامی را بنزد ابی عبد الله فرستاد جهت بهای بعضی
از امتعه که نزد ابی عبد الله بود و ابو عبد الله در آن وقت که متاعها را
فروخته هیجده قیراط و یک حبه ناقص بود و ابو عبد الله از مال خود مقدار

مذکور

مذکور را وزن نمود و آن مبلغ معین را بتمام و کمال مصحوب آن غلام بخدمت آن
سرور انام ارسال داشت چون آن غلام آن مبلغ را بیکی از ملازمان آنحضرت
تسلیم نمود و آن ملازم آن مبلغ را بخدمت آنحضرت حاضر ساخت آنحضرت بید مبارک
اشارت فرمود که این دینار را بنزد ابی عبد الله فرستید که او تکمیل ارسال
خود بهجده قیراط و یکحبه نمود چون آن دینار را وزن کردند همان هجده
قیراط و یکحبه بود و بامر آنحضرت بنزد ابی عبد الله جنید بن فرستادند

حدیثی روایت کرده ابن بابویه رحمة الله علیه و یکی از علمای امامیه ترجمه آنرا در کتاب خود
ایراد نموده بجهت اختصار بر وجهی که آن دانشمند شیعی روایت نموده نقل مینماید
آن بزرگ دین ترجمه آن حدیث را باینطریق در کتاب خود ثبت نموده که سعد بن
ابی عبد الله بن ابی خلف اشعری قمی علیه الرحمة گفت روزی مرا اتفاق صحبت
افتاد با مخالفی و در امامت میان من و او مناظره میرفت تا بجائی
رسید که آن مخالف گفت که آیا ابو بکر و عمر از روی طوع و رغبت اسلام آوردند
یا از راه جبر و اکراه من متفکر شدم که اگر بگویم جبر بود کار بر دو ختم رسید
و اگر بگویم طوعا بود بگوید مؤمن کافر نشود بعد از ایمان پس با او مدارا کردم

و شغلی را بهانه ساختم و جواب را با جماعت دیگر انداختم و بخدمت احمد بن اسحق
رفتم که از او تحقیق کنم گفتند که او بزیارت امام خود رفته بسامره بخانه آمدم
و استری که داشتم بر آن سوار شدم و الی او راهی شدم و در منزل اول باو رسیدم
پرسید که در چه خیالی گفتم بخدمت امام علیه السلام میروم که مسئله چند
مشکل شده بپرسم گفت مبارکست و بهترین رفیقانی تو از برای من
پس بسامره رسیدیم و در کاروانسرای دو حجره گرفتیم و بحمام رفته غسل توبه
و زیارت کردیم و احمد انبانی را در جامه پیچیده بر دوش نهاد و در راه
تسبیح و تهلیل میکردیم و صلوات میفرستادیم تا بدر خانه مولای خود رفتیم و
داخل شدیم امام را دیدیم که در کنار صفه نشسته و بر دست راستش پسری
ایستاده که گویا بدریست که الحال طالع شده سلام کردیم و جوابی از روی
محبت و اکرام دادند و احمد انبان را بر زمین نهاد امام علیه السلام کاغذی در
دست داشت و نگاه میکرد و در زیر هر سؤالی جوابی مینوشت پس آن پسر گفت
در این انبان هدیهای موالیانست در آن نظر کن فرمود اینها بکاری نمی آید چه
حلال بحرام ممزوج شده است امام با او گفت تو صاحب الهامی حلال را از حرام جدا

کن بن احمد انبانرا بازکرد و کیسه بیرون آورد آن پسر که سروران عالم را
سرورست با احمد گفت که این از فلان بن فلانست و درمیان این سه دینار
طلاست یکی از فلان ابن فلانست و عیب دارد و یکی را فلان از فلان دزدیده
و باقی چیزهائی را که دران کیسه بود بدین قیاس حلال و حرامش را تمام برد
و تمیز نمود و همچنین احمد بن اسحق یك یك کیسها را بیرون می آورد و عیب
هر یك را آنحضرت میگفت و در آخر فرمود آنها را باصحابش برسان و بعد از ان
گفت جامه که فلان عجوزه بدست خود رشته و بافته کو احمد آنرا بیرون
آورد و آن جامه مقبول گشت پس امام علیه السلام روی بمن کرده فرمود
مسایل خود را از پسرم بپرس که جواب بر وجه صواب میگوید و چون من
خواستم که عرض کنم حضرت صاحب الزمان علیه السلام ابتدا نموده قبل از آنکه
من کلمه بگویم فرمود که چرا با آن مخالف نگفتی که اسلام آن دو تن نه طوعا
بود نه کرها بود بلکه اسلامشان طمعا بود چه هر دو از کاهنان شنیده
بوده اند و از اهل کتاب بایشان رسیده بود که محمد صلی الله علیه و آله
مالك شرق و غرب خواهد شد و نبوت او تا روز قیامت باقیست

وصاحب ملک عظیم خواهد بود بطمع آنکه هر یک ملکی شوند وصاحب حکومت گردند
اظهار اسلام کردند و چون دیدند که پیغمبر صلی الله علیه وآله ولایتی بایشان
نداد و نمیدهد رفیقان بهم رسانیدند و در شب عقبه کمین کردند که از
شتر بیندازند و جبرئیل فرود آمد و خبر برسول داد و آنحضرت یک یک را نام
برده فرمود بیرون آیید که مرا خبر دادند و حذیفه همه را دید و شناخت چنانچه
طلحه و زبیر هم با امیر المومنین ع بیعت کردند بطمع آنکه حکومتی بیابند و بیعت
از روی جبر نکردند و چون از جواب مسایل من فارغ شد با احمد گفت تو
حق درین سال برحمت خدا خواهی رفت و احمد گفت طلبید ابو محمد علیه السلام
فرمود که در وقت حاجت بتو خواهد رسید احمد چون بحلوان رسید تب
کرد و شبی که فوت میشد دو کس از جانب ابو محمد علیه السلام رسیده کفن و
حنوط آوردند و غسل و نماز کرده برگشتند بعد از نقل این چنین کلام آن
بزرگ دین میفرماید که این حکایت دراز بود ما کوتاه و مختصر کردیم
مترجم این اربعین میگوید باعث برین که این کمترین نقل آنچه این مرد بنیاد
حضرت م اختصار فرموده اکتفا نمود این بود که آنحضرت تفصیل ترجمه این حدیث را در کتابی

که در

که در رجعت نوشته اند مذکور ساخته اند بس بخاطر رسید بعضی از دوستان را
که سبب الجمال حرفیست که بعضی از علمای رجال در باب این حدیث گفته اند السّلم علی
من اتبع الهدی و ایضا دیگری از آنها که آنحضرت را دیده اند ابو محمّد عجلیست
که یکی از شیعیان زیدی بود و داد که بحجت حضرت صاحب الامر حجّ کند این عادت
شیعیان بود این ابو محمد بری بود از صلحای شیعه و او را دو پسر بود یکی عابد
و صالح و دیگری فاسق و فاجر را ابو محمّد از آن زر حصّه با آن فاسق هم داد حکایت
کرد که چون بعرفات رسیدم جوانی دیدم گندم گون خوش روی خوش لباس
که بیش از همه کس بدعا و تضرّع مشغول بود چون وقت روانه شدن مردم بود
بمن ملتفت شده گفت ای شیخ از خدا شرم نداری گفتم در چه باب یا سیّدی
مولای فرمود حجّة بتو میدهند از برای آنکه میدانی و تو از آن زر بکسی
میدهی که شراب میخورد و آن زر را صرف فسق میکند و غیرتی که چشمت برود
و اشاره بیک چشم من کرد و من خجل شده روانه شدم و چون بخود افتادم هر چند
نظر کردم او را ندیدم و از آن روز باز بر آن خجالت باقیم و بر آن چشم مترسم
استاد شیخ الطایفه یعنی محمد بن محمد بن النعمان الملقّب بالمفید علیه رحمة الله

الملک الحجبه روایت کرده که جمیل روز تمام نشده بود که در همان چشمش

فرجه پیدا شد تا بینا گشت و دانست که آن جوان حضرت صاحب علیه السلام بوده و اورا

نشناخته بود دیگر روایت از احمد بن ابی روح که گفت زنی از اهل دینور

مرا بمنزل خود طلبید لحاجت کرده نزد او رفتم گفت یا ابن روح ترا از سایر

مردمان بزیور دیانت آراسته بحلیه امانت پیراسته میدانم و میخواهم

که چیزی بر سبیل ودیعت بتو دهم که محافظت آنرا بر ذمه خود لازم دانی

و بصاحبش برسانی گفتم اگر خواست الهی باشد این کار میکنم پس کیسه حاضر

کرد که پر از دراهم و دنانیر بود و مهر خود بران نهاد و گفت این کیسه را

نمیگشائی و نظر بانچه در اینست نمیکنی و بانکسی میرسانی که خبر دهد ترا

آنچه درین کیسه هست و این دست بند که ده دینار می ارزد و سه سنگ

در میان آنست که باز از همان ده دینار قیمت کرده اند ایضا بانحضرت

تسلیم مینمائی و مرا حاجتی است حاجت مرا بخدمت آنسرور عرض میکنی و جواب

عانی اگر میسر شود قبل از آمدن خود بمن ارسال مینمائی گفتم حاجت تو چیست

گفت ده دینار مادرم در جشن عروسی من قرض کرده بود و بمن وصیت کرده

بود

بود که آن قرض را ادا نمایم والحال فراموش کرده ام که مادرم از که قرض نموده
و را بکه آن ده دینار میباید داد پس آن مال را از آن زن گرفتم و متوجه سفر
بغداد شدم بعد از طی مراحل و قطع منازل بدار السلام بغداد رسیدم و بمجلس
حاجز بن یزید وشاء در آمدم و بعد از سلام در خدمت آن عالیمقام نشستم
گفت ترا حاجتی هست گفتم کیسه بر سبیل ودیعت نزد منست و صاحب این مال
با من قرار داده که کمیت و کیفیت آنچه درین کیسه هست و اسم آن شخص که ارسال
داشته بشنوم و آنرا تسلیم نمایم اگر تو مرا خبر دهی بخصوصیات این مال بتو تسلیم میکنم
حاجز گفت مامور باخذ این مال نیستم و قبل از آمدن تو رقعه از حضرت صاحب
الزمان علیه السلام بمن آمد که چون احمد بن روح نزد تو آید او را با خود بجانب
سر من رای بیاور گفتم سبحان الله مقصود و مطلوب من همین بود پس برفاقت
حاجز ببلده فاخره سر من رای آمدم و بر در سرای سعادت انتمای حضرت
حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام حاضر شدم و حاجز بامن آنحضرت عرض حالت
نمود آنگاه خادمی بیرون آمد و متوجه من شد گفت احمد بن روح تویی گفتم نعم گفت
بلی رقعه بمن داد و گفت این نامه را بخوان چون آن مکتوب سعادت مصحوب

را کشودم نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم یا ابن ابی روح بودیعت تو
داده عاتکه بنت دیرانی کیسه را که باعتقاد تو دران کیسه هزار درهم است و حال
آنکه غیر آنست که تو گمان داری و با مانت تو داده بود و مقرر داشتند که هیا نرا
نگشائی و نظر بران چیزی که دران کیسه است نکنی و آنچه دران کیسه است
هزار درهم است و پنجاه دینار و با تو قطعه از زیور زنانست و بعضی نقل کرده اند
که فرمود با تو گوشواریست که بنت دیرانی گمان کرده بود که بده دینار می ارزد
بلی راست گفته با آن دو نگین که بران قطعه حلی نشانیده اند بده دینار می ارزد
و ایضا سه دانه مروارید دران قطعه است که بده دینار خریده شده لیکن
الحال زیاده از آن می ارزد که خریده بود باید که آن قطعه زنجیر را بفلان
خادمه ما دهی که ما آنرا باو بخشیده ایم و بعد از آن متوجه بغداد کردی و
کیسه دراهم و دنانیر را بحاجز بن یزید و شا تسلیم نمایی و آنچه جهت خرج راه
بتو عطا نماید قبول کنی و چون بد یار خود رسی عاتکه بنت دیرانی را بگوئی
که آن ده دینار که مادرت قرض کرده در عروسی تو خرج نمود الحال
فراموش کرده که از که قرض کرده بود یقین بداند که آن ده دینار از دختر

لعنت و او ناصبیّه بود و مرد او رافضی است از جناب شما اگر خواهد آن ده دینار را
بیرادران آن ناصبیه تقسیم کند ای پسر روح باید که دیگر اظهار محبت جعفر نکنی و بقول
او عمل ننمایی و بشارت باد ترا بانکه عمر نام دشمن تو مرد و مال و زن او نصیب تو خواهد
شد پس بنا بر امر آنحضرت متوجه بغداد شدم و در آن ساعت که بدار السلام بغداد
رسیدم بخدمت حاجز بن یزید رفتم و آن صرّه را تسلیم او کردم چون تعداد نمود
هزار درهم بود و پنجاه دینار همچنانکه آنحضرت از آن خبر داده بود[2] و از آن [2]حاجز
پنجاه دینار سی دینار را بمن داد و گفت حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن
بمن امر کرده بود که این مبلغ را بجهت ما یحتاج تو در این سفر بتو دهم پس دینارها
از حاجز گرفتم و او را وداع کرده از بغداد متوجه بلاد خود شدم و در همان ساعت
که بخانه خود رسیدم شخصی بمن خبر داد که آن عمر که دشمن تو بود از این دار
فنا بدار بقا واصل شد و بعد از مدت چهار ماه زوجه عمر با تجمل بسیار و
مال بیرون از حساب بنکاح من درآمد و بعد از انبساط و اختلاط من با آن
زن سه هزار دینار و صد درهم بمن واصل گردید دیگر شیخ الطائفه المحقه
شیخ ابو جعفر طوسی نوّر الله مرقده در کتاب الغیبة باسناد خود نقل کرده از

حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی گفتا که در آمدم علی بن مهزیار

در اهواز و سؤال کردم از آل یعقوب ابی محمد علیه السلام گفت ای برادر سؤال

از امر عظیمی نمودی من بیست مرتبه حج گزاردم و در همه مرتبه طلب دیدن امام

علیه السلام میکردم و هیچ راهی بمرادی نمی یافتم تا شبی در خواب قایلی را دیدم

که میگوید ای علی بن ابراهیم خدای تعالی ترا اذن حج داد در آن شب غافل نشدم

یعنی دیگر خواب نکردم و از فکر آن رؤیای صادقه بدر نرفتم تا صبح رسید

و در کار خود متفکر بودم شب و روز چشم برسیدن موسم داشتم یعنی انتظار

موسم میکشیدم و چون وقت کارسازی کرده متوجه مدینه شدم و در مدینه رسیدم

جستجوی آل ابی محمد علیه السلام کردم اثری و خبری از آن ندیدم و نشنیدم و چند

روزی در مدینه اقامت نمودم و از آنجا بغدیر که در جبانه بنی جعفر است

رفتم و چون داخل مسجد شدم بعد از نماز رو بر خاک مالیدم و در دعا و تضرع

بدرگاه حضرت حق تعالی کوشیدم و متوجه عسفان شدم و همه جا همچنین در

تضرع و زاری بودم تا بمکه رسیدم و روزی چند در مکه اقامت نمودم

و طواف کعبه مینمودم و باعتکاف بسر میبردم شبی در طواف بودم که جوانی

خود

و بران بنشستم و خود را بتعجیل بشعب بنی عامر رسانیدم آن جوان را دیدم ایستاده و ندا
میکند که بنزد من آی و بسوی من گرای ای ابو الحسن چون پیش رفتم بر من سلام کرد
و گفت مرکب بران ای برادر و با یکدیگر همزبانی میکردیم تا از کوههای عرفات
درگذشتیم و رفتیم بجانب کوههای منی و فجر اول دمید و در آنوقت بمیان کوههای
طایف رسیده بودیم آنجا بنزول و بنماز شب امر نمود و بعد از فراغ از نماز و
تعقیب بسجود سوار شدیم و رفتیم تا بر ذروه طایف بر آمد پس گفت آیا می بینی چیزی را
گفتم بلی پشته ریگی و بران خرگاهی که افروخته شده است از نور می بینم و چون آنرا دیدم
آسوده دلم گفت آنجاست امل و رجا پس شتر را ندیدیم تا از آن ذروه بزیر آمدیم
بعد از آن گفت بزیر آی که اینجا ذلیل میگردد هر صعبی و خاضع میشود هر جباری
و زمام ناقه را از دست بگذار گفتم با سیدی محافظت که بگذارم گفت این
حرم حضرت قایم علیه السلام است داخل نمیشود در آن الا مؤمن و بیرون نمیرود
الا مؤمن خاطر جمع دار زمام راحله را از دست گذاشتم و رفتیم تا بدان
خرگاه رسیدیم اول او داخل گردید بعد از آن بیرون آمده گفت در آی که در آنجا
سلامت است چون در آمدم او را دیدم یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام را نشسته بردی را

دباح

شاخ ساخته بود و بُرْد دیگر را از کرد اینه و گوشه بُرْد را بر دوش افکنده چون
شکوفه ارغوان که بران شبنم نشسته باشد و مانند غصن بان و شاخ ریحان
بخشنده و بنجی و تقی و نقی و در بعضی دیگر از احادیث از علی بن ابراهیم بن مهزیار این
عبارت نقل شده که گفت فرایت وجهه مثل فلقة قمر و در بعضی از نسخ در آن
حدیث فرایت وجهًا واقع است مجملا علی بن ابراهیم مذکور گفت که آنحضرت طویل
شامخ و قصیر لازق نبود یعنی بسیار بلند و بسیار کوتاه نبود بلکه میانه بالا بود و سر
و روی مبارکش گرد و مدوّر و پیشانی نورانیش گشاده و هموار و ابروهای دراز
مقرّن و باریک بینی مبارکش بغایت کشیدگی داشت و سر بینی باریک و میان بینی
شریفش اندکی بلند بود و عارض پر نورش کم گوشت اما نه بر وجهی که و جبینش مرتفع
شده باشد بر رخسار راستش خالی بود که گویا خورده مشک بود بر ریزه عنبر و این
مبالغه است در خوبی و خوشنمایی خال چون دیدم آنحضرت را شناختم پس سلام
کردم آنحضرت بنیکوترین وجهی جواب داد و از حال اهل عراق یعنی شیعیانی که از
عراق بودند پرسید گفتم ای سید من جلباب ذلت و خواری بر ایشان پوشیده اند
و ایشان در میان قوم یعنی در میان مخالفان خوار و ذلیلند آنحضرت فرمود که

ای پسر مازیار بدرستی که شما بر ایشان مالک خواهید شد آنچنانکه مالک شدند ایشان
بر شما در آخر و ایشان خوار و ذلیل خواهند بود گفتم ای سید من دور شد حاجت
و بد بهره گشته مطلب گفت ای پسر مازیار پدرم ابو محمد عهد کرده با من که مجاورت
ننمایم با قومی که غضب کرده خدای تعالی بر ایشان و دور ساخته از رحمت خود ایشانرا
و مر ایشان راست رسوای و خوار شدن در دنیا و آخرت و مر ایشان راست عذابی
دردناک و امر کرده است مرا که ساکن نشوم در جبال الا در درشت و ناهموار آن بد
و در بلاد الا خالی آن و حضرت الله تعالی که خداوند و صاحب الحنیا راست ساخت
تقیه هویدا کردانیده و آنرا بر من موکل ساخته و من در تقیه‌ام تا روزی که
مرا دستوری دهد و خروج کنم گفتم ای سید من این امر کی خواهد بود گفت حضرت وقتی ما
معین قرار نداد بلکه ذکر بعضی از علامات فرموده گفت هرگاه حایل شوند جبالی
انکنند میان شما و میان راه کعبه ماه و آفتاب یکجا جمع شوند و کواکب و ستارها
بر دور ماه و آفتاب بر آیند گفتم این کی خواهد بود فرمود در سالی چنین و چنین دابة
الارض بیرون خواهد آمد از میان صفا و مروه و با او عصای موسی و خاتم سلیمان
خواهد بود و خواهد راند مردمان را بجانب محشر علی بن ابراهیم مهزیار گفت

بجمع

چند نزد آنحضرت اقامت نمودم و دستوری دادم بخروج بعد از آنکه استقصای مسایل از برای خود نموده بودم و بیرون آمدم بجانب منزل خود و آنکه بکوفه رفتم و غلام من با من بود گفت که خدمت سیکردم او دیگر رفیقی نداشتم و بغیر از خیر و خوبی دران چیزی ندیدم این حدیث نیز مؤید آنست که آن معینست که وقت ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام را کسی نمیداند بغیر از حضرت حق تعالی زیرا که آنحضرت در جواب علی بن مهزیار که گفت متی یکون هذا الامر یعنی این امر کی خواهد ذکر علامتی چند نمود که وقت ظهور آن علامات نیز معلوم نیست بلکه وقت آن علامات نیز از جناب هم مخفیست و بسیار کسی در ایام حیات والد ماجد حضرت حجت باین سعادت مستعد گشته اند مثل یعقوب بن منقوش ابن بابویه باسناد خود روایت کرده که یعقوب مذکور گفت در آمدم بمنزل حضرت ابی محمد حسن بن علی علیهما السلم آنحضرت در آنخانه بود بر دکه نشسته بود و در جانب راست آنحضرت حجره بود و پرده بر در آن حجره آویخته من با آنحضرت گفتم که ای سید من صاحب امر کیست یعنی بعد از شما امر امامت بکه تعلق دارد آنحضرت فرمود که پرده را بردار چون برداشتم پسری بیرون آمد خماسی که او را ده یا هشت بود یعنی اگر پنج ساله بود هر که مدید

کمان میبرد که ده ساله یا هشت ساله باشد آن پسر عالی که روشن پیشانی و سفید روی
با چشمهای درخشنده و کفهای سطبر و زانوهای پیش آمده بود و بر سر مبارک
گیسو داشت آمد و بر ران مطهر پدر نشست آنگاه امام علیه السلام فرمود که اینست
صاحب شما بعد از ان حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه برخاست و امام ع
فرمود که ای فرزند من داخل شو تا وقت معلوم پس حضرت حجت داخل آن
حجره شد و من آنحضرت را میدیدم بعد از ان امام علیه السلام با من گفت ای یعقوب
به بین کیست درین حجره چون درآمدم دران حجره هیچکس را ندیدم دیگر روایت
کرده است از محمد بن معویة بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری
که ایشان گفتند که عرض کرد بر ما حضرت ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام فرزند خود را
صلوات الله علیه و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل مرد بودیم و فرمود این
امام شماست بعد از من و خلیفه منست بر شما اطاعت نمائید او را و متفرق و پراکنده
مشوید بعد از من که اگر پراکنده شوید هلاک میشوید در دین خود یعنی ناپاک
خواهید بود بدانید و آگاه باشید که بعد از امروز او را نخواهید دید و معجزات
آنحضرت آنچه از وقت ولادت تا امروز ظاهر شده بسیار است سوای آنچه ازین

زمان تا زمان ظهور آنحضرت و از آن وقت تا اوان رحلت ظاهر خواهد شد ما

درین مختصر بنقل قلیلی از معجزات که قبل ازین ازان سرور ظاهر شده و

قطب الملة والدین راوندی علیه الرحمة در کتاب خرایج روایت کرده و مضمون

آنرا صاحب کفایة المؤمنین بقید عبارت در آورده و شیخ مفید و غیره

در کتب خود ذکر نموده اند اکتفا مینماییم صاحب کتاب خرایج میگوید از آنجمله است

آنچه روایت کرده اند از یعقوب بن یوسف ضراب که از بنی غسان بود

که گفت وقتی از اصفهان متوجه مکه معظمه زادها الله تعظیما و تکریما بودم

و در آرزوی آن مکان شریف طی مراحل و قطع منازل مینمودم تا در عشر اخیر

از شهر ذی القعدة الحرام سنه ثمانین و مایتین الهجریه بدان مقام ذی الاحترام

رسیدم و با جمعی از رفقای بلد بطلب خانه جهت نزول میکردیم تا در سوق

سرایی در آمدم که آنرا دار الرضا میگفتند و در ان منزل عجوزه سمراء یعنی

گندم گون خمیده قامت دیدم ازو پرسیدم که صاحب این سرای دلگشای تویی

پس زن گفت من خادمه و محکومه ایشانم مرا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

درین سرای سعادت انتما مسکن داده پس برخصت آن عجوزه با رفقا

دران منزل نزول کردیم وبعد از استقرار خاطر بنیت ولی آنمقام متوجه مسجد الحرام شدیم وطواف بجای آوردیم ومتوجه منزل شدیم چون بنزدیک دار الصفا رسیدیم درکشوده کردید ونداشتیم که کشاده آن باب که بود وروشنی جبین محی شاهد ما کردید با آنکه روز بود دیدیم درون سرای درآمدیم جوانی کندم کون که از کمال ریاضت جمال جوهر شناسش مایل بزردی مینمود واز ناصیه مبارکش آثار عبادت وعلامات زهادت لایح بود سیماهم فی وجوههم من اثر السجود دیدیم که توجه بجانب غرفه نمود که آنجا میبود یعقوب بن یوسف کفت خواستم که بخدمت آن جوان روم وزمانی از کلام معجز نظامش محظوظ وبهره مند شوم دیدم که عجوزه بیرون آمد وکفت کسی را رخصت صعود بدین غرفه نیست زیرا که بعضی از اهل ستر وصلاح درین بالا ماوی دارند چون از رفتن بخدمت آن جوان ممنوع کشتم وقتی پنهان آمد زنی از رفقا بآن عجوزه کفتم ای مادر آرزو دارم که احوال این جوان خاطر نشان من شود عجوزه کفت ترا اراده دانستن حال این جوانست ومرا تمامی همت مصروف بکتمان آن بنابر رعایت تو با جمعی از مخالفان ومعاندان ترا نصیحت میکنم که احوال خود را

من خط صاحب نسخه جمال

رفقا بهمان داری و اینها نیز صاحب‌اند از خود و مانند شمایی که گفتم رفقای مخالف
من کدامند گفت آنها که از بلد تو اند و الحال با تو در یک منزل میباشند و قبل از
نصیحت عجوزه میان من و آن جماعت جنگ و خشمی بنا بر مخالفت دین واقع شده بود دانستم
که آن زن از ایشان بحذر است دیگر مبالغه نکردم و درهمها بملاحظه آن جوان
نمودم و در حین خروج از اصفهان ده درهم نذر کرده بودم که چون بمکه
رسم در مقام ابراهیم علیه السلام بگذارم تا هر کرا نصیب باشد بردارد بخاطرم
آمد که آن ده درهم را بخدمت آن جوان فرستم پس آن ده درهم را با آن عجوزه دادم
و در میان دراهم شش درهم رضویه بود که در زمان خلافت حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا مضروب شده بود عجوزه آنها را اخذ نمود بجانب غرفه رفت
و اندک زمانی مکث کرد و بعد از آن مراجعت نموده گفت میگوید که ما را در این
دراهم حقی نیست زیرا که تو نذر کرده بودی که در مقام ابراهیم اندازی و بمحلی
دیگر غیر آن صرف ننمایی پس دراهم را بمن داد و گفت در آنچه نذر کرده صرف
کن و این شش درهم رضویه را مولای من اراده نموده تبدیل نماید اگر
تجویز میکنی بفرمان او عمل نمایم و بدل آن دراهم رضوی را نزد تو آرم گفتم اعزاز

وکرامت پس آن عجوزه قبل آن دراهم را رد وسبیل الخذ کرد دیگر روایت

از یوسف بن احمد جعفری که در سنه ست وثلثمائه بنیت طواف بیت الله الحرام مشرف

شدم ومدت سه سال مجاورت مکه معظمه زادها الله شرفا وتکریما نمودم بعد از آن

متوجه سفر شام شدم ودر بعضی از منازل نماز صبح از من فوت شد از محمل فرود

آمدم ووضو کردم تا نماز را قضا کنم ناگاه چهار مرد دیدم که در محمل منند از حدوث

این واقعه متعجب شدم پس یکی از ایشان با من گفت که از ترک نماز خود تعجب میکنی

واز دیدن ما تعجب داری گفتم تو چه دانستی که من نماز صبح را قضا کردم گفت حضرت

صاحب الزمان با ماست اگر خواهی تو بنمایم گفتم ای والله که بدیدار مبارک آن علیه السلام

کعبه رضا وقبله اتقیا بسیار آرزومندم اشارت بیکی از آن چهار تن کرد

گفتم امام زمان را آثار وعلامات هست که بآن از سایر مردمان ممتاز میگردد

گفت میخواهی که ببینی شتر خود را با آنچه بر آن بار کرده جمیع بطرف آسمان بالا رود

یا آنچه بر شتر داری تنها بجانب آسمان صعود نماید گفتم هر یک از این دو امر

که واقع شود دلیلی واضح وبرهانی لایح خواهد بود پس آن جوان که بمن نموده بود

اشاره فرمود دیدم که بمجرد اشاره او شتر وآنچه بر او بود جمیع از زمین جدا

شده

نده متوجه بجانب آسمان شد بعد از وقوع این امر با کمال اضطراب بخدمت
آنحضرت دویدم و دست و پای مبارک او را بوسیدم جوانی دیدم با سیمای یعنی
گندم گون که در میان پیشانی نورانی او از عبادت بسیار نشان سجده
مانده بود و از کثرت ریاضت رنگ جمال آفتاب مثالش بزردی میل نموده
دیگر روایت از محمد بن ابراهیم بن مهران که گفت جمعی از محبان خاندان
رسالت و شیعیان دودمان امامت و جلالت تذکرهٔ چند از دنانیر و دراهم
بپدرم داده بودند که بخدمت حضرت امام ابی محمد حسن عسکری صلوات
الله علیه واصل سازد و من بمتابعت والد خود چند مرحله همراهی نمودم چون در
سه منزلی از وطن خود دور شدیم پدرم را حال متغیر شد و صورت موت
در آئینه خیال مشاهده کرد درین حال مرا طلب فرمود و وصیت نموده گفت دنانیر
و دراهم بسیار را بامانت از محبان اهل بیت نزد من است که آنها را بملازمان
امام حسن عسکری علیه السلام تسلیم نمایم و الحال مرگ را مقارن و قرین احوال
خود می بینم و میدانم که هیچکس را غیر از تو ازین امانت بری الذمة نماید
وصیت من بتو آنست که این مال را تصرف نمائی و بخدمت آن قبلهٔ ارباب دین

و کعبه اصحاب یقین واصل سازی و خاطر مرا ازین غم بپردازی پس بنا
بر نذر بوده پدر قبول نمودم که آن مال بملازمان حضرت حسن عسکری
علیه السلام رسانیم و پدرم بعد از ادای وصیت از جام جانکاه مرگ
جرعه فوات چشیده متوجه دار البقا گردید من بعد از فوت پدر متوجه
عراق عرب شدم و قطع منازل و طی مراحل نمودم ناگاه در اثنای سفر روزی
ازین خبر محنت اثر شنیدم که آنحضرت یعنی صاحب العسکر و امام حادی عشر
علیه صلوات الله الملک الاکبر از دار غرور رحلت نموده برای سرور
اقامت نموده باخود تفکر نمودم که پدرم وصیت کرده که این مال البته
بآنحضرت برسانم الحال که آن کعبه اقبال بجوار رحمت حضرت ذی الجلال
انتقال نموده و من کسی را جانشین و وصی آنحضرت نمیدانم و پدرم از آن
غیر آن عالیشان وصیتی نکرده آیا چاره این کار چه باشد آخر بخاطرم گذرانیدم
که مال را بجانب عراق ببرم و بکسی اظهار حال خود و سبب ارسال این
مال نکنم اگر خبر واضحی شنیدم و از محنت امانت خلاص گردیدم فهو
المراد و الا بهر عنوان که بعد از آن خاطرم قرار گیرد صرف نمایم

دبرردی

رسید روی فقرا و مساکین در راحت بسبب اتلاف این مال بگشایم چون ببغداد
رسیدم از شط گذشته بمنزل رخت اقامت کشیدم بعد از سه چهار روز
شخصی رقعه بمن داد چون نظر کردم در ان مکتوب بود که ای محمد بن ابراهیم باتو
چندین صرّه زر همراه است که عددش شصت و در هر یک از ان صرّه‌ها ثلاث عدد
از دراهم و دنانیر است نشان آن چنان و چنین است اگر رضیت بده خود را
بجای خواهی آورد تمامی آن مال را تسلیم قاصد ما باید کرد چون این خبر صحیح
و دلیل صریح شنیدم چاره بجز تسلیم آن مبلغ ندیدم و جمیع آنچه با من بود مصحوب
قاصد آن مجمع المفاخر و المحامد گردانیدم و منتظر میبودم که از وصول مال ازان
همای اوج اقبال خبری بیابم و ایضا آرزوی آن داشتم که بخدمت جاروب
کشان آن آستان ملایک آشیان برسم و استدعا نمایم که همچنانکه پدرم
ببعضی الخدمات ایشان مامور بوده و باخلاص تمام و اهتمام ما لا کلام در انها
سعی مینموده من نیز بعد از پدر بهمان عنوان از خدمتکاران ایشان باشم
چون روزی چند از ارسال آن مال بر آمد مکتوبی رسید مضمون دلپذیر
و صدق تحریرش آنکه یا محمد آنچه ارسال داشته بودی بالتمام واصل گردید

وبعد ازین تا انجای بید رت مقیم ساختیم بایدکه از جادهٔ شریعت غرّا و طریقهٔ
ملّت بیضا قدم بیرون ننهی چون بر مضمون این نامه مطلع گردیدم بغایت
مبتهج و خوشحال شدم و از دار السّلام بغداد بخانهٔ خود مراجعت نمودم
دیگر روایت کند ابو عقیل بن عیسی بن نصر که علی بن زیاد صیمری
عریضهٔ مصحوب آن اموال ارسال داشته بود و از ملازمان آستان ملایک
آشیان رضوان پاسبان استدعای کفن نموده رقعهٔ در جواب باو رسانیدند
مضمونش آنکه الحال ترا بکفن احتیاج نیست چون مدّت عمر تو بهشتاد رسد در
آنوقت ترا احتیاج خواهد شد انشاء الله تعالی در آنوقت آنچه طلب داشته ارسال
خواهد شد چون عمر علی بن زیاد بهشتاد رسید از ملازمان حضرت صاحب
الزمان علیه السّلم شخصی کفنی باو داد بعد از وصول کفن علی بن زیاد بجوار رحمت
حضرت ربّ العباد واصل شد در دفاتر اخبار صحیحه مذکور و در کتب آثار
صریحه مسطور است که در زمان غیبت صغری توقیعات از نزد صاحب الزّمان
علیه صلوات الله الملک المنّان بیرون می آمد و جمعی مخصوص باظهار آن
توقیعات بودند و بامر آنحضرت آن توقیعات عظیم البرکات را بسبب ری

از شیعیان آن سرور اینش و محبان مینمودند و خلق را از تمنیات سداد معلوم
تحذیر و برا و امر بتحریص میفرمودند و جمیع مصالح عباد از توقیعات آن کعبهٔ
ارباب سداد معلوم میبود و هر یک از توقیعات آنحضرت معجزه بوده و آن
بسیار است و این مختصر گنجایش مجموع آن نیست قلیلی از آن مسطور گشته و اندکی
بعد ازین مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی روایتست از محمد بن یعقوب
از علی بن محمد که توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه صلوات الله الملک الغفور
صدور یافته که محبان این دودمان باید که زیارت مقابر قریش و
حایر نکنند و مراد از مقابر قریش مکانیست که بر قد مبارک حضرت کاظمین
علیهما السلام صلوات الله الملک الدارین مشرف شده روزی بعضی از شیعیان
که برین معنی مطلع نبودند بزیارت آن دو کعبهٔ ارباب صفا مشغولی مینمودند
که شخصی با قطانی از وزرای خلیفه ایشانرا زجر و منع نمود گفت خلیفه امر کرده
بحبس و قید آنکسی که بعد ازین درین مقام بزیارت آید و بعضی اخذ و نت
این واقعه سبب منع از زیارت قریش که از توقیع آنحضرت مفهوم شده بود معلوم
گردید دیگر روایت از شیخ مفید از ابی عبد الله صفوانی که گفت بصحبت

باسعادت قاسم بن علا رسیدیم و از مواعظ و نصایح او مستفید گردیدیم عمرش
بصد و هیجده رسیده بود و تا زمان هشتاد سالگی صحیح العینین بود و ملازمت
مجلس حضرت عسکریین صلوات الله الملک الدارین مینمود و قبل از آنکه دیده
ظاهرش از علت عمی متغیر گردد بیک سال با او حج کردم و بعد از مراجعت در یکی از
شهرهای آذربایجان اکثر احیان در خدمت او میبودم و در جمیع حالات توقیعات
حضرت صاحب الزمان علیه السلام از او منقطع نمیشد مدتی مدید بتوسط ابی
جعفر عمری توقیع آنحضرت واصل میگردید و بعد از آن بوساطت ابی القاسم بن
روح توقیع میرسید تا آنکه دو ماه مراسله منقطع شد قاسم بن علا رحمة الله علیه
از انقطاع توقیعات بغایت متحیر میبود در روزی بواب در آمد و بشارت
آورد که الحال قاصد فرخنده فالی از جانب آن کعبه اقبال رسید شیخ قاسم بن
علا رحمة الله علیه سجده شکر بجای آورد و باستقبال قاصد متوجه گردید قبل
از آنکه از خانه بیرون آید مردی بلند بالا در سن کهولت جبه مصری در بر کرده
و نعلین عربی پوشیده و توبره بر دوش گرفته بمجلس شیخ قاسم در آمد و شیخ بعد از
معاینه مصافحه و معانقه توبره را از دوش قاصد فرو گرفت و طشت و ابریق طلبید

تا قاصد دست و روی از گرد راه بشست و او را در پهلوی خود نشانید بعد
از آن سفرها حاضر کردند و شیخ و حضار با قاصد طعام خوردند چون
از طعام دست شستند قاصد برخاست و توقیع همایون و نامهٔ میمون حضرت
صاحب الزمان علیه السلام را بیرون آورد بشیخ قاسم رحمة الله علیه مکتوب
سعادت مصحوب را از قاصد گرفته بوسید و بر فرق سر نهاد و بعد از آن
بکاتب خود داد که او را عبد الله بن ابی سلمه میگفتند و کاتب زبان لازم الاذعان
از شیخ گرفته گشود و مطالعه کرد و بعد از خواندن گریه و زاری و بیتابی و بیقراری
مباشر نمود و دمبدم بر بکا و حزن می افزود شیخ قاسم چون احساس گریه
کاتب نمود گفت یا ابا عبد الله خیر است گفت ای شیخ ترا خیر است و مرا مکروه
شیخ گفت چه خبر تواند بود که مرا خیر باشد و ترا مکروه نماید گفت ای شیخ
مضمون این مکتوب بصدق مشحون آنست که بعد از وصول مکتوب بچهل
روز از شربتخانهٔ کل نفس ذائقة الموت جرعهٔ ممات میباید نوشید و از
جامه خانهٔ کل من علیها فان خلعت فوات میباید پوشید چون هفت
روز از ورود این نامهٔ عاقبت محمود بگذرد مریض گردی و چون هفت

روز چهل روز موعود باشد علت عمی از دیده ظاهر تو مرتفع گردد و تبرکی از تو نیز
قصر حیات بتو بر سعادت مبدل شود شیخ رحمة الله علیه بر سبب که درین نامه بسلامت
دین من اشارتی واقع شده کاتب کفنی صریحا بشارتی مذکور کرده دیده بشیخ
لحظه‌ای بخندید و بغایت متبهج و مسرور گردید و قاصد سه ازار و یک حبر یمانی
سرخ رنگ و عمامه و دو جامه و مندیلی بیرون آورد شیخ اسباب مذکور را گرفت
و با پیراهنی که حضرت امام علی نقی علیه السلم بعد از آنکه مدتی بر بدن مطهر
داشته بشیخ داده بود ضم کرد و بعد از آن ترتیب کفن از برای خود کرد و گفت بعد ازین
نمودم
هیچ چیز مرا خوبتر و هیچ نعمتی مرغوبتر از وداع این دار فنا و خروج از این سرای بی
بقا نیست حضار مجلس همه گریان شدند و بر مفارقت صحبت شیخ متاسف گشتند در
اثنای این حال مردی که او را عبد الرحمن بن محمد شیزری میگفتند بمجلس درآمد
و این عبد الرحمن ناصبی بود و کمال تعصب و شدت و نهایت غلو و غلظت در آن
طریقه نامرضیه داشت و او را سابقه آشنایی بسبب امور دنیائی با شیخ بود چون
عبد الرحمن بمجلس درآمد شیخ بکاتب فرمود تا آن مکتوب سعادت مصحوب را
بر وی بخواند حضار گفتند ای شیخ این مرد ناصبیست او را از امثال این معجزات چه حظ

کفت

گفت راست میگوید که او از اهل سنت است اما امید من بکرم الهی و روحانیت
حضرت رسالت پناهی آنست که نصیحت من در وی تاثیر کند و از شنیدن این صحیفه
شریفه هدایت پذیرد پس ابو عبد الله توقیع رفیع حضرت صاحب الزمان علیه السلام را
بر عبد الرحمن خواند چون باخبار موت شیخ رسید عبد الرحمن گفت ای شیخ
تو مردی از اهل علم و فضل باشی عجب میدارم که اعتقاد بامثال این سخنان
میکنی و در قرآن مجید و فرقان حمید خوانده که حق جل و علا فرموده که وما
تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت وجای دیگر گفته
عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا چون عبد الرحمن مضمون این آیات را بطریق حجت
و برهان بیان نمود شیخ فرمود که تتمه همین آیه را فی هدایه جواب بشنو الا من
ارتضی من رسول و مولا و صاحب من آنکه مرضی از جانب رسول است که ملک علام
در کلام واجب الاحترام خود یاد کرده ای عبد الرحمن تو میدانی که مرض و صحت
و حیات و ممات از امور اختیاری نیست اگر خواهی که صدق مضمون این مکتوب
سعادت اسلوب بر تو ظاهر گردد تاریخ را محافظت کن و هر یک از حادثات که
درین مکتوب مذکور شده مثل ابتدای مرض من در روز هفتم از ورود این

نامه محمود روشن شدن چشم من که مدت بیست و هفت سال است که نور باصره
از خانه چشمم مفارقت نموده و وفات من در روز چهلم از وصول این توقیع جمیع را
ملاحظه کن اگر خلاف ظاهر گردد بیقین بدان که مدار اعتماد ما بر کذب و افترا
و بنای روایات و حکایات ما بر دروغ و دغا بوده و اگر تمامها آن بلا زیاده و نقصان
مطابق خبر واقع شود باید که خود را بعد از ظهور این چنین دلالت از طریق گمراهی
باز داری و بر کمالات و فضایل و معجزات و دلایل اهل بیت رسالت شک نیاری و بعد از آنکه
شیخ سخن خود را اتمام کرد حضار متفرق شدند و شیخ در روز هفتم رحلت شد پس از
چند روز مرض شیخ اشتداد یافت و در روزی که با جمعی کثیر بطریق عیادت بمجلس
شیخ حاضر شده بودیم ناگاه قطره چند آب از چشم شیخ روان گردید و علت عمی
بالکلیه از آن مدتی مدید و عهدی بعید نابینا بود فی الحال در کمال نور و ضیا شد

مرتفع گشت
پس شیخ پسرش را فرمود
ای حسن نزدیکتر آی و چشمهای
مرا که قبل هم

مشاهده نمای پس حضار جمیع ملاحظه کردند که حدقتین شیخ در غایت صحت و صفات
و این خبر شایع شد و مردم بعد از وقوع این دلالت واضحه بکرت بخدمت شیخ می آمدند
و تعجب می نمودند چنانچه روزی ابو السایب عتبة بن عبد الله مسعود که قاضی
القضاة بغداد بود بمجلس شیخ آمد بجهت امتحان دست خود را برابر شیخ داشت و سؤال

کرد که این

کرد که این چیست وانگشتری را بشیخ نمود شیخ گفت خاتم نقره ایست که نگینی فیروزه دارد

وبران سه سطر منقوش شده لیکن بطریق خواندن آن معرفت ندارم آنگاه شیخ

چون پسرش را درمیان سرای خود دید گفت اللهم الهم الحسن طاعتك وجنبه معصيتك

وسه نوبت این کلمات را تکرار نمود ودوات وقلم وکاغذ طلبید وبدست خود وصیت

نامه نوشت ودرباب بعضی از ضیاع وعقار که تصرف او دران بوکالت حضرت

صاحب الزمان علیه السلام بود که والد ماجد آنحضرت امام حسن عسکری صلوات الله

علیه بآنحضرت وقف کرده بود بپسرش حسن وصیت کرد در محافظت آن مبالغه نمود

وبعد از ادای وصیت مترصد امر الهی میبود تا آنکه روز چهلم داعی حق را اجابت نمود

واز محنتخانه کل نفس سیفوت جرعه چشیده بمتاع حیات از این سرای غرور بدار

السرور کشید رحمة الله علیه وچون عبد الرحمن بر وقوع این حالات مطلع گردید

بجز از اعتقاد بحقیت آن کعبه ارباب سداد چاره ندید وچون وجود را در ما

صدق یهدی الله لنوره من یشاء داخل گردانید واز شیعیان مخلص ومعتقدان

خالص گردید راوی گوید که شیخ قاسم بن رحمة الله علیه در صباح روز چهلم از

ورود آن مکتوب سعادت مصحوب نوت شد وعبد الرحمن بن محمد شیزی را

دیدم که بتشییع جنازه شیخ قیام نموده بود و از کمال حسرت و اندوه فریاد میکرد و
میگفت یا سیداه مرا بی تو حیات بچه کار آید و از زندگانی مرا در مفارقت تو عار
آید چون مردمان تحیر عبد الرحمن را بر فوت شیخ دیدند و امثال این سخنان بسبیل
تعزیت ازو شنیدند متعجب گردیدند عبد الرحمن گفت ای مردمان بر تحیر من که نسبت بتعزیتهم
بشیخ قاسم بن علا واقع شده تعجب منمایید زیرا که آنچه من از حرمت او بحضرت صاحب
الامر علیه السلام دانسته ام شما ندانسته اید و بعد از آنک فرصتی کتابتی از آنحضرت
صاحب الزمان علیه السلام بشیخ قاسم بن علا رسید که نامش حسن بود مضمونش
آنکه بشارت باد ترا که حق سبحانه و تعالی دعای پدر ترا در حق تو اجابت
نموده ترا بطاعت خود ملهم گردانید و بالطاف ربانی جمیع منهیات و نامشروعات
بر دل تو مکروه و ممنوع گردانید دیگر از جمله معجزات آنحضرت یکی آنکه روایت
کرده اند از پسر ابی سوره که گفت پدرم از مشایخ زیدیه بود در کوفه و در آنجا
بتشییع اشتهار یافت روزی از پدر خود ترک مذهب زیدیه پرسیدم گفت ای پسر
بسر وقتی بزیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم شبی بعد از ادای
نماز عشائین در آن منزل قصد خواب کردم و در آنوقت که سر بر بستر نهاده بوده

ناگه

فاتحه میخواندم ناگاه جوانی دیدم نیکوروی جبّهٔ سفیدی پوشیده که در برابر
من ایستاده بود و با من در خواندن موافقت مینمود و آنشب با ما در همان
مکان بود علی الصباح که مردم از زیارت فارغ شدند و متوجه منازل خود
بودند از حایر بیرون رفتیم چون بکنار فرات رسیدیم بمن گفت آن جوان
که ترا ارادهٔ رفتن بکوفه داری گفتم بلی پس راه فرات پیش گرفتیم و آن جوان راه بر
در پیش گرفت ابو سوره گفت بعد از آن بر فراق و جدا شدن او متاسف شدم
و از راه برگشته راه صحرا پیش گرفتم ناگاه آن جوان را دیدم که میرود بمن گفت
بیا من بر اثر او میرفتم تا بپای قلعهٔ مسناه رسیدیم آنجوان گفت اگر ترا میل خواب
خواب کن گفتم بلی بر من خواب غلبه کرده و نزدیک بآن قلعه در خزامی خوابیدم چون
بیدار شدم خود را در تولجی غری که عبارت از نجف اشرف است دیدم پس بمن گفت
یا ابا سوره میدانم که ترا اوقات بعسرت و تنگی میگذرد و کثیر العیالی بکوفه در ای
بخانه ابی طاهر زراری را طلب نمای ابو طاهر بیرون خواهد آمد و دستهایش
بخون گوسفندی که ذبح کرده باشد آلوده خواهد بود بمن بگوئی که جوانی که
صفتش این و این است و آنچه از خصوصیت حال و کیفیت مقال من دانی جهت علامت

وچنان بیان کن و بگو بپرسید که صره را که در زیر پایه سریر دفن نموده بمن
ده و آن همیان زر او گرفته صرف ما یحتاج خود کن پس بکوفه درآمدم و خانه ابی
طاهر را پیدا کردم و در کوفتم دیدم که ابوطاهر از خانه بیرون آمد و دستش بخون مذ
بوحی آلوده بود گفتم که جوانی که علامتش چنین و چنین است ترا فرموده که صره را
که در زیر پایه سریر مدفون است بمن دهی ابوطاهر گفت سمعا وطاعة و آن صره را
بمن تسلیم نمود و ببرکت آن صره خدای تعالی مرا از خلق مستغنی ساخت چون بر
کیفیت حال آن جوان مطلع یافته بودم یوما فیوما محبت او در دلم متزاید میگردید
و من نمیدانستم که او چه کس بود بالاخره شخصی بمن گفت که آن جوان که تو میگویی
محمد بن الحسن علیهما السلام بوده و بعد از آن مذهب اهل البیت اختیار کردم و ایضا علیه
مثل این روایت میکند ابو ذر احمد بن محمد بن ابی سوره راوی از احمد بن محمد بن الحسن
بن عبد الله التمیمی میگفته گفت شبی در تیه عرب راه گم کرده بودم ناگاه
جوانی را دیدم بر اثر او قدمی چند رفتم خود را نزدیک بمقابر مسجد سهله دیدم
پس متوجه من شده گفت این منزل منست ای ابو محمد باید که بکوفه روی نزد ابی
الحسن زراری علی بن یحیی و با او بگویی که بدهد بتو بعلامت فلان و فلان بدره دینار را

که در

که در آن فلان موضع نماده گفتم ای جوان تو چه کسی گفت من حجة بن الحسنم و دیدم
که نزدیک زاویه نشست و بدست مبارک زمین را اندکی کند چشمه آبی ظاهر
کرد پدید و نیز وضو ساخت و سیزده رکعت نماز گذارد و مرا رخصت انصراف داد پس
بخانه پسر ابی زراری رفتم و در کوفتم گفت چه کسی گفتم منم ابن ابی سوده گفت مرا
چه رجوعست باو و او را چه مصلحت بمن رجوع و ناگاه تمام از خانه بیرون آمد
پس با او رفتیم و حکایت خود گفتم چون این حکایت از من شنید برخاست و با من
مصافحه کرد و روی مرا بوسید و دستم را بر چشم خود مالید و مرا بخانه در آورده
بمکان لایق نشانیده و صره را از زیر پا به سریر بیرون آورده تسلیم من کرد و من
بسبب این معجزه ترک مذهب زیدیه کردم و شیعه شدم مترجم خرایج بعد از
نقل این معجزه میگوید ماحصل این روایت و روایت اول یکیست لیکن بعضی از خصوصیات
زیاده شده دیگر روایتست از محمد بن هرون همدانی که گفت پانصد دینار
دین بر ذمه خود از ناحیه مقدسه داشتم و اکثر اوقات بجهت ادای آن متفکر
میبودم شبی بخاطر گذرانیدم که چند دکان در تحت تصرف دارم و آنها را
به پانصد و سی دینار خریده بودم الحال آنرا به پانصد دینار بناحیه مقدسه میفرستم

یعنی بوکلای حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوجه ادای آن تسلیم مینمایم و ادای دین
خود میکنم علی الصباح که از خانه بیرون آمدم قبل از آنکه این اراده را با کسی در میان
نهم محمد بن جعفر را دیدم گفت امشب تو با خود قرار فروختن دکاکین داده گفتم بلی
ترا از کجا معلوم گردید گفت امروز مکتوب سعادت مصحوب از خدمت حضرت
صاحب الزمان علیه و علی آبائه صلوات الله الرحمن رسید مضمونش آنکه ای
محمد بن جعفر امشب محمد بن هرون همدانی فروختن دکاکین را با خود تصمیم داده
جهت پانصد دیناری که دین دارد باید که آن دکاکین را از وی بپانصد دینار
بخری و دخل باقی متصرفات ملسا زی چون این سخن از محمد بن جعفر شنودم دکاکین را
با او مبایعه شرعیه نمودم دیگر روایت از ابی الحسن مسترق و ابن معجزه را بر
وجهی که یکی از بزرگان علمای امامیه ترجمه آنرا در کتاب خود آورده نقل مینماید
ابو الحسن مسترق گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان که بناصر الدوله
مشهور بود حاضر شدم ذکر ناحیه بمیان آمد من تشنیع و تعییب کردم حسن بن عبد الله
گفت ای ابو الحسن من نیز مثل تو انکار داشتم وقتی با عمم حسین بن حمدان بودم و اظهار
انکار نمودم عمم گفت ای فرزند ترا نصیحت میکنم که ترک انکار نمائی زیرا که من نیز

مانند تو در مجالس سخنان لب ادبانه میکفتم تا آنکه حقیقت این امر بر من ظاهر کردید
و بر آن خجل بودم از آن استغفار نمودم و میخواهم که تو نیز از آن کار دنامی کفتم ای عم آن جبر
بود که ترا روی نمود و ابواب محبت بر روی تو کشود کفت وقتی که شدم بحکومت مامورشدم
قم در آن زمان که کار بر خلیفه دشوار شده بود زیرا هر که از جانب خلیفه بحکومت
ایشان مقرر میشد با او محاربه مینمودند و آنان از ارکان دولت عباسیان
که با ایشان محاربه نمودند همه مغلوب کشتند و خلیفه را از این سبب خاطر متغیر
مکدر بود و دایم الاوقات در دفع ایشان تفکر مینمود تا آنکه لشکر بسیار از پیاده
و سواره با مرا و فراهم آورده و مرا بر ایشان امیر کردانید و جمیع ایشان را
مامور امر من ساخت پس بامر خلیفه متوجه آن طایفه شدم و چون نزدیک
با آن دیار رسیدیم در موضعی که فرود آمده بودیم صید بسیار و آهوی بیشمار
دیدم ذوق شکار بر من غالب شد با جمعی از پیاده و سوار متوجه شکار شدیم
در اثنای شکار آهوی از پیش من بدر رفت و من بر اثر آن آهو تاختم و
بعد از تردد بسیار دیدم که آن صید بدرون نهری در آمد من نیز از
عقب او در آمدم بگمان آنکه آن نهر شاید که تنگ شود و دوم را گرفتن

آن آهو میسر شود هرچند بیشتر رفتم آن نهر وسیع‌تر شد بعد از کلال کوفتن از آن صید
مأیوس شدم بر قصد مراجعت نمودم ناگاه جوانی دیدم که بر مرکبی شهبا سوار بود
و عمامه از خز سبز بر سر بسته و مرد و مرکب مستغرق آهن و فولاد بود چنانچه غیر
از چشم راکب و مرکب چیزی دیگر نمینمود و موزهای سرخ در پا داشت گفت ای
حسین و از روی حرمت نام من نبرد و بکنیت خطاب نکرد گفتم چه میفرمائی گفت چرا
خدمت امام نمینمائی گفتم چه بنده متفرقه ناچیز شیعه میکنی و خمس مال خود را چه
سبب از اصحاب من منع مینمائی از استماع کلام خجسته فرجام آن جوان چنان تمامت
بر من کارگر شد که رعشه بر اعضای من افتاد و بمثابه از آن جوان ترسان گشتم
که در مدت عمر هرگز خود را بآن حال ندیده بودم گفتم ای سید من هرچه امر کنی
فرمان بردارم و بآنچه فرمائی بجای آرم پس گفت هرگاه برسی بآن موضع که
الحال قصد آن داری بعنف جنگ و مجادله و تشویش محاربه و مقاتله آن دیار
ترا در قبضه اقتدار و اختیار درآید و جمعیت بسیار و اسباب بیرون از حد
شمار بتصرف درآید باید که خمس آن را باهل خمس برسانی گفتم سمعاً و طاعةً پس
گفت چون مطیع امر و منقاد فرمان شدی الحال بصحت و سلامت برو که ترا رخصت

انصراف

انصراف وحصول جمعیت بی مخاصمت وخلاف ندادیم این گفت وعنان مرکب بگردانید
واز نظر غایب گردید وخوف ورعب من از غایب شدن آن جوان زیاده شد
بحیثیتی که مطلقا از حال خود خبر نداشتم وچون بعد از اندک فرصتی مرا افاقتی حاصل
شد از همان راه که آمده بودم مراجعت بلشکر خود نمودم واین قضیه را تماما فراموش
شد بعد از آن متوجه محاربه ومقاتله شدم وچون نزدیک بآن دیار رسیدیم دیدیم
که جمیع اهل آن بلده از روی مصالحه وانقیاد پیش آمده خود را از حرب وپیکار باز
داشته اند وخزاین ودفاین بیرون از حساب وشمار بما تسلیم نمودند پس بآن
بلده طیبه در آمدیم وجمعیت زیاده از حساب بدست آوردیم وبدار السلام
بغداد دوستکام ومحصل المرام مراجعت کردیم ومن هر وقت از سرعت این فتح [illegible]
این نعمت وجمعیت بی جنگ وکارزار تعجب بسیار میداشتم وحصول این وقایع را
از قوت طالع خود می انگاشتم تا آنکه روزی در منزل خود باعزاز تمام و
استیلاء ما لا کلام نشسته بودم ناگاه شخصی که او را محمد بن عثمان عمری میگفتند
بمجلس من در آمد وبر بالای متکای من نشست غضب بر من استیلا یافت وهر چند
بکنایه خواستم که او را از آن موضع برخیزانم مطلقا ملتفت من نشد ومردم بسیار

مجلس من در می آمدند و من از نشستن او بران محل خجل و منفعل میشدم و علاجی
نداشتم تا آنوقت که مردم از مجلس من بیرون رفته پس نزدیک من نشست و گفت
سری دارم اگر حضرت دهی با تو در میان نهم گفتم بگوی گفت آن جوان که بر مرکب
شهبا سوار بود در فلان شهر با تو ملاقات نمود میگوید که با آنچه وعده نموده
بودی وفا کن چون این حدیث از محمد بن عثمان شنیدم آن جوان بخاطرم رسید
و آنچه از نصیحت او فراموش کرده بودم بیاد آوردم و رعشه بر تن افتاد و مویها
در بدنم راست ایستاد بنا بر مهابتی که از آن جوان مرا در خاطر قرار گرفته بود پس
گفتم سمعا و طاعة و دست او قاصد گرفته در خزاین گشودم و جمیع آنچه در
تصرف داشتم با او تخمیس نمودم تا صد خمس جمیع را در تصرف آورده از منزل
من بیرون رفت و از آن تاریخ با اهل تشیع مختلط و مربوط بودم و محبت
و مودت ایشانرا بر خود لازم دانستم و چگونگی اطوار و کیفیت احوال ایشان مرا
متاثر میساخت تا بالاخره از ایشان شدم و ترک متابعت مخالفان اهل البیت
کردم و الحال بران اعتقاد راسخ و قایم و بران عقیده ثابت و جازمم پس گفت
حسن بن عبدالله بن حمدان که از آنوقت که قصه را از عم خود شنیدم در هیچ محل

ممکان از روی استخفاف بجانب یکی از اهل تشیع نکوییتم وحرمت ایشان

میدانستم وطریق تشیع را نکذاشتم دیکر روایتست از ابی القاسم جعفر بن محمد بن

قولویه که کفت در سال سیصد وسی وهفت از هجرت ببغداد رسیدم وعزیمت حج داشتم

ودران سال جمعی از قرامطه حجر الاسود را بعد از انکه از بیت الله الحرام برده بودند

وعود نده وخانه کعبه را از نو میساختند که حجر را در موضع خود نصب نمایند من

در کتب معتبره خوانده بودم که حجر الاسود را اکر از موضعش بردارند هیچکس نصب

آن نمیتواند نمود الا آنکسی که در آنزمان حجت باشد از جانب خدای تعالی بر

خلق همچنانکه در زمان حجاج وهشام حضرت امام زین العابدین علیه السلم

نصب نموده بود وتمامی همت من مصروف بود بر آنکه در آنسال بمکه رسم وملازمت

باسعادت آنکسی را که نصب حجر الاسود نماید دریابم اتفاقا دران تاریخ که در

بغداد بودم مرض شدیدی مرا بدید آمد ومدتی بر بستر بیماری خوابیدم از

سفر حج بازماندم واز استیلای مرض بر خود ترسیدم عریضه مصحوب قافله حاج بدست

شخصی هشام نام بفرستادم بقصد آنکه اکر مرا سعادت خدمت آنکسی که ناصب

حجر الاسود است روی نداد شاید که مکتوب مخالصت اسلوب مرا قاصد بمجلس

شریف آنحضرت رسانند و بدین تقریب مرا مذکور محفل منیف آن سرور گردانند لیکن
معلوم نماید که درین نقل و بیماری ابواب صحت و سبکباری حضرت باری بر من
خواهد گشود با آنکه مرا تهیهٔ اسباب سفر آخرت باید نمود هشام گوید چون بمکه
رسیدم شخصی را با خود بمسجد الحرام بردم که از شورش ازدحام عوام مرا محافظت نماید
و بمعاونت او رفتم تا نزدیک خانه کعبه رسیدم جمعی را دیدم که ایشان قصد آن
داشتند که حجر الاسود را بموضع اول نصب کنند و هر یک از ایشان که آن سنگ را
بمحل خود میبرد حجر قرار نمیگرفت و می افتاد تا جمیع مردمان ازین واقعه حیران
شدند و مطلقا قدرت بنصب حجر نیافتند ناگاه دیدم که از جانب در مسجد
الحرام جوانی گندم گون نیکو روی با وجاهت تمام و مهابت مالاکلام متوجه بیت
الحرام شد و چون نزدیک برکن حجر الاسود رسید حجر الاسود را استلام فرمود و آنرا
در محلی که اول بوده نصب نمود و حجر بجای خود قرار گرفت و بدین سبب فریاد
از خواص و عوام و حضار مسجد الحرام بر آمد و مرا از کثرت ازدحام از دریافت
ملازمت آنحضرت در آن مقام مانع شد مکث کردم تا متوجه به بیرون شد و نظر
از آن سرور بر نمیداشتم و بر اثر آن حمیده سیر میرفتم و آنحضرت بهر جانب که روانه

میشد

284

میند مردم راه می دادند ومرا تمامی همت مصروف بران بود که خود را بحضرت او
رسانم چون از میان مردمان بیرون رفت وبطرفی که خالی بود از کثرت خلایق
رسید بایستاد ومرا آواز داد چون بنزدیک آنحضرت رسیدم فرمود که بیا
ومکتوبی که داری بده بس رقعه را بیرون آوردم بوسیدم وبدستش
دادم قبل از انکه نامه را بگشاید وبخواند گفت او را ازین علت خوفی وضرری
نیست وبعد از سی سال دیگر او را توجه بدار القرار میسر خواهد شد وچون این
حال مشاهده نمودم مرا از یاد شوق صحبت آنحضرت گریه دست داد وچون
چشم گشودم آنحضرت را ندیدم راوی گوید چون ابن هشام از مکه متبرکه بدار
السلام بغداد مراجعت نمود وبابی جعفر بن محمد بن قولویه جمیع قصه را شرح داد از
بهجت این خبر خیر اثر مرضش بصحت مبدل گردید ومدت سی سال دیگر عمر
گذرانید وبعد از آن او را اندک مرضی بود بس جمیع دوستان خود را احضار
فرمود وجمیع مهمات خود را با ایشان درمیان آورده وصیت کرد ودر تحصیل کفن
وترتیب اسباب غسل ودفن استعجال فرمود دوستان با او گفتند که این مرض
که تو داری مطلقا ما را فطنه نوت نیست گفت ای دوستان اگر شما را حکایت

هشام که قبل از این بیست سال واقع شده بود فراموش کرده اید من فراموش نکرده ام
وهر وقت متذکر آن تاریخ بوده ام ویقین میدانم که از این مرض صحت نمییابم پس
بتهیه تجهیز وتکفین پرداختند وباحتیاج او را مهیا ساختند وبعد از وصیت
شبه روز داعی حق را اجابت نمود علیه رحمة الله الملك المعبود دیگر روایت
از ابی عبد الله ذراری که گفت در کوفه میبودم ودر میان بنی هلال تاهل نمودم روزی
میان وزوجه من اندك خشونتی واقع شد ومنازعه بجایی رسید که منکوحه من از من
کمال خشم از خانه بیرون آمده بمیان اقوام خود رفت ومن روزی چند تغافل
کردم وبا کسی از ایشان حکایت خود وشکایت نگفتم ونکردم وتغافل من سبب
آن شد که ایشان نیز از من اعراض کردند وبعد از آن هر چند سعی نمودم مفید
نیفتاد واز این حیثیت بسیار پریشان ومتالم شدم بنابر آنکه بغایت مایل
بآن جمیله بودم وچون از سعی وتردد اثری ظاهر نشد بغیر از سفر علاجی ندیدم با
جمعی که متوجه بدار السلطنة بغداد بودند همراه شدم وبعد از قطع منازل بآ
نمقام فرح انجام رسیدم وبا یکی از مشایخ بمجلس شیخ در آمدم گفت اگر حاجتی هست کوفه صح
نام خود را بر جای بنویس که بارسال خود بخدمت صاحب الزمان علیه وعلی آبائه

صلوات

صلوات الرحمن ارسال کنم و در حین ورود جواب بر آن حین ادراک کنم کو دائم پس با مر شیخ
حسین بن روح روح الله روحه نام خود را در میان اسامی ارباب سؤال که بر
صحیفه مرقوم بود ننوشتم و روز دیگر متوجه بزیارت عسکریین شدم و بعد از
ادراک شرف زیارت بغداد مراجعت نمودم چون بخدمت شیخ رسیدم صحیفه را که نام
تمامی اصحاب حاجت بر آن مکتوب بود بیرون آورد و در تحت اسم هر کس جوابی
بر طبق آنچه در خاطر داشت مرقوم بود و در زیر نام من بقلم مجمل رقم نوشته بود که
بشارت باد بر زادی که خدای سبحانه و تعالی زوجه اش را با او الفت داد
و منازعه را از میان ایشان مرفوع ساخت و آنچه در خاطر داشتم بجواب تمام
آن فایز شدم پس شیخ را وداع کرده از بغداد بیرون آمده متوجه کوفه گردیدم
و چون بمقصد رسیدم روز دیگر جمعی از اقربای زوجه من بنزد من آمدند
و زبان بملاطفت گشودند و از تقصیرات ما سلف اعتذار نمودند و زوجه مرا
با حسن الحال بمنزل من مراجعت فرمودند و از آن روز دیگر میان من و او
مخالفت واقع نشد و دیگر از منزل من بی رخصت من بیرون نرفت یکی از
علمای امامیه در کتابی که در مناقب عترت طاهره تالیف نموده میفرماید که

قائلین ببقای حضرت مهدی علیه السلام قصها در فیض رسانیدن آنحضرت بشیعیان
و نفاذ دادند او بیماران را و فایدها بخلق رسانیدن و دستگیری کردن
درماندگان نقل کرده اند که اگر همه را جمع کنی کتابی عظیم میشود از آنجمله دو
حکایت است که صاحب کشف الغمه نقل کرده و مشهور است و او گفته است که چون این دو حکایت هم بزمان ما نزدیک بود از برادران ثقه صحیح القول شنیده ام و آن
دو کس که این دو حکایت برایشان واقع شده در ایام حیات من فوت
شده اند و من ایشانرا ندیده ام اما پسران ایشانرا دیده ام و شک در وقوع
آن دو حکایت ندارم نقل میکنم جامی نیز آن دو حکایت را در کتاب شواهد
النبوة نقل کرده یکی آنست که در عهد مستنصر عباسی از دیهی که آنرا هرقل نام است
و از توابع حله است اسمعیل بن حسن نام مردی را در ران چپ بمقدار تبغدادی
چیزی که آنرا توثه گویند نعوذ بالله منها برآمد و در هر فصل بهار میترقید و از آن
خون و چرک میرفت و این الم او را از همه شغلی باز میداشت و نماز کردنش مشکل
بود بحله آمد و بخدمت رضی الدین علی بن طاوس رفت و از این کوفت شکوه
نمود سید جراحان حله حاضر نمود آنرا دیدند و همه گفتند این توثه بر
بالای رگ اکحل برآمده است و علاج آن نیست الا بریدن و اگر این را ببریم

شاید رگ اکحل بریده شود و آن رگ هرگاه بریده شد اسمعیل زنده نماند
و در بریدن چون خطر عظیم است مرتکب آن نمیشوم سیّد با اسمعیل
گفت من ببغداد میروم باش تا ترا همراه ببرم و با طبّا و جرّاحان بغداد بنمایم
شاید وقوف ایشان بیشتر باشد و علاجی توانند کرد و چون ببغداد آمد
و اطبّا و جرّاحان بغداد را طلبید ایشان نیز جمیعاً همان تشخیص کردند
و همان عذر گفتند و اسمعیل دلگیر شد سیّد مذکور با او گفت حق تعالی
نماز ترا با وجود این نجاست که بآن آلوده از تو قبول میکند و صبر کردن
در این الم لا اجری نیست اسمعیل گفت پس چون چنین است بزیارت سامره
میروم و استغاثه بائمّه هدی میبرم و متوجه سامره شد صاحب کشف
الغمّة میگوید از پسرش شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که چون بآن
مشهد منوّر رسیدم و زیارت امامین همامین امام علی نقی و امام حسن عسکری
علیهما السّلام کردم و بسرداب رفتم و شب در آنجا بحق تعالی بسیار نالیدم
و بصاحب الامر استغاثه بردم و صبح بطرف دجله رفته جامه را شستم و
غسل زیارت کردم بقلعه نرسیده چهار سوار دیدم که میآیند و چون در

کردم و ابریقی که داشتم پر آب کردم و متوجه مشهد شدم که یکبار دیگر زیارت هم

حوالی مشهد شرفا خانه داشتند گمان کردم که مگر از ایشان باشند چون پیش
رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند یکی از ایشان خطش دمیده بود
یکی از آن جماعت نفر پیری بود پاکیزه وضع که نیزهٔ در دست داشت دیگری
شمشیری حمایل کرده و فرجی بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته و نیزه بدست
گرفته پس آن پیر در دست راست قرار گرفت و بن نیزه را بر زمین گذاشت
و آن دو جوان در طرف چپ ایستادند و صاحب فرجی در میان راه ماند بر
من سلام کردند چون جواب سلام باز دادم فرجی پوش گفت فردا روانه
میشوی گفتم بلی گفت پیش آی تا به بینم که چه چیز ترا در آزار دارد در خاطر
رسید که اهل بادیه احترازی از نجاست نمیکنند و تو غسل کردهٔ و رخت را بآب
کشیدهٔ و جامه ات هنوز ترست اگر دستش بتو نرسد بهتر باشد در این
فکر بودم که خم شده مرا بطرف خود کشید و دست بر آن جراحت نهاده فشرد
چنانچه درد آمد و راست شده بر زین قرار گرفت مقارن آن حال آن
شیخ گفت افلحت یا اسمعیل من گفتم افلحت و افلحتم و در تعجب افتادم که نام مرا چه
میداند باز همان شیخ که با من گفت خلاص شدی و رستگاری یافتی گفت امام است

امام

امام من دویده ران و رکابش را بوسیدم و امام علیه السلام راهی شده
و من در رکابش میرفتم و جزع میکردم بمن گفت برگرد من گفتم از تو هرگز جدا
نشوم باز فرمود که برگرد که مصلحت تو در برگشتن است و من همان حرف را
اعاده کردم پس آن شیخ گفت ای اسمعیل شرم نداری که امام دو بار فرمود
که برگرد و خلاف قول او میکنی این حرف در من اثر کرد پس ایستادم چون
قدمی چند دور شدند باز بمن ملتفت شد فرمود چون بغداد رسی
مستنصر ترا خواهد طلبید و ترا عطای خواهد کرد از و قبول مکن و بفرزند
ما رضی بگو که چیزی در باب تو بعلی بن عوض بنویسد که من باو سفارش
میکنم که هرچه تو خواهی بدهد من همانجا ایستاده بودم تا از نظر من
غایب شدند و من تاسف بسیار خورده ساعتی همانجا نشستم بعد
از آن بمشهد برگشتم اهل مشهد چون مرا دیدند گفتند حالت متغیرست
آزاری داری گفتم نه گفتند با کسی جنگی و نزاعی کرده گفتم نه اما
بگوئید که این سواران که از اینجا گذشتند دیدید گفتند ایشان
از شرفا باشند گفتم شرفا نبودند بلکه یکی از ایشان امام بود پرسیدند

که آن شیخ با صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند زخمت را با و نمودی گفتم
بلی آن را فشرده و درد کرد پس ران مرا باز کردند اثری از آن جراحت نبود و من
خود هم از دهشت بیخود افتادم و ران دیگر را گشودم اثری ندیدم و در این حال
خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره کردند و اگر اهل شهر مرا از اخلاص
نمیکردند در زیر دست و پا رفته بودم و فریاد و فغان بمردی که ناظر بین
النهرین بود رسید و آمده ماجرا را شنید و رفت که واقعه را بنویسد و من شب
در آنجا ماندم جمعی مرا مشایعت نمودند و دو کس همراه کردند و برگشتند و صبح صبح
دیگر بدر شهر بغداد رسیدم و دیدم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر
که میرسد از او اسم و نسبش را میپرسند چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سر
من هجوم کردند و رختی را که ثانیا پوشیده بودم پاره کردند و نزدیک
بود که روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسید و مردم را
از من دور کرد و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را و بغداد فرستاده
و او ایشان را خبر کرده بود پس سید فرمود که این مردی که میگویند شفا یافته
توئی که این غوغا در این شهر انداخته گفتم بلی از اسب بزیر آمده ران مرا باز

کرد

کرد وچون زخم را دیده بود از ان اثری ندید ساعتی غش کرد و بیهوش
شد وچون بخود آمد گفت وزیر را طلبیده وگفته که از مشهد اینطور نوشته
آمده و میگویند که آن شخص توهم بوطست زد دختر او را بمن برسان و مرا
با خود بخدمت آن وزیر که قمی بود برده وگفت که اینمرد را زخمی زده و ستیزه
اصحاب جنت وزیر گفت قصه را بجهت من نقل کن از اول تا باخر آنچه بر من
گذشته بود نقل نمودم وزیر فی الحال کسان بطلب اطبا وجراحان فرستاد وچون
حاضر شدند تعجب بود شما زخم اینمرد را دیده اید گفتند بلی پرسید که دوای آن
چیست همه گفتند علاج او منحصر در بریدن است اما اگر ببرند مشکل که بزید
وزنده بماند پرسید که بتقدیری که نمیرد تا چندگاه آن زخم بهم آید گفتند
اقلا دو ماه آن جراحت باقی خواهد بود وبعد از ان شاید مندمل شود ولیکن
در جای آن گوی سفید خواهد ماند که از آنجا مو نروید باز پرسید که شما
چند روز شد که زخم او را دیده اید گفتند امروز روز دهم است پس وزیر
ایشانرا بنزد طلبیده ران مرا برهنه کرد ایشان دیدند که با ران دیگر اصلا
تفاوتی ندارد واثری بهیچ وجه از ان کوفت نیست درینوقت یکی از اطبا

که از نصاری بود صیحه زده گفت والله هذا من عمل المسیح یعنی بخدا قسم که این
شفا یافتن نیست مگر از معجز مسیح یعنی عیسی بن مریم ونیز گفت چون عمل هیچیک
از شما نیست من میدانم عمل کیست واین خبر بخلیفه رسیده ووزیر را طلبید ووزیر
مرا با خود بخدمت خلیفه برد ومستنصر مرا امر فرمود که آن قصه را بیان کنم وچون
نقل کردم وبا تمام رسانیدم خادمی را فرمود که کیسه را که در آن هزار دینار
بود حاضر کرد ومستنصر بمن گفت این مبلغ را نفقه خود کن من گفتم حبه از این
قبول نمیتوانم کرد گفت از که میترسی گفتم از آنکه این عمل اوست زیرا که او امر
نمود که از ابوجعفر چیزی قبول مکن پس خلیفه مکدر شده بگریست و
صاحب کشف الغمه میگوید که از اتفاقات حسنه آنکه روزی من این
حکایت را از برای جمعی نقل میکردم چون تمام شد دانستم که یکی از آن جمع شمس
الدین محمد پسر اسمعیل است ومن او را نمی شناختم از این اتفاق تعجب نموده
گفتم تو ران پدر را در وقت زخم دیده بودی گفت نه در آن وقت کوچک
بودم ولی در حال صحت دیده بودم ومو از آنجا برآمده بود واثری از آن زخم
نبود وپدرم هر سال یکبار ببغداد می آمد وبسامره میرفت ومدتها در آنجا بسر

میبرد و میگریست و تاسف میخورد و بآرزوی آنکه مرتبه دیگر آنحضرت را به
بیند در آنجا میگشت و یکبار دیگر آن دولت نصیبش نشد و آنچه من میدانم
حبل بار دیگر بزیارت سامره شتافت و شرف آن زیارت را دریافت
و در حسرت دیدن حضرت صاحب الزمان علیه السلام از دنیا رفت حکایت دیگر
آنست که صاحب کشف الغمه رحمه الله تعالی میگوید که حکایت کرد از برای من
سید باقی بن عطوه علوی حسنی که پدرم عطوه زیدیه بود و او را مرضی بود
که اطبا از علاجش عاجز بودند و از ما پسران آزرده بود و منکر بود میل
ما را بمذهب امامیه و مکرر میگفت من تصدیق شما نمیکنم و بمذهب شما قایل
نمیشوم تا صاحب شما مهدی نیاید و مرا ازین مرض نجات ندهد اتفاقا شبی
در وقت نماز خفتن ما همه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که میگوید بشتابید
چون شتابیدیم نزدش رفتیم گفت بدوید و صاحب خود را دریابید که همین
لحظه از پیش من بیرون رفت و ما هرچند دویدیم کسی را ندیدیم و برگشته
پرسیدیم که چه بود گفت شخصی نزد من آمده گفت یا عطوه من گفتم تو کیستی گفت
من صاحب پسران توام آمده ام که ترا شفا دهم و بعد از آن دست دراز کرد

وبر موضع الم من دست مالید و من چون بخود نگاه کردم اثری از آن کوفت ندیدم

و مدت تمامی مدید زنده بود با قوت و توانایی زندگانی کرد و من غیر از

پسران او از جمع کثیر این قصه را پرسیدم و همه بهمین طریق بیان داده و کم نقل نمودند

صاحب کشف الغمه بعد از نقل این دو حکایت میگوید که امام علیه السلم را مردمان

در راه حجاز و غیره بسیار دیده اند که یا راه گم کرده بودند یا درماندگی

داشته اند و آنحضرت ایشان را خلاصی داده و ایشان را بمطلب خود رسانیده و اگر

خوف تطویل نبود ذکر میکردم مؤلف این اربعین میگوید میانه من و خدا که میشناسم

در هند مردی را که مکرر آنحضرت را دیده و در بعضی اوقات بمرضی مهلک گرفتار

بود که آنحضرت او را شفائی کامل کرامت فرموده و در حدیث مذکور است که

هر سال در موسم حج آنحضرت در مکه حاضر میشود و مردمان را می بیند و میشناسد

و ایشان او را می بینند و نمی شناسند و حدیث دیدن غانم هندی آنحضرت را

نزد راویان حدیث شهرتی عظیم داشته و دارد و ابن بابویه در کتاب کمال الدین

و تمام النعم حکایتی نقل کرده و گفته که از شیخی که از اصحاب حدیث و معتمد علیه

بود نام او احمد بن فارس الادیب بود شنیدم که گفت بهمدان رسیدم و طایفه را

که مشهو

که شهرها به بهشت مانند بودند دیدم و همه را بر مذهب امامیه یافتم و آثار رشد
و صلاح و تقوی و فلاح از ایشان ظاهر بود از سبب تشیع ایشان پرسیدم
از آن میان پیری نورانی که آثار زهد و صلاح و تقوی و فلاح از سیمای
او هویدا بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد بزرگ ما که این طایفه باو منسوبند
بحج رفت و در برگشتن بعد از طی چند منزل از بادیه بقضای حاجتی یا
ادای نمازی از رفقا دور میشود و خوابش میبرد و بعد از بیداری از قافله
اثری نمی‌بیند میگفت که چون خود را تنها و بیکس می‌یافتم سراسیمه در آن صحرا
پاره‌ای دویدم و چون قوتم نماند بخدا نالیدم و گریستم و در آن حیرت و اضطرار
زمینی سبز و خرم بنظرم در آمد متوجه آن موضع شدم زمینی دیدم که در
سبزی و طراوت دائم بهشت میزد و در آن میان قصری مینمود با خود گفتم در این
بادیه هولناک این دشت سبز و این قصر رفیع که از هیچکس نام و نشانش نشنیده
چه طور جایی باشد و کجا تواند بود تا بدر قصر رفتم دو جوان سفیدپوش
بر در آن قصر دیدم سلام کردم جواب بصواب دادند و گفتند بنشین که خدا
با تو نظر هست و خیر تو خواسته دیگری داخل قصر شد و بعد از لحظه بیرون آمده

گفت بچنین و مرا بدرون قصر برد بهر طرف نگاه کردم بآن خوبی عمارتی ندیده
بودم بیک صفه تختی دیدم و بر روی تخت جوانی خوش روی خوش موی خوش
لباس تکیه کرده بود و بر بالای سرش شمشیری دراز آویخته و از نور روی او
آن خانه آنچنان روشن بود که گفتم مگر ماه شب چهارده طالع شده است
سلام کردم از روی لطف جواب داده مهربانی نمود و گفت میدانی من کیستم گفتم
والله که نمیدانم و نمی‌شناسم فرمود که من قایم آل محمد علیهم السلام منم که در آخر الزمان
ظهور و خروج خواهم نمود و با این شمشیر که می‌بینی زمین را از عدل و راستی
پر خواهم ساخت چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد من چون این کلام را
از آنحضرت شنیدم بسجده افتادم و روی بر خاک میمالیدم فرمود که
چنین مکن و سر از زمین بردار و چون سر برداشتم فرمود که نام تو فلان
بن فلانست و از همدانی گفتم راست فرمودی ای مولای من گفت دوست
میداری که بخانه و اهل خانه بریی گفتم بلی یا سیدی فرمود که خوبست
که اهل خود را بهدایت بشارت دهی و آنچه دیدی و شنیدی بگوئی و اشاره
بخادم کرد خادم دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از قصر بیرون آورد

وانزا

واندك راهی با من آمد چون نگاه کردم مناره و مسجد و درختها و خانها دیدم از من پرسید که این موضع و محل را میشناسی گفتم بلی در حوالی شهر ما دهیست که آنرا اسدآباد میگویند این با آن میماند گفت بلی این اسدآباد است ببلادت برو چون ملتفت شدم رفیق خود را ندیدم و چون کیسه را گشودم چهل دینار یا پنجاه دینار در آن کیسه بود و از برکت آن با نفعها بسیار رسیده و تا دینار زر در خانه ما بود خیر و برکت با ما بود و تشیع از برکت وجود او در سلسله ما مانده تا قیامت قایم خواهد بود شیخ سدید سعید محمد بن محمد بن نعمان حارثی که ملقب است بمفید علیه رحمة الله الملك المجيد در کتاب میفرماید آنچه حاصل مضمونش اینست که بعضی از دلایل بر امامت آنحضرت که عقل و استدلال صحیح اقتضای آن میکند آنست که میباید در هر زمان سلطان عادلی باشد که مردمان بسبب وجود او بصلاح نزدیکتر و از فساد دورتر باشند و مستغنی باشد از رعایای خود در احکام و علوم و عقل حکم برین میکند که محال است که در میان مکلفان سلطان عادلی نباشد از جهت آنکه کل صاحبان نقصان محتاجند بکسی که مؤدب گناهکاران و مقوم عاصیان و رادع غاویان و تعلیم دهنده جاهلان

و آگاه کننده غافلان و محذّر گمراهان و مقیم حدود و منفذ احکام و فاصل میان
اهل اختلاف و نصب کننده ثغور و حافظ اموال و حامی بیضهٔ اسلام و جمع کننده مردمان
در روزهای جمعه و در روزهای عید باشد و دلیل قایم است بر اینکه آن
سلطان عادل میباید معصوم باشد تا محتاج بامام دیگر نباشد و ضرورست
وجوب نص بر امامت او نیز که عصمت از امور باطنی است و ظهور معجزه ازو
و باتفاق اهل حق کسی که این صفات درو موجود است بعد از حضرت امام حسن
عسکری فرزند او مهدیست علیهما السلام بر وجهی که بیان کردیم آنرا و این ادلّه ایست
که با آن محتاج نیستیم در باب امامت بروایت نصوص متعدد آنچه آمده است
در امامت او اخبار و حال آنکه با این براهین عقلیّه دلایل نقلیّه نیز در باب امامت
حضرت مهدی که فرزند حضرت امام حسن عسکری وارد است از طرقی که
منقطع است با آن اعذار انتهی کلامه رفع الله مقامه باید دانست که حضرت
صاحب را علیه السلام دو غیبت است غیبت صغری و غیبت کبری و حکایاتی که
مذکور شد اکثر آن در غیبت کبری بوده و امّا در غیبت صغری که مدت آن
هفتاد و چهار سال بوده بعضی از خلّص شیعیان بخدمت او علیه السلام میرسیده اند

مسایل و حاجات و مشکلات خود را بر ایشان عرض میکرده اند و ایشان بامام
علیه السلم عرض مینموده اند و جواب میگرفته اند و در این مدت از نام آنحضرت
گاهی به م ح م د و گاهی بصاحب و حجت و قایم و مهدی تعبیر مینموده اند
و الحال نیز چنین است و تا آنحضرت ظهور نکند رخصت تسمیه نیست و مکان امام را
ناحیه مقدس میگفته اند و در احادیث شیعه واقع شده از تصریح بنام و کنیت آن
ام حضرت پیش از ظهور آنحضرت هرگاه مقصود آن ولی حضرت معبود باشد
و نام وکلای آنحضرت و توقیعات او علیه السلام که بخواص خود نوشته در کتب
معتبره مذکور است و از ابتدای ولادت آنحضرت تا روز آخر غیبت اولی و
بعد از آن تا باین زمان معجزات عظیمه که از آنحضرت ظاهر شده که هر یک از آن
شاهد عدل است بر وجود آن حضرت علیه السلم در دفاتر ثقات مسطور است
و حکایات و روایات صحیحه صریحه نیز از طرفین مرویست که مؤید این
معنیست مثل حکایات بحر ابیض و جزیره خضرا و حکایات حدیقة الشیعه و
شهری که در اقصای زمین مغربست که از خوف اطناب الکتاب در این مختصر محرر
نکردید و بسیاری از شیعیان و موالیان بوده اند که در زمان غیبت

کبری بخدمتش مشرف شده اند و در کشف الغمّه و فصول المهمّه و کمال الدین و
خرایج و غیرها بعضی از ان که بعضی از صاحبان ان کتب رسیده نوشته اند
و آنکه در حدیث واقع است که من یدعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة
فهو کاذب با این اخبار منافات ندارد چنانکه بر متتبّعان آثار ائمّه
اطهار ظاهر است و توجیه و توضیح این خبر [معنی] شیخ حسین خز بن محدثین در
کتاب ریاض المؤمنین نموده هر که خواهد که بر آن اطّلاع یابد بآن کتاب
رجوع نماید امّا نام آنهایی صاحب را صلوات الله علیه دیده و بخدمتش
رسیده اند از وکلا و توقیعات جهت ایشان بیرون آمده در اکثر کتابها
خصوصا در کتاب کمال الدین و کتاب کشف الغمه مذکور است اوّلا از وکلا
عمری و پسرش که در بغداد بودند بخدمت آنحضرت میرسیده اند و حاجز
و بلالی و عطار و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از کوفه عاصمی
و از قم محمد بن اسحق و از همدان محمّد بن صالح و از ری بسامی و از آذربایجان
قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه از وکلای آنحضرت بوده اند
و بخدمتش میرسیده اند و از غیر وکلا از اهل بغداد ابو القاسم بن ابی حلیس

وابو عبد الله بن روح و مسرور طباخ غلام ابی الحسن علیه السلام واحمد و محمد
پسران حسن و اسحق کاتب و صاحب فرّا و صاحب کیسه مهر دار و از همدان
محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و از دینور حسن بن هرون و احمد برادرش
وابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاله و از خیر زیدان و از قم حسن بن نصر و محمد بن
محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی
و پسرش و پسر محمد بن هرون و صاحب الحصاة و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو
جعفر رفّا و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهر زور پسر خال
و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و صاحب رقعه
سفیده و ابو ثابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید
و حسن پسرش و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب المولودین و از
مکه صاحب المال و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن وجنا و از اهواز حصینی اینها
وکلا نیستند اما بتحقیق آنحضرت را دیده اند و در کشف الغمه بغیر از جماعت مذکورین
بسیاری را نقل کرده از وکلا و سفرا و غیرهما که خوفاً عن التطویل نوشته نشد
و معجزاتی که از آنحضرت بوسیله هر یک از اینجماعت ظاهر شده از حد شمار بیرون است

[و]ا[ز] جمله توقیعات یکی آنست که از محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری روایت
کرده اند که گفت جمع آمد مالی نزد من از حضرت قایم آل محمد علیهم السلم که آن
پانصد درهم بود الا بیست درهم و مرا خوش نمی آمد که این بیست درهم کم باشد
از مال خود بیست درهم داخل نمودم و فرستادم بنزد محمد بن جعفر که وکیل ناحیه
بود توقیع از آنحضرت بمحمد بن جعفر رسید و قبض فرستاده بود امام علیه السلم که
پانصد درهمی که از انجمله بیست درهم از مال تو بود بمن رسید و بر قبول آن شکر
کردم و ایضا از نضر بن صباح مرویست که شخصی از اهل بلخ بخدمت نایب وکیل
ناحیه فرستاد و نام خود را فراموش کرد که بنویسد توقیع آمد که آن مبلغ رسید
و نام آن مرد و نام پدر او در آن توقیع نوشته شده بود و دعا در حق او کرده و ایضا
از سعد بن عبد الله بن محمد بن صالح روایت کرده که گفت عریضه نوشتم و
طلب دعا کردم از جهت محبوسی که در حبس بن عبد العزیز بود و در حق کنیزی
که وقت وضع حملش نزدیک بود توقیع بیرون آمد که محبوس بلحق تعالی نجات
[ر]سید و هرچه در باب کنیز هرچه خدا خواهد میشود و آن کنیز در وقت وضع حمل
[و]فات یافت و محبوس خلاص شد و ایضا ابو جعفر محمد بن علی الاسود روایت

کرده

نموده که التماس کرد از من علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی آنکه از ابی
القاسم بن روح وکیل ناحیه مقدسه استدعا نمایم که از مولای من صاحب
الزمان صلوات الله علیه استدعا نماید که آنحضرت از حق تعالی درخواهد که
او را ولد مذکری صالح روزی کند و من از ابو القاسم از جهت خود همین التماس
نمودم بعد سه روز توقیع بیرون آمد که زود باشد آنکه حق تعالی علی بن
الحسین را فرزندی مبارک عطا نماید و بعد از و دیگر اولادها و را بهم رسند
و محمد بن علی بن بابویه مشهور که از اعاظم مجتهدین امامیه است از ان
دعا بوجود آمد و اما در حق ابو جعفر نوشته بود که لیس الی هذا سبیل یعنی
او را فرزندی نخواهد شد ابن طاوس و شیخ طبرسی علیهما الرحمه آن یک در کتاب
ربیع الشیعه و این یک در کتاب اعلام الوری بعد از ذکر بعضی از نصوص
و بیاد کردن آنکه دو غیبت است حضرت صاحب الزمان علیه السلم را میگویند
آنچه ترجمه‌اش اینست پس نظر کن که چگونه حاصل میگردد این دو غیبت
از برای صاحب الامر علیه السلام بر حسب آنچه متضمن است آنرا اخبار سابقه
مر وجود او را منقول از آبا و اجداد او علیهم السلم و اما غیبت طولی از آن هر دو

پس آن آنست که سفرا و روات او موجود نه و ابواب او معروف که
اختلاف نکرده اند امامیه که قائلند بامامت حسن بن علی علیهما السلام در
شان ایشان از جمله ایشان ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و محمد بن علی بن
بلال و ابو عمرو عثمان بن سعید السمان و پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر الا
هوازی و احمد بن اسحق و ابو محمد الوجناء و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم
و جماعتی دیگر و آنکه ذکر او بیاید نزد حاجت در روایت از ایشان و مدت غیبت
صغری هفتاد و چهار سال بود و ابو عمرو عثمان بن سعید العمری قدس الله روحه
باب پدر او بود و جد بزرگوار او علیهما السلام و ثقه بود مر ایشان را و بعد از آن
متولی امر وکالت بود از قبل او علیه السلام و ظاهر شد معجزات بر دست او
و چون او رحلت کرد پسر او ابو جعفر قایم مقام او بود بنص او بر او و گذشت
بر همان منهاج پدر خویش در آخر جمادی الآخر از سال سیصد و چهار یا سیصد و پنج
و قایم مقام خود گردانید را و وفات کرد در شعبان سنه ست و عشرین
و ثلثمائة و قایم مقام او ابو الحسن علی بن محمد السمری بود بنص ابو القاسم بر
او و وفات یافت در نصف شعبان سنه ثمان و عشرین و ثلثمائة علیهم

او ابو القاسم حسین بن روح بود از بنی نوبخت بنص ابی جعفر محمد بن عثمان بر او و او را قایم مقام صح

رحمه الله

رحمة الله تبارك وتعالى والسلام على من اتبع الهدى الحديث الثامن والثلثون

قال ابو محمد بن شاذان عليه الرحمة والغفران حدثنا الحسن بن محبوب رضي الله
عنه قال حدثنا علي بن رئاب قال حدثنا ابو حمزة الثمالي قال حدثنا سعيد بن
جبير قال حدثنا عبد الله بن العباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
ان للساعة علامات منها السفياني والدجال والدخان وخروج القائم
عليه السلام ونزول عيسى وخسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزيرة
العرب وطلوع الشمس من مغربها ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر
يعني حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود كه قيامت را نشانهاست از آنجمله
سفيانيست ودجال ودود وخروج حضرت قائم عليه السلام وفرود آمدن عيسى
وفرو رفتن جمعي بزمين در مشرق وجمعي در مغرب وجمعي در جزيره عرب وطلوع
آفتاب از مغربش وآتشي كه بيرون آيد از قعر عدن كه شهريست از شهرهاي يمن وبراند
آن آتش مردمانرا بمحشرگاه فضل رحمه الله اين حديث را بطريق ديگر هم
روايت كرده است وآن طريق اينست كه ميفرمايد حدثنا الحسن بن علي بن فضال
عن حماد عن الحسين بن المختار عن ابي بصير عن عامر بن واثلة عن امير المؤمنين

علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله عشر قبل الساعة لا بد منها
السفیانی و الدجال و الدخان و الدابة و خروج القایم و طلوع الشمس من مغربها
و نزول عیسی علیه السلام و خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزیرة العرب و نار
تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب الغیبة از
محمد بن ادریس از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان بهمین طریق
نموده و ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب خصال بطریق دیگر ذکر کرده
و چند تن دیگر از علمای امامیه و بسیار کسی از فضلای عامه این حدیث را روایت
کرده اند اما باختلاف ترتیب و علامات چنانکه در بعضی ذکر یاجوج و ماجوج
نیز شده و میتواند بود که سبب اختلاف ترتیب و علامات آن باشد که مکرر
حضرت سید البشر تکلم باین کلام معجز نظام فرموده باشند و در هر مرتبه ذکر بعضی
از علامات نموده باشند چون علامات قیامت بسیار است بس بدان ای
عزیز که در باب این حدیث شریف ناچار است ترا از دانستن چند چیز اوّل
آنکه ظهور این علامات بترتیبی که در حدیث مذکور است شرط نیست دویم
آنکه علامات منحصر در این چند علامت نیست چنانکه مذکور شد و از لفظ منها

که در حدیث اول واقع است نیز مستفاد میگردد سیم انکه مراد از ذکر این حدیث
درین مقام یاد کردن خروج حضرت صاحب الامر علیه السلام است چهارم
انکه دوست و دشمن همه قایل اند که ظهور انحضرت از نشانهای قیامت است
پس حدیث بود و چهار هزار سال و کسری پادشاهی بعد از امیرالمومنین و امام
حسین علیه السلام که حضرت انحضرت نقل فرموده اند که فصل میکنند میان قیامت
و نشان معقول علیه نیست و خواهی دانست بعد ازین که زمان امامت و خلافت
و پادشاهی و سلطنت حضرت حجت صلوات الله علیه متصل خواهد بود
بقیامت و آنکه بسیاری جای در حدیث واقع است که چهل روز فاصله
خواهد بود میان رحلت انحضرت و قیام قیامت با آن روایات منافات
ندارد زیرا که ان چهل روز از مقدمات قیامت است و بعضی از علمای
امامیه که از معنی غافل شده اند قایل نیستند که چهل روز میان رحلت
حضرت حجت و قیامت فاصله باشد از انجمله رقه ناجیه بر مطلب الحادینی
شیخ ابراهیم علیه الرحمه در کتاب بیان الفرق درین باب بمبالغه تمام نموده
ردی در رسالهٔ نزهة ناجیه بر مطلب از الحادینی که منقول است از طرق عامه استدلال

فرموده و دیگر باید دانست که هر علامتی را ازین علامات شرحیست طولانی
واین مختصر را گنجایش آن شروح نیست اگر کسی خواهد که استیفای آن نماید باید
که بکتاب ریاض المومنین وحدایق المتقین که در حداثت سن این کمترین تالیف
نموده رجوع نماید وحدیثی طویل الذیلی ابن شاذان علیه الرحمة والغفران در
ذکر علامات آخر الزمان در کتاب اثبات الرجعة از حضرت ابی عبد الله
صلوات علیه نقل نموده وآن حدیث را بزیاده ونقصان صاحب کافی در
روضهٔ آن کتاب روایت کرده واین شکستهٔ حزین در کتاب ریاض
المومنین با یراد آن پرداخته هر که خواهد که بران اطلاع یابد باید که بآن
کتاب رجوع نماید واستدعای از قاریان این رساله وآن کتاب وغیرها
از مولفات این فقیر آنکه بجهت مولف آمرزش باشند از حضرت غفار
الخطایا والسلم علی من اتبع الهدی الحدیث التاسع والثلثون قال الشیخ الجلیل
الفضل بن شاذان بن الخلیل طیب الله مرقده حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی
الله عنه قال حدثنا جمیل بن دراج قال حدثنا زرارة بن اعین عن ابی
عبد الله علیه السلم قال قال استعیذوا بالله من شر السفیانی والدجال وغیرها

من اصحاب

من اصحاب الفتن قيل له يا بن رسول الله اما الدجال فعرفناه فقد بين
من مضامين احاديثكم شانه فمن السفياني وغيره من اصحاب الفتن وما
يصنعون قال عليه السلام اول من يخرج منهم رجل يقال له اصهب بن قيس
يخرج من بلاد الجزيرة له نكاية شديدة في الناس وجور عظيم ثم يخرج الجرهمي
من بلاد الشام ويخرج القحطاني من بلاد اليمن ولكل واحد من هؤلاء شوكة
عظيمة في ولايتهم ويغلب على اهلها الظلم والفتنة منهم فبيناهم كذلك اذ يخرج
عليهم السمرقندي من خراسان مع الرايات السود والسفياني من الوادي
اليابس من اودية الشام وهو من ولد عتبة بن ابي سفيان وهذا الملعون
يظهر الزهد قبل خروجه ويتقشف ويقنع بخبز الشعير والملح الجريش ويبذل
الاموال فيجلب بذلك قلوب الجهال والاراذل ثم يدعي الخلافة فيبايعونه
ويتبعهم العلماء الذين يكتمون الحق ويظهرون الباطل فيقولون انه خير
اهل الارض ويكون خروجه وخروج اليماني مع الرايات البيض في يوم
واحد وشهر واحد وسنة واحدة فاول من يقاتل السفياني القحطاني فينهزم
ويرجع الى اليمن فيقتله اليماني ثم يفر الاصهب والجرهمي بعد محاربات

كثيرة من السفيانى فيتبعهما ويقهرهما ويقهر كل من ينازعه ويحاربه الا اليمانى ثم يبعث

السفيانى جيوشا الى الاطراف ويسخر كثيرا من البلاد ويبالغ فى القتل والفساد ويذهب

الى الروم لدفع الملك الخراسانى ويرجع منها متنصرا فى عنقه صليب ثم يقصد اليمانى

فينهض اليمانى لدفع شره فينهزم السفيانى بعد محاربات عديدة ومقاتلات شديدة

فيتبعه اليمانى فتكثر الحروب وهزيمة السفيانى فيجده اليمانى فى آخر الامر مع ابنه

فى الاسارى فيقطعهما اربا اربا ثم يعيش فى سلطنته فارغا من الاعداء ثلثون سنة

ثم يفوض الملك بابنه العيص ويأوى مكة وينتظر ظهور قائمنا حتى توفى فيبقى

ابنه بعد وفات ابيه فى ملكه وسلطانه قريبا من اربعين سنة وهما يرجعان

الى الدنيا بدعاء قائمنا عليه السلم قال زرارة فسألته عن مدة ملك السفيانى

قال عليه السلم تمد الى عشرين سنة يعنى حضرت امام جعفر صادق عليه السلم

فرمود كه استعاذه نمائيد وپناه بريد بخداى تعالى از شر سفيانى ودجال

وغير ايشان از اصحاب فتنها پس گفتند بآنحضرت كه اى فرزند رسول

خدا اما شنا ختيم از مضامين ومعانى احاديث شما دجال را پس بيان

نمائيد از براى ما كه كيستند سفيانى واصحاب فتنها وچه كار خواهند

كرد

کرد آنحضرت فرمود که اول کسی که خروج خواهد کرد از اصحاب فتنها مردی
خواهد بود که او را اصهب بن قیس گویند خروج خواهد کرد از بلاد جزیره
بد اندیشی او در بارهٔ مردمان شدید و جور و ستم او عظیم خواهد بود بعد از آن
خروج خواهد کرد جرهمی از بلاد شام و خروج خواهد کرد قحطانی از بلاد
یمن و هر یک از اینها زاد در ولایت ایشان شوکت و قوت عظیم خواهد بود
و غالب خواهند شد بر اهل آن ولایات ظلم و فتنه در اثنای آن حال و مهیا شوند
آن جنه گروه ضال از برای محاربه و قتال و خروج خواهد کرد در بیشان
سمرقندی از جانب خراسان با علمهای سیاه و سفیانی از وادی یابس که
از وادیهای شام است و این سفیانی از نسل عتبة بن ابی سفیان است و
پیش از آنکه خروج کند اظهار زهد کرد و جامهٔ درشت بر خواهد برد و
نان جو و نمک نیم کوفته قناعت خواهد نمود و مالها بمردمان خواهد بخشید
و باین افعال دلهای جهال و اراذل را جذب خواهد کرد و بخود مایل
خواهد ساخت بعد از آن دعوای خلافت خواهد کرد و آن جاهلان
و مردمان رذل دون با او بیعت خواهند کرد و آنان از علما که حق را

بنیان دادند و باطل را آشکار کنند تا بر جبال لوا رزال خواهند شد و تتبع
اتباع ایشان نموده سر بر خط فرمان سفیانی ملعون خواهند گذاشت پس خواهند
گفت آن علمای دین بدنیا فروخته که سفیانی بهترین اهل زمین است
و چنان اتفاق خواهد افتاد که روزی که سفیانی در شام خروج کرده
یمانی در یمن با علمای سفید خروج کند و اول کسی که با سفیانی جنگ قحطانی
خواهد بود پس قحطانی شکست یافته گریخته بیمن مراجعت نماید و در دست یمانی
کشته شود و بعد از جنگهای بسیار که در میان اصهب و جرهمی و سفیانی
تا یکسال واقع گردد اصهب و جرهمی از سفیانی بگریزند و سفیانی از پی ایشان
رفته ایشان را مقهور سازد هر کس که با سفیانی لشکر نزاع نماید سفیانی او را
مغلوب و مقهور گرداند الا یمانی که با او برنیاید پس سفیانی لشکرهای بسیار
باطراف عالم بفرستد و شهرهای بسیار را مسخر سازد و در قتل و فساد مبالغه
نماید و از برای آنکه ملک و پادشاهی را از خراسانی یعنی سمرقندی که از
طرف خراسان با علمهای سیاه خروج کرده بگیرد بجانب روم این سفیانی
شوم در حرکت آید از این حدیث شریف مستفاد میشود که در آن زمان سمرقندی

بلاد

بلاد روم را بتصرف در آورده باشد اما مشخص و معلوم نیست که قتال در
میان آن دو مضل ضال واقع خواهد شد یا باهم صلح خواهند کرد با بی‌تلاقی فئتین
و وقوع الحد الامرین سفیانی صرف در برگشتن خواهد دید بالجمله امام علیه السلام
فرمود که بر خواهد گشت سفیانی از جانب روم در حالتی که نصرانی شده باشد
و صلیب در گردن افکنده باشد پس قصد یمانی کند و یمانی از جهت دفع شر او از
جا در آید و به نیت فرو نشانیدن آتش فتنه او نهضت فرماید و بعد از تجاربات
عدیده و مقاتلات شدیده سفیانی بگریزد و یمانی از پی او برود و جنگها و
گریختن سفیانی بسیار شود یعنی مکرر در میان ایشان جنگ و پیکار وقوع
یابد و در هر مرتبه سفیانی شکست یافته فرار بر قرار اختیار نماید پس بیاید یمانی
سفیانی را با پسرش در میان اسیران در لحظ کار و بفرماید که ایشان را بینداز
بند جدا کنند بعد از آن در پادشاهی فارغ البال از دشمنان بدمآل سی
سال زندگانی کند بعد از آن ملک و پادشاهی را به فرزند خود سعید تفویض
نماید و در مکه معظمه مسکن و ماوی گیرد و انتظار ظهور قایم ما میکشیده باشد
تا از این جهان فانی در گذرد و پسرش بعد از وفات پدر نزدیک بچهل سال پادشاهی

کنند و ایشان رجعت خواهند نمود بدنیا بدعای قایم علیه السلام زراره گفت پس سؤال کردم از آنحضرت از مدت ملک سفیانی آنحضرت فرمود که گفته شده مدت ملک و سلطنت او به بیست سال پس باید که حضرت آخند تامل فرمایند که آیا ظهور این امور و وقوع این وقایع از امروز تا انقضای مدتی که آنجناب وعده فرموده اند و خروج حضرت صاحب الامر علیه السلام را موقت نموده امکان دارد یا نه قطع نظر از آن کرده که با خبر رسول و ائمه خلاف ورزیده اند که در تواردان وقت رسانان از برای ظهور حضرت خلیفة الرحمن کوشیده اند باید دانست که از مؤیدات این حدیث است آنچه شیخ عالیشان یعنی فضل بن شاذان علیه الرحمة والغفران در کتاب اثبات الرجعة روایت کرده و شیخ بلند درجه مؤید بتائیدات حضرت قدوسی شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمة از وی در کتاب الغیبة نقل فرموده باین طریق که عنه عن سیف بن عمیرة عن بکر بن محمد الازدی عن ابی عبدالله علیه السلام قال خروج الثلثة الخراسانی والسفیانی والیمانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد فلیس فیها رایة باهدی من رایة الیمانی تهدی الی الحق یعنی حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که خروج سه تن که ایشان خراسانی و سفیانی

ویمانی اند در یکسال و یکماه و یکروز خواهد بود و علمی که نماینده تر از علم یمانی
نخواهد بود آن علم راه حق خواهد نمود مردمان را بحق پس بدان ای عزیز من که
احادیث در باب علامات ظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن بسیار است
مضمون بعضی را از آن شیخ عالیشان محمد بن محمد بن نعمان علیه رحمة الله الملک
المنان در کتاب ارشاد ذکر کرده بجهت اختصار بترجمه آن اکتفا مینماید شیخ
میفرماید که بعضی از علامات زمان قیام قائم علیه السلام خروج سفیانی است و
قتل حسنی و اختلاف بنی عباس در ملک و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف
قمر در آخر ماه برخلاف عادات و فرو رفتن جمعی از مردمان بزمین در بیدا
و گروهی در مغرب و فرقه در مشرق و رکود و ایستادن آفتاب نزد زوال
تا وسط اوقات عصر و طلوع او از مغرب و قتل نفس زکیه که بظهور آید در
پشت کوفه در میان هفتاد کس از صالحان و کشته شدن مردی هاشمی میان
رکن و مقام و خراب شدن دیوار مسجد کوفه و اقبال رایات سیاه از قبل خراسان
و خروج یمانی و ظهور مغربی بمصر و مالک شدن او شامات را و نزول ترک
بجزیره و نزول روم برمله و طالع شدن ستاره مشرق که نور دهد مثل

نور قمر بعد از آن منعطف گردد چنانچه نزدیک باشد که دو طرف آن بهم رسد
و سرخی ظاهر شود در آسمان که آفاق را فرو گیرد و آتشی ظاهر شود طولانی در مشرق
که باقی ماند در جوّ هوا سه روز یا هفت روز و کندن عرب عنانهای خود را
و مالک شدن ایشان بلاد را و خروج ایشان بر سلطان عجم و کشتن اهل مصر
امیر خود را و خراب شدن شام و آمدن و شدن سه رایات در و دخول رایات قیس
و عرب بمصر و رایات کنده بخراسان و ورود خیل از قبل کوفه تا مرتبط شود
بفناء حیره و اقبال رایات سیاه از مشرق و زیادتی فرات تا آب داخل شود
در کوچهای کوفه و خروج شصت کذاب که همه دعوای نبوّت کنند و خروج دوازده
نفر از آل ابی طالب که همه دعوای امامت کنند از برای خود و احراق مردی عظیم
القدر از گروه بنی عباس در میان جلولا و خانقین و بستن جسر آنچه بدیلی
کرخ است بمدینه بغداد و ارتفاع باد سیاه در آنجا در اول روز و پیدا شدن
زلزله تا منخسف شوند بسیاری از خلایق و ترسی که شامل اهل عراق باشد
و موت بسرعت و نقص نفس و اموال و ثمرات و پیدا شدن ملخ در اوان و در
غیر اوان تا دستیابد بزروع و غلات و کمی کشت و زراعتی که مردم کنند

وملخان

و اختلاف عجم و ریختن خون بسیار در میان یکدیگر و بیرون آمدن بندگان

از طاعت سید ایشان و کشتن ایشان خواجگان را و مسخ قومی از اهل بدع که

بگردند بوزینگان و خوکان و غلبه کردن عبید بر بلاد سادات و ندا کردن

از آسمان که بشنوند آنرا اهل زمین اهل هر لغتی بلغت ایشان یعنی آن ندا را هر

طائفه بزبان خود شنوند بقدرت الهی و روی و سینه ظاهر شوند از برای مردمان

در عین الشمس و مردگان برانگیخته شوند از قبور تا رجوع بدنیا نمایند یکدیگر را

بشناسند و تزویج نمایند بعد از آن ختم شود آن به بیست و چهار باران

پیاپی پس زنده شود زمین بعد از مردن او و معلوم گردد برکات

آن و زایل شود بعد از این هر آفته و عاهتی که باشد از معتقدان یعنی از

شیعه مهدی علیه السلام پس بدانند نزد این علامات ظهور او را بمکه پس

متوجه خدمت وی گردند از برای حضرت او و همچنانکه اخبار باین ورود

یافته و بعضی از جمله این احداث متحتم اند و بعضی مشترط والله اعلم بما یکون

و ما ذکر کردیم اینها بر حسب آنچه ثابت شده در اصول و تضمن نموده آنرا

اثر منقول و بالله نستعین و نسئل التوفیق پس باید که حضرت آنحضرت در این

الحبار نیز تامل فرمایند که وقوع این همه وقایع در مدتی که مقرر فرموده اند
میسر نبود که ظهور یابد بمؤلف کتاب کشف الغمه رحمة الله تعالی نیز ذکر این علامات
نموده نقلا عن الشیخ المفید رحمة الله الملک المجید بعد از ان میگوید بلا شک این
حوادث بعضی از ان قبیل است که عقل آنرا محال میداند و بعضی دیگر منجمان آنرا
محال میشمرند لهذا شیخ مفید رحمة الله اعتذار فرموده در آخر ایراد آن
و آنکه من میگویم آنست که هرگاه صحیح طرق آن و آنها منقولست از نبی یا
امام علیهما السلام پس سزاوار آنست که تلقی کرده شود بقبول زیرا که اینها
معجزات و معجزات خوارق عادات اند مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا والله
اعلم دیگر شیخ مفید رحمة الله تعالی فرموده که خبر کرد مرا ابو الحسن علی بن بلال
المهلبی و مرسانند سند را باسمعیل بن صباح که او گفت من شنیدم از شیخی
از اصحاب خود که ذکر میکرد از سیف بن عمیره که او گفت که من نزد ابی جعفر
منصور بودم پس گفت در ابتدا بمن که یا سیف لابد است از منادی که ندا
کند از آسمان بنام مردی از فرزندان ابی طالب گفتم ندای تو کردم یا امیر
المومنین تو روایت میکنی این را گفت بلی بحقی آنکه نفس من بدست اوست

که هر آینه شنیده است کوش من این را از برای او گفتم یا امیر المؤمنین بدرستی

که این حدیث را نشنیده ام قبل از این وقت گفت ای سیف آن هر آینه حق است

پس هرگاه موجود گردد پس ما اول کسانیم که اجابت کنند او را بدان و لکن آگاه باش

که ندا بسوی مردی از بنی عم ماست گفتم بسوی مردی از ولد فاطمه گفت بلی یا

سیف اگر نه آن میبود که شنیده ام این را از ابی جعفر محمد بن علی که حدیث

کرده مرا بآن و اگر چه حدیث کرده میبود مرا همه اهل زمین مرا باین من قبول

نمیکردم این را از ایشان و لیکن او محمد بن علی است و باسناد روایت میکند

از ابن عمر که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که قایم نکردد

قیامت تا بیرون آید مهدی از ولد من و بیرون نیاید مهدی تا بیرون

آید شصت کذاب که هریک از ایشان گوید منم پیغمبر و روایت میکند باسناد از

ابی حمزه ثمالی که او گفت گفتم مر ابی جعفر را علیه السلام که خروج سفیانی از

حتمیات است فرمود که نعم و ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف بنی عباس در

دولت و قتل نفس زکیه و خروج قایم از آل محمد همه از محتوم و حتمیات است گفتم

که ندا چگونه باشد گفت که ندا کند منادی از آسمان در اول روز

که بدانید و آگاه باشید که حق با علیست و شیعه او بعد از آن ابلیس ندا
کند در آخر روز از زمین که حق با عثمان است و شیعه او بس نزدیک این
شبک می افتند اهل باطل بعد از نقل این حدیث صاحب کشف الغمه میگوید
که شک نمیکند الا جاهل چه منادی آسمان اولی است بقبول از منادی
زمین و ایضا شیخ مفید روایت میکند باسناد از ابی خدیجه که او روایت
کرد از ابی عبد الله علیه السلم که بیرون نیاید قایم تا بیرون آیند پیش
از وی دوازده کس از بنی هاشم که هر یک بخوانند مردم را بسوی خود و روایت
میکند باسناد از علی بن محمد الازدی که روایت کرده از پدر و جد خود
که امیر المومنین علیه السلم فرمود که در پیش قایم موت احمر و موت ابیض است
و ملخ در غیر محل خود همچو الوان خون فاما موت احمر پس سیف است و اما
موت ابیض طاعون است و روایت میکند باسناد از جابر جعفی که او روایت
کرده از ابی جعفر علیه السلم که آنحضرت فرمود که ملازم شو زمین را و حرکت
مده نه دست را و نه پا را تا به بینی علامتی را که ذکر میکنم از برای تو و آنچه
می بینم ترا که دریابی آنرا اختلاف بنی عباس است و منادی که ندا کند از

آسمان

آسمان و فرو رفتن قریه از قرای شام که از اجابیه میگویند و رفتن و ال ترک در
جزیره و رفتن و ال روم در رمله و اختلاف بسیار شد آن وقایع در هر زمین تا
خراب شود شام و سبب خرابی آن اجتماع سه رایتست رایت اصهب و ابقع
و رایت سفیانی علی بن ابی حمزه روایت میکند از ابی الحسن موسی علیه السلام در
قول خدای عز و جل که سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق فرمود که فتن در آفاق زمین است و مسخ و در اعدای حق و دین و
روایت میکند باسناد از ابی بصیر که گفت من شنیدم ابی جعفر علیه السلام که میفرمود
در حق تعالی که ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین
که زود باشد که خدای تعالی بکند آنرا بایشان گفتم کیستند ایشان فرمود که
بنی امیه و گروه ایشان گفتم که آیت چیست فرمود که رکود شمس آنچه میان زوال
شمس است تا وقت عصر و خروج صدر و وجه در عین الشمس که شناخته
شود بحسب و نسب او و این در زمان سفیانی است و نزد این علاما تهلاک
سفیانی و هلاک قوم او باشد و روایت میکند باسناد از سعید بن جبیر که سالی
که قیام خواهد نمود قایم علیه السلام بیست و چهار باران بیارد که دیده شود

این ای جابر و چون سیاه شود کشتن میان حیره و کوفه این امر متوقع است و روایت
میکند محمد بن سنان از حسین بن مختار که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که هر
گاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه از آنجه در پهلوی خانهٔ عبد الله مسعود است
پس نزد این زوال ملک قوم است و نزد زوال آن خروج قایم علیه السلام است
و روایت میکند سیف بن عمیره که او از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرد که
دیگر خروج ثلثه است که آن خروج سفیانی و یمانی است در یکسال و یکماه و یک روز و خراسانی هم
و نیست در آن رایتی که راه نماینده تر باشد از رایت یمانی که او دعوت بحق
کند و روایت میکند از فضل بن شاذان از احمد بن ابی نصر از ابی الحسن
الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمود که نیست آنچه دراز میکنید شما گردنهای خود را
بسوی آن تا تمیز کرده شوید و آزموده کرده خلایق پس باقی نماند از شما
مگر اندکی بعد از آن خواند این آیت را که الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون پس از آن فرمود که از علامات فرج حدثی
باشد که واقع شود میان دو مسجد و بکشد فلان ولد فلان و پانزده
کبش را از عرب و روایت میکند از فضل بن شاذان از میمون بن خلاد از

ابی الحسن علیه السلام که گویا من مشاهده میکنم رایاتی را که از مصر آینده اند همه سبز
رنگ تا بیایند بشامات پس راه نموده شوند تا باین صاحب وصیات و ابو بصیر
روایت میکند از ابی عبد الله علیه السلام که نرود و زایل نگردد ملک انجماعت
تا عرض کرده شوند مردم بکوفه در روز جمعه گویا که نظر میکنم بسرها که مبادرت
مینمایند در آنچه میان باب الفیل و اصحاب صابون است و روایت میکند از
علی بن اسباط از حسن بن جهم که سؤال کرد مردی از ابی الحسن علیه السلام از فرج
پس فرمود که اکثار و تفصیل کنم یا تقلیل و مجمل گفت بلکه مجمل کنید فرمود که هر گاه
که مرکوز کرده در رایات قیس بمصر و رایات کنده بخراسان و روایت میکند باسناد
از حسین بن ابی العلا از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که مرد لد فلان
نزد مسجد شما یعنی مسجد کوفه هر آینه واقعه است در روز عروبه که کشته
شوند نجبا هزار کس از باب الفیل تا اصحاب صابون پس شما را لست که بپر
هیزید از این طریق و اجتناب نمائید و احسن احوال ایشان از روی احوال آنکس است
که اخذ کند بمسلک نماید بدب انصار و روایت میکند از علی بن ابی حمزة
از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که آنحضرت فرمود که قیام قایم علیه السلام

هرگز

هر آینه در سالی باشد بر باران که فاسد شود در آن سال ثمر و نخل بیش
مکیند در آن و در روایت میکند از ابراهیم بن محمد از جعفر بن سعد و او از پدر
خود و او از ابی عبد الله علیه السلام که سال فتح کشته شود سه فرات تا داخل شود
آب در کوچهای کوفه و در حدیث محمد بن مسلم وارد است که گفت شنیدم
از ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود که پیش قیام قایم امتحان و آزمایش
باشد از جانب حق جل و علا گفتم چه چیز است آن که فدای تو گردم خواند
این آیت را که ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس
والثمرات وبشر الصابرین بعد از آن فرمود که خوف از ملوک بنی فلان است
وجوع و گرسنگی از گرانی اسعار و نقص اموال از کساد تجارات و قلت
و زیادتی درو و نقص انفس بموت سریع و کمی ثمرات بقلت ریع زرع و قلت
برکت ثمار بعد از آن فرمود که وبشر الصابرین یعنی بشارت صابران را
نزد این امور بتعجیل خروج قایم علیه السلام و در روایت میکند از حسین بن زید
از بندد الحویزی که شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام که خبر کرده شوند
مردمان پیش از قیام قایم علیه السلام از معاصی خود شان با آتشی که

ظاهر شود در آسمان و سرخی و خانمانهای آن بلاد خراب گردد و فنا واقع شود در اهل
آن و شامل شود اهل عراق را خوفی که نباشد مر ایشان را قرار دیگر شیخ علیه الرحمة
میفرماید فاما آن سال که قایم شود و ظاهر گردد صاحب الزمان علیه السلام روزی
که بعینه ظهور کند روایت کرد حسن بن محبوب از علی بن ابی حمزه از ابی عبدالله ع
که بیرون نیاید قایم علیه السلام مگر در سال وتر از سالها در سنه احدی یا
ثلث یا خمس یا سبع یا تسع دیگر روایت کرده است از فضل بن شاذان از محمد بن
علی کوفی از وهیب بن حفص از ابی عبدالله علیه السلام که آنحضرت فرمود ندا
کرده شود باسم قایم در شب بیست و سیم و قایم گردد در روز عاشورا و آن روزیست
که کشته شد دران روز امام حسین علیه السلام گویا می بینم او را که در روز شنبه
باشد دهم محرم که ایستاده باشد در میان رکن و مقام جبرئیل ع بر دست او ندا
کند که بیعت کنید از برای خدای تعالی پس روان گردد بسوی آنحضرت شیعه او
از اطراف زمین و در نوردیده شود از برای ایشان زمین تا بیعت کنند
او را پس پر گرداند خدای تعالی باو زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده
از جور و ظلم راقم این مختصر میگوید از خبر حدیث معلوم میشود که ندا باسم

که فرو گیرد آسمان را و
فرو رفتن و وقوع یابد
و در بغداد و بصره
و خونها ریخته گردد
در آنجا صم

از ابی بصیر م

حضرت قائم علیه السلام در شب بیست و سیم مبارک رمضان خواهد بود چنانکه مذکور
گردد انشاء الله تعالی و محتمل تواند بود که درین حدیث که عبارت شهر رمضان
مذکور نیست ذکر آن عبارت از روی سهو از زبان راوی یا قلم کاتب ساقط
شده باشد دیگر شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید فاما سیر آن حضرت از مکه بکوفه
پس باسناد روایت نموده اند از ابی بکر حضرمی از ابی جعفر یعنی امام محمد باقر
علیه السلام که قائم علیه السلام از مکه سیر نماید بنجف کوفه با پنج هزار ملائکه
جبرئیل از یمین باشد و میکائیل از شمال و مؤمنان در پیش او متفرق کند
لشکرها را در بلاد و روایت میکند عمرو بن شمر از ابی عبد الله علیه السلام
که ذکر کرده میشد مهدی علیه السلام نزد آنحضرت فرمود که داخل شود بکوفه
و با او سه رایت باشد و بیاید تا آنکه بر منبر بر آید و خطبه بلیغ بخواند و مردم
ندانند که آنحضرت چه فرمود از بسیاری گریه چون جمعه دوم شود التماس
کنند مردم که آنحضرت نماز جمعه با ایشان بگذارد پس امر فرماید که خط بکشند از
برای او مسجدی را بر غری و نماز بگذارد و در آنجا با مردم بعد از آن امر فرماید
که بکنند و حفر نمایند از عقب مشهد امام حسین علیه السلام نهری را که جاری شود

تا بغریین و آب نجف بیاید و بر کنار رود هند آن پلها و آسیاها بسازند و بیرون
نشان آیند و گندم در آنجا آرد کنند لیکن آیه این شکسته حزین یعنی جامع
و مترجم این اربعین میگوید که اینکه در حدیث مذکورست که فاذا کان الجمعة
الثانیة سأله الناس ان یصلی بهم الجمعة درین نکته ایست که وقوف ندارد بر آن
مگر حدیث دان و در روایت صالح بن ابی الاسود وارد است از ابی عبد الله ع
که نزد ذکر مسجد سهله میفرمود که آن منزل صاحب ماست هرگاه که بیاید با اهل
خود را و در روایت مفضل بن عمر وارد است که شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام
که هرگاه قیام نماید قائم آل محمد علیه السلام بنا فرماید در پس کوفه مسجدی را
که آن را هزار در باشد و متصل شود خانهای اهل کوفه بدو نهر کربلا قال
الشیخ الجلیل ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه حدثنا محمد بن اسحق الطالقانی
رضی الله عنه قال حدثنا احمد بن علی الانصاری قال قلت للرضا علیه السلام ما
علامة القایم منکم اذا خرج فقال علامته ان یکون شیخ السن شاب
المنظر حتی ان الناظر الیه لیحسبه ابن اربعین سنة او دونها وان من علاماته
ان لا یهرمه بمرور الایام واللیالی علیه حتی یاتی اجله یعنی خواجه ابو صلت

هروی گفت که بحضرت امام رضا علیه السلام گفتم که چیست علامت قایم شما چون
خروج نماید آنحضرت فرمود که علامت و نشانش آنست که در سن پیر باشد
و بصورت جوان تا بمرتبه که نظر کننده بآنحضرت گمان برد که در سن چهل
سالگیست یا کمتر از چهل سالگی و دیگر از نشانهای آنحضرت آنست که بگذشتن
روزها و شبها بر آنحضرت پیری در آنجناب راه نیابد تا زمانی
که اجل آن سرور در رسد **واز جمله علامات ظهور** حضرت صاحب
الامر علیه السلام است آنچه در حدیثی مذکور است که فضل بن شاذان
علیه الرحمة والغفران روایت نموده باین طریق که حدثنا صفوان بن یحیی
رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن حمران قال قال الصادق جعفر بن
محمد علیهما السلام ان القایم منا علیه السلام منصور بالرعب مؤید بالنصر
تطوی له الارض وتظهر له الکنوز کلها ویظهر الله تعالی به دینه علی
الدین کله ولو کره المشرکون ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب فلا
یبقی فی الارض خراب الا عمر وینزل روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام
فیصلی خلفه قال ابن حمران قیل له یا ابن رسول الله متی یخرج قائمکم قال اذا

تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واكتفى الرجال بالرجال والنساء وبا
لنساء وركب ذات الفروج السروج وقبلت الشهادة الزور ورد شهادة
العدول واستخف الناس بالدماء وارتكاب الزنا واكل الربا والرشى
واستيلاء الاشرار على الابرار وخروج السفياني من الشام واليماني من اليمن
وخسف بالبيداء وقتل غلام من آل محمد رسول الله صلى الله عليه وآله بين الركن
والمقام اسمه محمد بن محمد ولقبه النفس الزكية وجاءت صيحته من السماء
بان الحق مع علي وشيعته فعند ذلك خروج قائمنا فاذا خرج اسند
ظهره الى الكعبة واجتمع ثلثمائة وثلث عشر رجلا واول ما ينطق به هذه الاية
بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين ثم يقول انا بقية الله وحجته وخليفته
عليكم فلا يسلم عليه مسلم الا قال السلام عليك يا بقية الله في ارضه فاذا اجتمع
له العقد وهو عشرة آلاف رجل خرج من مكة فلا يبقى في الارض معبود دون
الله عز وجل من صنم ووثن وغيره الا وقعت فيه نار فاحترق وذلك
بعد غيبته طويلة يعني حضرت امام جعفر عليه السلام فرمود كه قايم ما
عليه السلام منصور است برعب يعني حضرت الله تعالى اورا نصرت مينمايد

بر بنوجه که ترس و بیم اندر دلهای دشمنان می‌اندازد و مؤید است
بنصره یعنی حضرت عزت او را تایید بنصرت نمودن و ظفر دادن بر اعدا عطی
میکنند و در هم می‌پیچند از برای او بامر حضرت حق تعالی زمین را تا
در اندک زمانی مسافات بعیده را عساکر ظفر مآثرش قطع نمایند و ظاهر
میشود از برای آنحضرت کل گنجهای عالم و غالب خواهد کردانید الله تعالی
بسبب او دین خود را بجمیع دینها و اگرچه کاره باشند مشرکان و خواهد
رسید سلطنت و پادشاهی آنحضرت بمشرق و مغرب جهان و در روی
زمین خرابه و موضع ویرانی نخواهد بود الا آنکه در زمان آنسرور جهانیان
معمور و آبادان خواهد کردید و عیسی بن مریم علیهما السلام فرود خواهد آمد
از آسمان و اقتدا بآنحضرت نموده نماز خواهد کذارد و محمد بن حمران که
راوی این خبر معتبر است روایت کرده که گفتند بآنحضرت که ای فرزند
رسول خدا قایم شما که خروج خواهد کرد آنحضرت وقتی معین قرار نفرمود بلکه
بیان علاماتی چند فرمود بر بنوجه که اذا تشبه الرجال بالنساء یعنی هرگاه
مانند کنند خود را مردان بزنان و شبیه سازند زنان خود را بمردان و

ومردان علامت مردان وزنان بمقاومت زنان اکتفا نمایند وصاحبان
فروج بر سروج نشینند یعنی زنان براسبان سوار شوند وگواهی دروغ را
قبول کنند وشهادت عدول را رد نمایند ومردمان خون ریختن وزنا
کردن وربا ورشوه خوردن را سبک کیرند واین اعمال وافعال را که از
کناهان کبیره است سهل پندارند ودیکر از جمله نشانها مستولی شدن شریران
وبدکاران است بر نیکوکاران وخروج سفیانی است از شام وخروج یمانی
از یمن وفرو رفتن جمعی از اهل کین بزمین در بیداء وکشتن پسری از آل
محمد بن محمد باشد ولقبش محمد صلی الله علیه وآله درمیان رکن ومقام او را که نامش علیست
نفس زکیه وندا از جانب آسمان بیاید که حق با علیست وشیعه ص
پس نزد ظهور آن امور هنگام خروج قائم ما است پس چون آنحضرت خروج
نماید پشت مبارک بکعبه معظمه اندازد وجمع شوند نزد آنجناب سیصد و
سیزده مرد نیک بخت یکدل از اصحاب واول چیزی که آنحضرت زبان بیان را
بان جاری سازد این آیه کریمه باشد که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین
بعد از آن بیان فرماید که منم بقیة الله وحجت او وخلیفه او بر شما پس سلام
نکند بر آنحضرت مسلمانی الا آنکه کوید السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه وچون

بنج نود

جمع نمود از برای آنحضرت عقد دان عبارت از ده هزار مرد دین دار است

آنحضرت از مکه بیرون آید و بعزم دفع کفار و برانداختن آثار ایشان

نماید پس نماند در زمین از آنچیزهای که میپرستند مشرکان غیر خداوند

عالمیان از صنم و وثن و غیر آن الا آنکه آتش در آن افتاده بسوزد و این

بعد از غایب بودن دراز خواهد بود و نیز همین شیخ صاحب نظر روایت میکند

از محمد بن اسمعیل بن بزیع از محمد بن مسلم ثقفی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام

مثل این حدیث حدیثی و آن حدیث را شیخ ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه

بسند دیگر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه در کتاب کمال الدین روایت

کرده این ضعیف نحیف یعنی ناقل و مترجم این حدیث میگوید تعجب است مرا

از آنکه شیخ اربلی علیه الرحمة با کمال فضل و خردمندی غافل شده است از این

معنی که مراد از محمدی که نفس زکیه لقب اوست و کشته شدن او از علامات

ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام است غیر محمد بن حسن مثناست بچند دلیل

یکی آنکه قتل او قبل از ورود این حدیث وقوع یافته دوم آنکه اگر مراد او میبود

امام علیه السلام بجای لفظ غلام اطلاق عبارت رجل میفرمود سیم آنکه قتل او

میان رکن و مقام بود چهارم آنکه پدر این را محمد نام خواهد بود چنانکه
حدیث صحیح با آن ناطق است و پدر او را حسن نام بود و آنکه در بعضی از روایات
این نفس زکیه محمد بن الحسن مذکور است شاید نام جدش حسن باشد
یا نام جد اعلای ایش امام حسن علیه السلام از او خواسته باشد چنانکه شیخ ابو
جعفر بن بابویه میگوید و امکان دارد که این حدیث بنظر شیخ مذکور یعنی
علی بن عیسی رحمه الله نرسیده باشد و سبب آنکه دید او میان سقم و صحت
در حدیثی که در باب قتل نفس زکیه نقل کرده که گذشت همین معنی باشد
بدان ای عزیز که آنکه شیخ مفید علیه الرحمه نقل فرموده است که و اموات ینشرون
من القبور حتی یرجعوا الی الدنیا فیتعارفون فیها یعنی مردگان برانگیخته شوند
از قبرها مراد آنست که مرده چند از قبرها برانگیخته شوند تا باز گردند بدنیا
پس بشناسند یکدیگر را چنانکه بعضی از احادیث دلیل است بر آن گاه باشد
که کسی از این عبارت خیال کند که کل مردگان زنده خواهند شد چنانکه
حضرت تلخند در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند و غافل شده در همان
مقام آیه کریمه را که ناطق است بتضعیف آن روایت و تکذیب راوی است ذکر

کرده اند

کرده اند چنانکه مذکور شود ان شاء الله تعالی قال الشیخ الجلیل الفضل بن شاذان
بن الخلیل رحمه الله تعالی حدثنا عبد الرحمن بن ابی نجران عن عبد الله
بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال المفقودون عن فرشهم ثلثمائة
وثلثة عشر رجلا عدة اهل بدر فیصبحون بمکة وهو قول الله عز وجل اینما
تکونوا یات بکم الله جمیعا وهم اصحاب القائم علیه السلام حاصل مضمون این حدیث
شریف اینست که سیصد و سیزده تن که خواص اصحاب حضرت صاحب الامر
علیه السلام اند شب در بسترها و فرشها بر کنده در جامهای خواب خود نا
پدید و صبح در مکه معظمه نزد آنحضرت حاضر خواهند بود و این هم یکی از معجزات
آنحضرت است در ذکر آنکه هر یک از سیصد و سیزده تن از کجا یند روایات
مختلفه بنظر رسیده از آنجمله یکی اینست که شیخ محمد بن هبة الله طرابلسی علیه
الرحمة در کتاب فرج کبیر تصنیف خود روایت میکند که جابر بن عبد الله
انصاری پرسید از حضرت امیر المومنین علیه السلام که آن سیصد و سیزده تن
هر یک از کجا باشند آنحضرت فرمود که چهار تن از مدینه و چهار تن از بیت
المقدس و هفت تن از یمن و هشت تن از مصر و سه تن از حلب و دوازده تن از

اهل بادیه و سه تن از آذربایجان و چهار تن از خوارزم و دوازده تن از
طالقان و هفت تن از دیلمان و سه تن از بصره و سه تن از نوبه سه از دم
و هفت تن از جرجان و هفت تن از گیلان و هفت تن از طبرستان یعنی از
مازندران و چهار تن از خوزستان و چهار تن از ری و دوازده تن از قم
و یک تن از اصفهان و سیزده تن از سبزوار و سه تن از همدان و چهار تن
از کرمان و یک تن از مکران و سه تن از غزنین و سه تن از قاشان یعنی
کاشان و سه تن از قزوین و ده تن از هندوستان و سه تن از ما
زالمنه و هفت تن از فارس و هفت تن از نیشابور و هفت تن از طوس و سه
تن از دامغان و سه تن از حبشه و هفت تن از بغداد و دو تن از مداین و
دوازده تن از مغرب تن از بلاد حله و دوازده تن از مدفن من نجف
بلاد و دوازده
کوفه و پنج تن از مشهد فرزند من حسین یعنی کربلا و پنج تن از طوس و
سه تن از طبریه و سه تن از بدخشان و چهار تن از بلخ و دو تن از بخارا
و دو تن از سمرقند و سه تن از سیستان و دو تن از کاشغر و هفت تن
از قیروان و پنج تن از کشمیر و چهار تن از بوشنج و شش تن از طبس و چهار تن

ازجا

از کلام و دو تن از کابل و پنج تن از سفراج و دو تن از مراغه و چهار تن
از خوین و سه تن از بروجرد و شش تن از قومس و سه تن از نسا و
دو تن از ابیورد و در همان روز چهار تن از پیغمبران نزد آنحضرت حاضر شوند
عیسی و ادریس و خضر و الیاس علیهم السلام و در باب نزول عیسی علیه السلام
حدیث متعدد وارد است چنانکه بعضی از آن مذکور شود انشاء الله تعالی
روایتست که حضرت الله تعالی بیست و هفت تن را از برای آنحضرت زنده
میگرداند که انصار او باشند پانزده تن از آنها که حضرت الله تعالی
در شان ایشان میفرماید و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به
یعدلون و هفت تن که ایشان از اصحاب کهف میگویند و یوشع بن نون
و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد اسود کندی و مالک اشتر
نخعی و آنکه در بعضی از روایات بجای ابوذر ابو دجانه واقع است انصاری
ضعیف السند است باید دانست که در تقدیم و تاخیر ظهور حضرت
صاحب الامر علیه السلام و خروج دجال لعین خلاف کرده اند آنچه نزد علیه اللعنه صح
این ضعیف معتبر است اینست که بعد از خروج دجال علیه اللعنه حضرت صاحب

الامر علیه السّلام ظهور رحمت اهد فرمود حبنانکه ابن شاذان علیه الرحمة والغفران
روایت نموده باین طریق که حدثنا احمد بن محمد بن ابی نصر رضی الله عنه قال
حدثنا عاصم بن حمید قال حدثنا محمد بن مسلم قال سال رجل اباعبد الله علیه السّلم
متی یظهر قائمکم قال اذا کثر الغوایة وقلّ الهدایة وکثر الجور والفساد وقلّ الصلاح
والسداد واکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء ومال الفقهاء الی الدنیا واکثر
الناس الی الاشعار والشعراء ومسخ قوم من اهل البدع حتی یصیروا قردة وخنازیر
وقتل السفیانی ثم خرج الدجال وبالغ فی الاغواء والاضلال فعند ذلک ینادی باسم
القایم علیه السلم فی لیلة ثلثة وعشرین من شهر رمضان ویقوم فی یوم عاشورا فکانی
انظر الیه قائما بین الرکن والمقام وینادی جبرئیل بین یدیه البیعة لله
فیقبل شیعته الیه من اطراف الارض تطوی لهم طیّا حتی یبایعوا ثم یسیر الی الکوفة
فینزل علی نجفها ثم یفرق الجنود منها الی الامصار لدفع عمال الدجال فیملا الارض
قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما قال فقلت له یابن رسول الله فداک ابی وامی
العلم احد من اهل مکة من این یجیء قائمکم الیها قال لا ثم لا ثم قال لا یظهر الا
بغتة بین الرکن والمقام یعنی مردی بر سید از حضرت ابی عبد الله جعفر بن

محمد علیهما السلام که قایم نمای ظهور خواهد نمود آنحضرت فرمود که چون بسیار گردد

گمراه شدن و کم شود راه راست گرفتن و بسیار گردد جور و فساد و کم شود صلاح

و سداد و اکتفا نماید مردان بمردان و زنان بزنان و میل کنند فقها بدنیا

و بیشتر مردمان بشاعران و بشعرها و مسخ کرده شوند قومی از اهل بدعتها بصورت

خوکان و بوزینگان شوند و کشته شدن سفیانی بعد از آن خروج کند

دجال و مبالغه نماید در اغوا و اضلال یعنی کوشش نماید در گمراه ساختن مردمان

پس در آن زمان ندا کنند بنام حضرت قایم علیه السلام در شب بیست و سیم ماه

رمضان و قیام نماید آنحضرت در روز عاشورا یعنی روز دهم ماه محرم و آنحضرت

فرمود که گویا می بینم حضرت قایم علیه السلام ایستاده میان رکن و مقام و منادی

میکند جبرئیل علیه السلام در پیش آنحضرت که بیعت مر خدا راست یعنی هر که با صاحب

الزمان بیعت میکند حکم دارد که بیعت با خدای تعالی کرده پس زود می خواهند

آورد و شیعیان آنحضرت برای آن حجت حضرت عزت از اطراف زمین و در هم

پیچیده خواهند شد زمین از برای ایشان در هم پیچیده شدنی تا در اندک

زمانی خود را بخدمت آنحضرت برسانند و با آنسرور بیعت کنند پس آنحضرت

چون نکنم سحر که دلبر

بجانب کوفه توجه فرموده در نجف کوفه نزول فرماید بعد از آن لشکرها را بجانب
کوفه هر شهر روند با در روان سازد از برای دفع عمال دجال پس پر کنند زمین را
از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و بیداد محمد بن مسلم که راوی این حدیث
شریف است گفت پس گفتم با آنحضرت که ای فرزند رسول خدا پدر و مادرم فدای
تو باد آیا خواهد دانست کسی از اهل مکه که قایم شما از کجا می‌آید بمکه آنحضرت فرمود که
نه یعنی کسی از ایشان نخواهد دانست که از کجا می‌آید بعد از آن فرمود که آنحضرت
ظاهر نمیگردد مگر ناگاه بعجب در میان رکن و مقام یعنی در میان رکن کعبه
و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام پس این حدیث صحیح دلالت میکند بر ضعف آنچه حضرات
آخوند روایت فرموده اند در یک حدیث دیگر که حضرت صاحب الزمان
چند در پیش انداخته داخل مکه خواهد شد و ایضا ابن شاذان رضوان الله علیه
سفرها یه حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه عن ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام
قال ان القایم علیه السلام ینادی باسمه لیلة ثلث و عشرین من شهر رمضان و یقوم
یوم عاشورا فلا یبقی راقد الا قام و لا قایم الا قعد و لا قاعد الا قام علی رجلیه
من ذلک الصوت و هو صوت جبرئیل ع فیقال المؤمن فی قبره یا هذا قد ظهر

صاحبک

صاحب ان تشاء تلحق به فالحق وان تشاء ان تقیم فاقم یعنی حضرت رضا علیه السلم
فرمود که در شب بیست وسیم ماه رمضان باسم حضرت قایم علیه السلم ندا کنند و
قیام نماید در روز عاشورا باقی نماند خفته الا آنکه برپای شود و بایستد و ایستاده نماند
الا آنکه بنشیند و نشسته نماند الا آنکه برخیزد و برود و بپای خود از آن آواز و آن
آواز جبرئیل علیه السلم خواهد بود وخواهد گفت مؤمن در قبرش که بتحقیق که ظهور
کرده صاحب اگر میخواهی که باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی که مقیم و ساکن
باشی برجای خود باش آنچه حضرت گفته در ضمن حدیث سیزدهم نقل کرده اند
که هر که هست از برای او مرگی و کشته شدنی هست اگر بمیرد از رجعت بمیرد
در رجعت کشته خواهد شد و اگر کشته شود در رجعت خواهد مرد و اگر صحیح باشند
چه احتیاج است که مومن را مخیر سازند میان ملحق شدن بحضرت صاحب
الامر علیه السلم و مقیم بودن در قبر و مثل این حدیث حدیثی ابن شاذان از حضرت
امام جعفر علیه السلم روایت کرده و شیخ طوسی در آخرهای کتاب الغیبة آن حدیث را
نقل نموده دیگر ابن شاذان علیه الرحمة والغفران میگوید حدثنا محمد بن ابی عمیر
رضی الله عنه قال حدثنا المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه

عن آبائه عن امير المومنين عليهم السلام قال سال رسول الله صلى الله عليه وآله عن
الدجال فقال انه يخرج في قحط شديد من بلدة يقال لها اصفهان من قرية تعرف
باليهودية عينه اليمنى ممسوحة والاخرى في جبهته يضيئ كانها كوكب الصبح بينا علقة
ينادي باعلى صوته يسمع بين الخافقين من الجن والانس يقول الى اوليائي
انا الذي خلق فسوى وقدر فهدى انا ربكم الاعلى ففي اول يوم من خروجه يتبعه
سبعون الفا من اليهود ويجتمع عنده سحرة الجن والانس ويكون معه ابليس
ومردة الشياطين وكل شيء من الاطعمة والاشربة ويذبح له ولاصحابه من البقر
والغنم والجداء والحملان ويجلب لهم البان البقر والغنم في اي وقت ارادوه وهو
في كل يوم يقتل احدا من اصحابه او غيرهم ثم يرده احد من الشياطين ويري الناس
نفسه بصورته فيخيلهم الدجال انه يحيي ويميت وبذلك يغويهم اشد الاغواء
فيطوف البلدان راكبا على حمار اقمر والشياطين معه مع الطبول والمزامير و
البوقات وكل آلة من آلات اللهو فيبيح الزنا واللواط وساير المناهي حتى يباشر
الرجال النساء والغلمان في اطراف الشوارع عريانا وعلانية ويفرط اصحابه
في اكل لحم الخنزير وشرب الخمور وارتكاب انواع الفسوق والفجور ويغزو آفاق الارض

الارض

بالغ

مکة والمدینة ومراقد الائمة علیهم السلام فاذا بلغ فی طغیانه وملاء الارض من جوره و
جور اعوانه یقتله من یصلی خلفه عیسی بن مریم علیهما السلام یعنی مفضل بن عمر روایت
کرد از حضرت امام جعفر علیه صلوات الله الملك الاکبر و آنحضرت از آبای کرام
خود از حضرت امیر المومنین علیهم السلام که آنحضرت گفت که از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند از حال دجال آنحضرت فرمود که در سالی که
قحط سختی باشد خروج خواهد کرد دجال در اصفهان از دیهی که آن دیه معروف
باشد بیهودیه چشم راستش هموار باشد یعنی چشم راست او را بینا نباشد و جای چشم راست
با بینائی یکسان باشد و چشم دیگرش در پیشانیش باشد درخشنده باشد چنانکه گویا
ستاره صبح است و در آن لختی خونی باشد ندا کند دجال بلندتر آوازی چنانکه
هر کس از جن و انس که در ما بین الخافقین باشد بشنود یعنی خلق مشرق و مغرب
عالم از جنیان و آدمیان همه ندای او را بشنوند و بگوید که بسوی من آیید و نزد
من حاضر شوید ای دوستان من منم آنخدای که آفرید همه چیزها را و راست کردانید
اجزای آن چیزها را و منم آنخدای که مقدر کردانید هر چیزی را پس در روز اول
از خروج او متابعت کنند او را هفتاد هزار کس از جهود و عربان بادیه نشین و

وزنان واولاد زنا وکسانی که دایم الخمر باشند وغنا کنندگان واصحاب لهو ونرد
دجّال جمع خواهند شد ساحران جن وانس ودران هنگام ابلیس بر تلبیس باتمرّده
شیاطین ودیوان سرکش لعین با او خواهند بود وهمچنین هر چیزی از اطعمه و
اشربه با او خواهند بود و او خواهند گشت اندر اراضی او و اصحاب او از کاه و کوه سفته
درهر وقتی که خواهند ودجال در هر روزی خواهد گشت یکی را از اصحاب خود
با غیر از اصحاب خود وا نگشته را یکی از شیاطین پنهان خواهد کرد وخود را بصورت
انگشته بر مردمان خواهد نمود ودجّال بخیال خواهد انکند مردمان که جان
میستانند وحیات میدهد وبان مکر وتزویر مردمان را سخت گمراه خواهد کرد واید
بن بر خر اقمر سوار وشیاطین با او همراه با طبلها ومزمارها وبوقها وهر آلتی
از آلات لهو در شهرها خواهد کردید وزنا ولواطه وسایر مناهی را حلال خواهد
کرد بانید یعنی حکم خواهد کرد بحلال بودن جمیع محرمات تا بمرتبه که مردان با زنان
وپسران برهنه وعریان در اطراف راهها بظاهر وعلانیه مباشرت نمایند وافراط
خواهند کرد اصحاب او در خوردن گوشت خوک وشرب خمور وارتکاب انواع
فسوق وفجور وتمامی زمین را مسخر خواهد کرد الا مکه معظمه ومدینه طیبه

بیرائمه امامان علیهم السلام بیرچون مبالغه نماید در طغیانش و پرشود زمین
از جور او و جور اعوانش خواهد گشت او را آنکسی که نماز خواهد گذارد در پس
پشت او عیسی بن مریم علیهما السلام یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
او را بقتل خواهد رسانید در باب نزول عیسی علیه السلام و اقتدا نمودن او در نماز
بحضرت خاتم الاوصیا حدیث متعدد وارد است چنانکه مذکور شد قال الفضل رحمه الله
حدثنا فضالة ابن ایوب رضی الله عنه قال حدثنا عبد الله بن سنان قال
سال ابی عن ابی عبد الله علیه السلام عن السلطان العادل قال هو من افترض
الله طاعته بعد الانبیاء والمرسلین علی الجن والانس اجمعین وهو سلطان بعد
سلطان الی ان ینتهی الی السلطان الثانی عشر فقال رجل من اصحابه صف لنا
من هم یا بن رسول الله قال هم الذین قال الله تعالی فیهم اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم والذین خاتمهم الذی فی زمن دولته عیسی علیه السلام من السماء و ینزل
یصلی خلفه وهو الذی یقتل الدجال ویفتح الله علی یدیه مشارق الارض ومغاربها
ویمتد سلطانه الی یوم القیمة یعنی عبد الله بن سنان گفت که پدرم سؤال کرد
از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از سلطان عادل آنحضرت

فرمود که او آن کسیست که خدای تعالی فرض کرد اینده است اطاعت و فرمان

برداری او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنیان و او سلطانیست

بعد از سلطان نجی تا آنکه منتهی شود بسلطان دوازدهم بس مردی از اصحاب آنحضرت

گفت گفت که صفت کن از برای ما که ایشان کیستند ای فرزند رسول خدا

آنسرور فرمود که ایشان آنکسان اند که خدای تعالی در بارهٔ ایشان

فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آنکسانی اند

که خاتم ایشان کیست که عیسی علیه السلم در زمان دولت او فرود خواهد

آمد از آسمان و نماز خواهد گزارد بس پشت او و او است آنکسی که خواهد کشت

دجال را و مفتوح خواهد ساخت خدای تعالی بدست او مشارق و مغارب

زمین را و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا بروز قیامت قال الفضل

بن شاذان حدثنا محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی رضی الله عنهما قالا

حدثنا جمیل بن دراج عن الصادق علیه السلم عن ابیه عن اباءه عن امیر

المومنین علیهم السلم انه قال الاسلام و السلطان العادل اخوان توامان

لا یصلح واحد منهما الا بصاحبه الاسلام اس و السلطان العادل حارس لا

امام معصوم نیست قال الشیخ الهمام ثقة الاسلام مرغم القوام رئیس المحدثین مرشد
المومنین ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی نور الله مرقده فی کتاب الکافی فی
باب ان الارض لا تخلو من حجة الله محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن
سعید عن القاسم بن محمد عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان الله اجل واعظم من ان یترک الارض بغیر امام عادل یعنی امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که بدرستی که حضرت الله تعالی بزرگوارتر و عظیم تر است
از انکه واگذارد زمین را بغیر امام عادل و شیخ ابو جعفر محمد بن علی علیه الرحمة
در کتاب کمال الدین و تمام النعمة میفرماید حدثنا ابی رحمه الله تعالی قال حدثنا عبد الله
بن جعفر الحمیری قال حدثنا محمد بن عیسی عن ابن محبوب عن علی بن ابی حمزة
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله اجل واعظم من ان یترک
الارض بغیر امام عادل و ابن شاذان علیه الرحمة والغفران این حدیث
را از حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر علیه السلام
روایت کرده با چند حدیث دیگر که همه افاده این معنی میکند قال الفضل رحمة
الله علیه حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه قال حدثنا جمیل بن دراج

قال

قال حدثنا میسر بن عبد العزیز النخعی قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذا اذن
الله تعالی للقایم فی الخروج صعد المنبر فدعا الناس الی نفسه وناشدهم
بالله عز وجل جبرئیل ودعاهم الی حقه وان یسیر فیهم بسیرة رسول الله صلی الله
علیه وآله ویعمل فیهم بعمله فیبعث الله عز وجل جبرئیل علیه السلم حتی یاتیه فینزل
الحطیم فیقول له الی ای شیء تدعو فیخبره القایم علیه السلم فیقول جبرئیل علیه السلم
انا اول من یبایعک ابسط یدک فیمسح علی یده وقد وافاه ثلثمائة وثلثة عشر رجلا
فیبایعونه ویقیم بمکة حتی یتم اصحابه عشرة الف نفس ثم یسیر بها الی المدینة یعنی
چون حضرت الله تعالی حضرت قایم علیه السلم را رخصت خروج دهد آنحضرت
بر منبر بر آید ومردمان را بسوی خود دعوت فرماید وسوگند ایشان را بخدا
وایشان را بحق خود بخواند وانکه بسیرت حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله در میان ایشان سلوک نماید وبکردار آنحضرت در میان ایشان
عمل فرماید پس حضرت حق تعالی جبرئیل علیه السلم را برانگیزد تا در حطیم بنزد
آنحضرت آید پس بگوید با آنحضرت که بچه میخوانی مردمان را حضرت قایم
علیه السلم اورا خبر دهد پس جبرئیل گوید منم اول کسی بیعت کند با تو دست

بیکتا بین ما لله دست بدست آنحضرت وتمام آن سیصد و سیزده نفر با آنحضرت
بیعت کنند و اقامت نماید در مکه تا عدد سپاهش بده هزار تمام شود وبعد از آن
سیر فرماید با آن لشکر بجانب مدینه و قال ایضا فی الکتاب المسطور حدثنا
صفوان بن یحیی ومحمد بن ابی عمیر عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اذا خرج القایم علیه السلم من مکة ینادی منادیه الا لا یحملن احد طعاما ولا
شرابا وحمل حجر موسی بن عمران علیه السلم وهو وقر بعیر لا ینزل منزلا الا انفجرت معه
منه عیون فمن کان جایعا شبع ومن کان ظمآنا روی ورویت دوابهم حتی
ینزل النجف من ظهر الکوفة یعنی حضرت امام جعفر علیه السلم فرمود که چون
قایم علیه السلم از مکه بیرون رود منادی آنحضرت ندا کند که نمیباید که کسی
آب وطعام باخود بردارد و سنگ موسی بن عمران علیه السلم را با آنجناب بر
دارند و آن سنگ بار شتریست و آنحضرت درهیچ منزلی نزول نفرماید الا
آنکه منفجر شود از آن سنگ چشمها پس هر کس گرسنه باشد از آن نان سیر
شود وهر کس تشنه باشد سیراب گردد و سیراب گردند چهارپایان ایشان تا
فرود آیند در نجف از پشت کوفه ثم قال حدثنا محمد بن سنان عن ابی الجارود

عن

۲ مثله سواء یعنی ابو الجا
مثل این حدیث بی زیا
ونقصان از حضرت
امام محمد باقر علیه السلا
صم

عن ابی جعفر علیه السلام روایت کرده و قال فی الکتاب المذکور حدثنا محمد بن ابی
عمیر رضی الله عنه قال حدثنا عمر بن اذینة عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام
قال ان الله عز وجل خلق اربعة عشر نورا قبل خلق الخلق باربعة عشر الف عام
فهی ارواحنا فقیل له یا بن رسول الله من الاربعة عشر فقال محمد و علی و فاطمه و
الحسن والحسین والائمة من ولد الحسین اخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبته
غیبة طویلة فیقتل الدجال ویطهر الارض من کل جور وظلم یعنی حضرت امام محمد
باقر علیه السلام فرمود که بدرستی که حضرت الله تعالی چهارده نور آفرید پیش
از انکه چیزهای دیگر را بیافریند چهارده هزار سال وآن چهارده نور ارواح
ماست گفتند با انحضرت که ای فرزند رسول خدا کیستند آن چهارده نور فرمود
که محمد است و علی و فاطمه و حسن و حسین که اخر ایشان حضرت قایم است آنکه
قیام خواهد نمود بعد از غایب شدنی دراز پس خواهد کشت دجال را و پاک
خواهد کرد این زمین را از جور و ظلم این حدیث را ابن بابویه رحمه الله علیه نیز
بسند خود روایت کرده از حضرت امام محمد جعفر علیه السلام و عبارت ان میگوید
حدثنا ابی رحمه الله تعالی قال حدثنا محمد بن الحسین ابن ابی الخطاب قال حدثنا

الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب عن ابي عبد الله عليه السلم انه قال في قول
الله عز وجل يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من
قبل الآيات هم الائمة والآية المنتظرة القايم عليه السلم فيومئذ لا ينفع نفسا ايمانها
لم تكن آمنت من قبل قيامه بالسيف وان آمنت بمن تقدمه من الائمة عليهم السلم
يعني حضرت امام جعفر عليه السلم در تفسير قول حضرت الله تعالى كه ميفرمايد
يوم يأتي بعض آيات ربك تا باخر فرمود كه مراد از آيات امامانند وآيت
منتظره حضرت قايم عليه السلم است پس در آن روز نفع ونفا نده نفعه
نفسي را ايمانش كه ايمان نياورده باشد پيش از آنكه آنحضرت با شمشير قيام
نمايد واگرچه ايمان آورده باشد بانكاني از آباي آنحضرت عليهم السلم
كه پيش از آنحضرت بوده اند قال ابن شاذان رضوان الله عليه محمد بن
ابي عمير عن جميل بن دراج عن ابي اسامة عن ابي عبد الله عليه السلام قال
اذا قام القايم من آل محمد عليهم السلم اقام خمسمائة من قريش فضرب اعناقهم
ثم اقام خمسمائة فضرب اعناقهم ثم اقام خمسمائة اخرى حتى يفعل ذلك ست مرات
فقيل يا بن رسول الله يبلغ عدد هؤلاء هذا قال نعم منهم ومن مواليهم حاصل مضمون

انجناب

انحدیث آنست که چون حضرت قایم علیه السلم قیام نماید سه هزار تن را
از قریش و موالی ایشان گردن خواهد زد و نیز رحمه الله تعالی حدثنا
محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن دراج عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم
قال اذا قام القایم سار الی الکوفة فیخرج منها قوم یقال لهم الزیدیه
علیهم السلاح فیقولون له ارجع من حیث جئت فلا حاجة لنا الی بنی فاطمة
فیضع فیهم السیف حتی یاتی الی آخرهم ثم یدخل الکوفه فیقتل بها کل منافق مرتاب
ویهدم قصورها ویقتل مقاتلیها حتی یرضی الله عزوجل یعنی حضرت امام محمد
باقر علیه السلم فرمود که چون حضرت قایم علیه السلم قیام نماید سیر فرماید
تا بکوفه پس بیرون آیند قومی که ایشانرا زیدیه گویند بر ایشان اسلحه
باشد یعنی مسلح باشند پس آنحضرت گویند که باز گرد بآنجائی که از انجا آمده
که ما را حاجتی ببنی فاطمه نیست پس آنحضرت شمشیر برایشان گذاشته همه را
بقتل رساند بعد از ان بکوفه در آید و هر منافق مرتابی را بکشد و قصرهای
کوفه را خراب کند و جنگ کنندگان آن شهر را مقتول سازد تا راضی
شود خدای عزوجل و از حدیث دیگر مستفاد میشود که پیش از ظهور آنحضرت

علیه السلام کونه معمور خواهد کرد و بدین حدیث دلالت تمام دارد بر ضعف
حدیث اول و دویمی که حضرت آخند ذکر نموده اند و کتابی که در رجعت
نوشته اند وقال الله تعالی حدثنا محمد بن ابی عمیر عن داود بن فرقد عن
رحمه
ابی عبد الله علیه السلام قال یعطی الله تعالی لکل واحد من اصحاب قائمنا قوة
زبر الحدید اربعین رجلا ولا یبقی مؤمن الا صار قلبه اشد من زبر الحدید
یعنی حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که عطا خواهد نمود حضرت الله تعالی
بهر یک از اصحاب قایم ما زور و قوت چهل مرد و باقی نخواهد ماند مومنی
الا آنکه دلش سخت تر شود از آهن پارها وقال قدس الله سره محمد بن ابی
عمیر عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قام القائم صلوات الله
علیه حکم بالعدل وارتفع فی ایامه الجور وامنت به السبل واخرجت الارض برکاتها
ورد کل حق الی اهله ولم یبق اهل دین حتی یظهروا الاسلام ویعترفوا بالایمان
اما اما سمعت الله عز وجل وله من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه
ترجعون وحکم فی الناس بحکم داود علیه السلام وحکم محمد صلی الله علیه وآله فحینئذ
تظهر الارض کنوزها وتبدی برکاتها فلا یجد الرجل منکم یومئذ موضعا

لصدقته

لصدقته ولا البرّه لتشمل الغنی جمیع المؤمنین ثم قال ان دولتنا آخر الدول
ولم یبق اهل بیت لهم دولة الا حکموا قبلنا لئلا یقولوا اذا رأوا سیرتنا اذا
ملکنا سرنا مثل سیرة هؤلاء وهو قول الله عزّ وجلّ والعاقبة للمتقین یعنی
چون قیام نماید حضرت قائم صلوات الله علیه بعدالت حکم کند و مرتفع
و برطرف شود در روزگار دولت او جور و ستم و بسبب برکت وجود آنحضرت
راههای امن گردد و زمین برکات خود را بیرون دهد و آنحضرت رد نماید
هر حقی بصاحبش و اهل آن حق و بعضی از فضلای علما رد کل حق بطریق مجهول ضبط
کرده اند و بر این تقدیر در معنی تفاوتی نخواهد بود مجملا آنحضرت فرمود
که اهل هر دینی اظهار اسلام کنند و اعتراف بایمان نمایند و کسی بدینی که
غیر اسلام باشد باقی نماند آیا نشنیده که حضرت الله تعالی میفرماید وله
اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه یرجعون و حکم خواهد کرد
در میان مردمان بحکم داود علیه السلام و حکم محمد صلی الله علیه وآله پس در آن
هنگام ظاهر خواهد کرد زمین گنجهای خود را و پدید سازد برکات
خود را پس نیابید در آن روزگار مردی از شما موضع صدقه و نیکوی خود را

یعنی محتاج مستحق در عالم بهم نرسد بسبب آنکه جمیع مؤمنان توانگر باشند بعد از ان آنحضرت
فرمود که دولت ما آخرین دولتهاست و باقی نماند اهل بیتی که ایشان را دولتی باشد
الا آنکه حکم کنند پیش از ما تا نگویند هرگاه که سیرت و روش ما را ببینند که هرگاه
ملک و دولت یا هم بهم رسد سلوک نمائیم مثل سیرت و سلوک ایشان و قول حضرت
حق تعالی شیر بدولت ماست که میفرماید والعاقبة للمتقین و فی الحدیث حدثنا عبد الله بن
جبله عن علا عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قام القایم علیه السلام
حکم بین الناس بحکم داود و لا یحتاج الی بینه یلهمه الله تعالی فیحکم بعلمه و یخبر کل
قوم بما استبطنوه و یعرف ولیه من عدوه بالتوسم قال الله تعالی عز و جل ان فی ذلک
لایات للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم یعنی حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که چون
حضرت قایم علیه السلام قیام نماید حکم خواهد کرد در میان مردمان بحکم داود
و محتاج نخواهد بود بگواه ملهم میباشد از حضرت الله تعالی آنجناب را پس بعلم خود
حکم خواهد کرد و خبر خواهد داد هر قومی را با آنچه پنهان دارند آنرا و خواهد
شناخت دوست خود را از دشمن خود بفراست و شعر این معنیست آنکه حضرت
الله تعالی فرموده است که ان فی ذلک لایات للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم

وقال نور الله مرقده حدثنا صفوان بن يحيى عن القاسم بن الفضيل عن الفضيل بن يسار
عن ابي عبد الله عليه السلم قال اذا قام القايم عليه السلام ضرب فساطيط لمن يعلم الناس
القران على ما انزل الله تعالى فاصعب ما يكون على حفظه لانه يخالف فى التاليف يعني
يعني فضيل بن يسار روايت كرد از حضرت امام جعفر عليه السلم كه آنحضرت فرمود كه
چون حضرت قايم عليه السلم قيام نمايد خيمها بزند يعني بفرمايد كه سراپردها بر
سرپاى كنند از براى كسانى كه تعليم دهند مردمان را قرآن بر وجهى كه فرو فرستا
ده است حضرت الله تعالى پس دشوارتر خواهد بود قرآن بر كسى كه حفظ كرده مر آنرا
از جهت آنكه آن قرآن دگرگون خواهد بود در تاليف وقال روح الله روحه حدثنا
محمد بن ابى عمير عن حماد بن عثمان عن الحلبى عن ابى عبد الله عليه السلم قال اذا قام قائمنا
اشرقت الارض بنوره واستغنى العباد عن ضوء الشمس وذهب الظلمة ويعمر الرجل
فى ملكه حتى يولد له الف ذكر لا يولد له فيها انثى وتظهر الارض كنوزها
حتى يراها الناس على وجهها ويطلب الرجل منكم من يصله بماله ويأخذ
منه زكوته فلا يجد احدا يقبل ذلك منه استغنى الناس بما رزقهم الله من
ر زقهم
فضله يعني چون قيام قايم ما روشن شود زمين از نور او و مستغنى شوند
نمايد

بندکان از ضیا وروشنی آفتاب وظلمت وتاریکی برود در برطرف شود ومرد عمر دراز
یابد ومعمر کردد در زمان پادشاهی آنحضرت تا بمرتبه که هزار فرزند نرینه از نطفه
او بوجود آید که درمیان ایشان یک مؤنث نباشد وظاهر کرداند زمین
کنجهای خود را تا آنکه ببینند مردمان بر روی زمین آن کنجها را وطلب کنند
مردی از شما کسی را که عطا وبخشش نماید واز مال خود ببخشد وآنکس ازین مرد
زکوة او را نیابد بجهت آنکه قبول کند آنرا از وی وبی نیاز ومستغنی باشند مردمان
بسبب آنچه روزی کرده حضرت الله تعالی ایشانرا از فضل خود وقال علیه الرحمة
والغفران حدثنا صفوان بن یحیی عن یعقوب بن شعیب عن ابی عبد الله علیه السلم
قال اذا قام القائم علیه السلم بنی فی ظهر الکوفة مسجدا له الف باب واتصلت
بیوت اهل الکوفة بنهری کربلا یعنی هرگاه که قیام نماید حضرت قائم علیه السلم
در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد ومتصل شود خانهای
اهل کوفه بدو نهر کربلا والسلام علی من اتبع الهدی **الحدیث الاربعون** قال
الشیخ الثقة الجلیل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخلیل قدس الله روحه
ونور ضریحه حدثنا عبد الرحمن بن ابی نجران عن حماد بن عیسی عن حریز

عن زرارة ومحمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلم انه قال يملك المهدي ثلثمائة وتسع
سنين كما لبث اهل الكهف في كهفهم ويكون كوفة دار ملكه ويمضي قبل القيمة باربعين
يوما يعني حضرت امام محمد باقر عليه السلم فرمود كه بادشاهي وسلطنت ظاهري
خواهد كرد حضرت مهدي ع سيصد ونه سال همچنانكه درنگ كردند اصحاب كهف
در كهف خود وكوفه دار الملك آنحضرت خواهد بود ورحلت خواهد كرد پيش از
قيامت بچهل روز ودر بعضي از احاديث بجاي كلمه يمضي لفظ يموت واقع است
وقال حدثنا علي بن عبد الله عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله عن ابي الجارود
قال قال ابو جعفر عليه السلم ان القائم يملك ثلثمائة وتسع سنين كما لبث اهل الكهف
في كهفهم يملأ الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلما وجوراً ويفتح الله له شرق الارض
وغربها ويقتل الناس حتى لا يبقى الا دين محمد صلى الله عليه وآله يسير بسيرة سليمان
بن داود ثم قال الفضل الحديث طويل اختصرناه موضع الحاجة يعني حضرت امام محمد
باقر عليه السلم فرمود كه حضرت قايم سيصد ونه سال بادشاهي خواهد كرد
چنانكه درنگ كردند اهل كهف در كهف خود وپر خواهد كرد زمين را از
عدل وداد چنانكه پر شده باشد از جور وظلم ومشرق ومغرب عالم را خداي

تعالی از برای او مفتوح خواهد ساخت و خواهد کشت مردمانی را که تابع دین حق نباشند
تا باقی نماند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خواهد نمود آنحضرت سلوک
بسیرت سلیمن بن داود و حدیثی دیگر فضل بن شاذان علیه الرحمة و الغفران
هم در باب مدت مملکت و سلطنت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه ملک
روایت کرده و بعد از ان میفرماید هذا الحدیث ما اوّل و شیخ طوسی رحمه الله
علیه آن حدیث را از و در آخر کتاب الغیبة نقل کرده اما حضرت آخوند راه
بتاویل الحدیث برده اند بانکه دانست که در مدت خلافت ظاهری آنحضرت
اقوال و احادیث مختلفه در کتب معتبره علمای امامیه بنظر رسیده در بعضی
از روایات است که مدت سلطنت آنجناب هفت سال خواهد بود هر سالی
از آن برابر ده سال و در بعضی دیگر از اخبار است که مدت پادشاهی آنحضرت
نه سال خواهد بود هر سال از آن بقدر ده سال شیخ مفید علیه الرحمة میفرماید
که قد روی ان مدة دولة القایم علیه السلام تسع عشر سنة یطول ایامها و شهورها
علی ما قدمناه یعنی بتحقیق که روایت کرده اند که مدت دولت حضرت قائم
نوزده سال خواهد بود دراز میگردد روزها و ماههای آن سالها بر ان وجهی

که تقدیم بذکر آن نمودیم نزد جامع این اربعین حدیثی که فضل بن شاذان از زراره
و محمد بن مسلم روایت نموده که در آن مذکور است که حضرت ابو جعفر علیه السلام
فرمود که قایم صلوات الله علیه سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد اعتبار تمام
دارد قال الشیخ الجلیل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخلیل طیب الله مرقده
حدثنا الحسن بن علی ابن فضال و ابن ابی نجران عن حماد بن عیسی عن عبد الله
بن مسکان عن ابان بن تغلب عن سلیم بن قیس الهلالی عن سلمان الفارسی قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا ابشرکم ایها الناس بالمهدی قالوا
بلی قال فاعلموا ان الله تعالی یبعث فی امتی سلطانا عادلا و اماما قاسطا یملأ الارض
قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً و هو التاسع من ولد ولدی الحسین اسمه اسمی و کنیته
کنیتی الا و لا خیر فی الحیوة بعده و لا یکون انتهاء دولته الا قبل القیمة باربعین یوماً
باید دانست که این حدیث و چند حدیث دیگر که بعضی گفته اند مؤید قول
شیخ مفید رضوان الله علیه است که در کتاب ارشاد صفت سلطان عادل
فرموده و ترجمه آن قبل ازین بعد از ذکر سبب تشیع بنی راشد مذکور گشت
اما معنی این حدیث اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که آیا بشارت ندهم

شما را ای مردمان بمهدی گفتند بشارت بده آنحضرت فرمود پس بدانید
که بیرون خواهد انگیخت خدای تعالی در میان امت من پادشاه عادل و امام
قاسطی را که پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم
و او نهمین است از اولاد فرزند من حسین اسم او اسم منست و کنیت او کنیت
منست پس بدانید آگاه باشید که نیست خیر و خوشی در زندگانی بعد از او و نخواهد
بود انتهاء دولت او الا پیش از قیامت بچهل روز و نیز مذکور حدیث لا خیر فی
الحیوة بعد المهدی را از حضرت امیر المؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهم السلام روایت نموده و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
که درین زمان بخواجه حافظ مشهور است و قبرش در طرف غربی در خارج بلده
مذکوره واقع است در اربعینی که در تعریف حضرت صاحب الامر علیه السلام جمع کرده
و صاحب کشف الغمه بحذف اسناد آنرا در کتاب خود ایراد نموده میگوید الخامس والثلثون
فی قوله علیه السلام لا خیر فی العیش بعد المهدی بعد از ان حدیثی نقل میکند
که در ان مذکور است همین معنی که خیر و خوبی نیست در زیستن بعد از
مهدی و از کتاب محمد بن یوسف گنجی شافعی نقل نموده که در آنحدیث حدیث ۲

واقع نیست که ثم لا خیر فی العیش بعده او قال ثم لا خیر فی الحیوة بعده پس معلوم میشود
که شیعه و سنی قایل شده اند باینکه خیر و خوشی زندگانی نیست بعد از حضرت
مهدی علیه السلم پس آنکه حضرت آخوند در ضمن حدیث سیزدهم نقل نموده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پنجاه هزار سال پادشاهی خواهد کرد و حضرت
امیر المومنین علیه السلم چهل و چهار هزار سال سلطنت خواهد کرد و امام حسین نیز
مدتی پادشاهی خواهد بود اگر صحیح باشد چرا خیر و خوبی در زمان پادشاهی
ایشان نباشد اگر قوت مولویت حضرت آخوند بمرتبه ایست که این حدیث را جمع میتواند
کرد با آنچه در همان کتاب بمعنی آنرا روایت کرده اند که عمر دنیا صد هزار سال
است بیست هزار سال از مردم است و هشتاد هزار سال ملک آل محمد است میبایست
توجیه و توفیق دریغ ندارند والا اولی آن بود که از سر نقل یکی ازین دو حدیث
بلکه از سر بیان این هر دو روایت درگذرند دیگر موید حدیث مذکور یعنی
حدیث جملم که زراره و محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر ع نقل نموده اند و
دلیل بر ضعف آنچه حضرت آخوند روایت کرده اند بسیار است یکی آنکه
پیش از ظهور حضرت قایم ع هیچکس نگفته که پیغمبر یا یکی از ائمه یا اوصیای

آنرور راجعتی وقوع یابد بتخصیص هرگاه حضرت آنحضرت بحساب ابجد مغایبه
بیان فرموده باشند که از تاریخ تحریر کتاب آنجناب که سال هزار و هفتاد و
هشت است شصت و پنج سال بظهور حضرت امام علیه السلام مانده و چون
این ضعیف در سال هزار و هشتاد و یک این چند کلمه را قلمی کرده
پس شصت و یکسال بنا بر تقریر آنجناب بظهور حضرت امام زمان مانده
باشد امید که حضرت آنحضرت سال هزار و صد و بیست و یکم را دریابند
اما اگر در آن زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام ظهور نکنند باعث
شرمندگی خواهد بود و اگر عیاذاً بالله در آن تاریخ حضرت آنحضرت در سلک
احیا منتظم نباشند آن وعده فرمودن ایشان سبب بدنامی خواهد بود
قطع نظر از آن کرده که وقت قرار دادن جهت ظهور آنحضرت مخالفت
نمودن با خدا و مصطفی و ائمه هدی رسنا فی عدالتت دوم آنکه زمان خلافت
ظاهری آنحضرت را بر وجهی که معتبر و معول علیه باشد کسی زیاده از سیصد و
نه سال روایت نکرده و ظاهر است که نود و چهار هزار سال بلکه زیاده
بر این مدت سلطنت بغیر امیر المؤمنین و امام حسن در میان آن سیصد و

نه سال کیخاتین ندارد سیم انکه از زمان وفات حضرت صاحب الزمان تا
قیام قیامت چهل روز بیشتر فاصله نخواهد بود چنانکه از احادیث صحیحه
ظاهر گشته و اکابر علمای امامیه بران بوده اند از جمله شیخ مفید علیه الرحمه
در اواخر کتاب ارشاد میفرماید و لیس بعد دولة القایم علیه السلام لاحد
دولة الا ما جاءت به الروایة من قیام ولده ان شاء الله ذلک و لم یرد القطع
والثبات و اکثر الروایات انه لن یمضی مهدی الامة الا قبل القیمة باربعین
یوما یکون فیها الهرج والمرج و علامة خروج الاموات و قیام الساعة للحساب
والجزاء یعنی نیست بعد از دولت حضرت قایم علیه السلام هیچکس را دولتی الا آنچه
روایت در ان آمده از قیام اولاد او اگر خدای تعالی خواسته باشد آنرا
و وارد نشده به بت قطع و ثبات و اکثر روایات آنست که هرگز در نخواهد
گذشت یعنی هرگز رحلت نخواهد نمود از دنیا حضرت مهدی علیه السلام مگر
پیش از قیامت بچهل روز و قبل ازین در حدیث درین باب از کتاب
اثبات الرجعة منقول گشت و ابن بابویه علیه الرحمه نیز خود در کتاب
کمال الدین از حضرت امام جعفر ع روایت کرده که آنحضرت فرمود

ما زالت الارض الا ولله تعالى ذكره فيها الحجة يعرف الحلال والحرام ويدعوا الى سبيل
الله جل وعز ولا ينقطع الحجة من الارض الا اربعين يوما قبل القيمة الى آخر
الحديث يعنى همیشه در زمین حذای را حجتی هست که بر حلال وحرام آگاهی
تمام دارد و مردم را بسوی او می‌خواند و مردم را به راه حق
و منقطع نمیشود حجت حذا از زمین مگر چهل روز پیش از قیامت
روزم
و حدیثی هست که شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی
و بسیاری دیگر از اکابر محدثین شیعه آنرا روایت کرده اند رضوان الله علیهم
اجمعین وحضرت استادی من علیه اعتمادی امیر محمد باقر داماد رحمة الله
علیه در کتاب شرعة التسمیة مجملی از مضمون آنرا روایت کرده بر بنوعیکه میفرماید
فی الکافی لرئیس المحدثین ابی جعفر الکلینی وفی کتاب معرفة اخبار الغیبة لشیخنا
الامام ابی عبد الله المفید وفی کتاب اعلام الوری لثقة الاسلام ابی علی الطبرسی
المفسر وغیرها من کتب الاصحاب رضوان الله علیهم بالاسانید المعتبرة الصحیحة
ان اباعمرو عثمان بن سعید العمری الوکیل رضی الله تعالی عنه سئل عند
احمد بن اسحق عن القایم والسایل عبد الله بن جعفر الحمیری شیخ القمیین ووجههم

تا الله

قال له یا ابا عمرو انّی ارید ان اسالک عن شیء وما انا بشاکّ فیما ارید ان اسئلک
عنه فانّ اعتقادی ودینی انّ الارض لا تخلو من حجة الّا اذا کان قبل
القیمة باربعین یوما فاذا کان ذلک رفعت الحجة واغلق باب التوبة الی آخره
یعنی ابو عمرو که از جملهٔ وکلای حضرت صاحب الزمان علیه السلام بود رسید به
نزد احمد بن اسحق وسائل عبد الله بن جعفر حمیری بود که شیخ ووجه اهل قم
بود گفت عبد الله بن جعفر که ای ابو عمرو میخواهم از تو سؤال کنم ومن شک
ندارم در آن چیزی که میخواهم از تو بپرسم پس بدرستی که اعتقاد ودین من
آنست که زمین خالی نمیباشد از حجتی مگر پیش از قیامت بچهل روز پس هرگاه
آنچنان باشد برداشته میشود حجت وبسته میگردد باب توبه چون
مراد از نقل مضمون این حدیث این بود که دوستان بدانند که قبل از قیامت
بچهل روز حضرت حجت علیه السلام رحلت میکند از مضمون این حدیث همین اکتفا
نمودیم پس هرگاه اعتقاد ودین مثل عبد الله بن جعفر حمیری مردی که از
اکابر شیعه واز اصحاب حضرت امام علی نقی وامام حسن عسکری علیهما السلام
این باشد ودر حضور مانند احمد بن اسحق شخصی که از اصحاب ورواة این حدیث

حدیث امام محمد تقی را امام علی نقی و از خاصان امام حسن عسکری علیهم السلام است
و حضرت صاحب الزمان را دیده است اما ابو عمرو که او نیز از جمله بزرگان اصحاب
ائمه است و خدمت حضرت علی نقی کرده و وکیل حضرت امام حسن علیه السلام
بوده و بعد از آن بشرف وکالت حضرت صاحب الزمان مشرف شده گفته
باشند که اعتقاد و دین مسئول من اینست که خالی نمی باشد زمین از حجت مگر
پیش از قیامت بچهل روز و معلوم است که اعتقاد و دین مسئول یعنی ابو عمرو و حاضر
یعنی احمد بن اسحق نیز این بوده که اگر برین اعتقاد و دین نمی بودند البته انکار
او مینمودند الحمد لله رب العالمین که این کمترین را نیز اعتقاد و دین اینست
اما اگر حضرت آخند برین اعتقاد و دین نباشد از برای او عیبی عظیم خواهد
بود و اگر برین اعتقاد و دین نباشد نقل پنجاه هزار سال پادشاهی بغیر چهل
و چهار هزار سال پادشاهی امیر المؤمنین و مدت پادشاهی امام حسین علیهم السلام
برخلاف اعتقاد و دین و نقلش بیفایده خواهد بود و اگر شخصی درین باب
خواهد که از در مکابره و مناقشه در آید باحادیث بسیار که مؤید مراد است
چه خواهد کرد که از آنجمله است آنکه ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب کمال الدین

مينمايد حدثنا ابي رحمه الله قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري
قال حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن عبد الله بن محمد
الحجال عن حماد بن عثمان عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام
في قول الله تعالى يا ايها الذين امنوا اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم — اطيعوا الله وصح
قال الائمة من ولد علي فاطمه عليها السلام الى ان تقوم الساعة يعني
از حضرت امام محمد باقر عليه السلام يعني از معني آيه مذكوره پرسيدند
ومعلوم نيست كه صاحب مسايل اين بوده كه اولي الامر كيستند امام عليه
السلام فرمود كه امامانند از اولاد علي فاطمه عليها السلام تا روز قيامت
وحديث ديگر روايت كرده پيغمبر صلى الله عليه واله فرمود اني تارك
فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانهما لن يفترقا حتى
يردا علي الحوض كهاتين وضم بين سبابتيه فقام اليه جابر بن عبد الله
الانصاري وقال يا رسول الله ومن عترتك قال علي والحسن والحسين
والائمة من ولد الحسين الى يوم القيامة يعني من دو چيز بزرگ
در ميان شما ميگذارم يكي كتاب خداست و ديگري عترت و اهل بيت

من پس بدرستی که آن دو چیز از هم جدا نمیشوند تا وارد شوند بر من در کنار
حوض کوثر و برد و انگشت سبابه خود را آنحضرت بهم ضم کرد پس
جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت ای رسول خدا کیستند
عترت تو آنحضرت فرمود که علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان
حسین تا روز قیامت و در آخر حدیثی که بحدیث خواتیم الذهب موسوم ست
و از چند سند نقل کرده اند و ابن بابویه نیز نقل کرده مذکور است که ائمه فیها
من بعده الی من بعده الی یوم القیمة و حدیث بسیار است بعضی مطول
و بعضی مختصر که در آن بهمین معنی مذکور است فظاهر است که کاله الی ایرادی
انتهای غایت است اگر کسی همه آن احادیث را خواهد جمع نماید باید کتابی
علیحده در آن باب تمام کند و ابن بابویه رحمة الله علیه در یکی از
ابواب کمال الدین که در آن حدیث انی تارک فیکم الثقلین را بسند
بسیار روایت کرده میگوید و کان مما دنا بایوادنا قول النبی صلی
الله علیه و آله انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فی هذا الباب اثبات
لاتصال امر حجج الله علیه السلام الی یوم القیمة و ان القرآن لا

لا تخلو من حجة مفترض اليه من الأئمة الذين هم العترة صلوات الله عليهم يعلم

حكمه الى يوم القيامة لقوله صلى الله عليه وآله لن يفترقا حتى يردا على

الحوض وهكذا قوله ان مثلهم كمثل النجوم كلما غاب نجم طلع الى يوم القيامة

تصديقا لقوله ان الارض لا تخلو من حجة الله على خلقه ظاهر او

مشهورا او خائف مغمور لئلا تبطل حجة الله وبيناته فقد خبر النبي صلى الله

عليه وآله من العترة المقرونة الى كتاب الله جل وعز في الخبر الذي حد

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا الحسن بن على السكرى عن

محمد بن زكريا الجوهري عن محمد بن عمارة عن ابيه عن الصادق

جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن على عن ابيه على بن حسين عن ابيه الحسين

بن على بن ابى طالب صلوات الله عليهم قال قال رسول الله صلى الله

عليه وآله انى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى اهل بيتى

فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض كهاتين وضم بين سبابتيه

فقام اليه جابر بن عبد الله الانصاري فقال رسول الله ومن

عترتك قال على والحسن والحسين والائمة من ولد الحسين الى يوم

فقال القیامة واین شیخ عظیم الشان این قبیل در کتاب مذکور افاده

بسیار فرموده واخبار بسیار ایراد نموده اما این مختصر گنجایش نقل

همه آن ندارد وعلمای مخالفین احادیث بسیار روایت

کرده اند همه مفید این مدعاست بدان ای عزیز صاحب یقین که در هنگام

تحریر این اربعین چون بعضی از کتب حدیث مخالفین بدست نیامد قبل

ازین از یکی از کتابهای قدیم نوشته از تصانیف یکی از قدمای

علمای شیعه بود احادیثی که درین باب از کتابهای معتبر مخالفین منقول

مسطور شد وچون مؤلف آن کتاب ذکر نام خود ننموده بنا بر تقوی

که بر قول شیخ ثقه عالی درجه علی بن عیسی اربلی علیه الرحمه دارد اعتماد

میرسد که بعد ازین بترتیبی که او در کتاب کشف الغمه آن احادیث را ثبت نموده

نقل نماید شیخ مذکور در کتاب مذکور از جمع بین الصحیحین نقل کرده

که جابر بن سمره گفت سمعت النبي صلعم صلّی الله علیه واله وسلم یقول یکون

بعدی اثنی عشر امیراً فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال

کلهم من قریش کذا فی حدیث شعبه وفی حدیث ابن عیینه قال

لا یزال

374

لا يزال امر الناس ماضيًا ما وليهم اثنى عشر رجلًا ثم تكلم النبي صلى الله
عليه واله بكلمة خفيت علي فسالت ابي ماذا قال رسول الله صلى الله
عليه واله فقال كلهم من قريش وفي رواية مسلم من حديث عامر بن سعد
بن ابي وقاص قال كتبت الى جابر بن سمرة مع غلامي نافع ان اخبرني
بشيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فكتب الي اني
سمعت من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوم جمعة عشية رجم
الاسلمي قال لا يزال الدين قايما حتى الساعة او يكون عليكم اثنا عشر
خليفة كلهم من قريش وعن عامر بن الشعبي عن جابر بن سمرة قال
انطلقت الى رسول الله صلى الله عليه واله ومعي ابي فسمعته يقول
لا يزال هذا الدين عزيزًا منيعًا الى اثنى عشر خليفة فقال كلمة فقلت
لابي ما قال دخلت مع ابي الى النبي صلى الله عليه واله فقال هذا الامر
لا ينقضي حتى يمضي فيهم اثنى عشر خليفة ثم تكلم بكلام خفي علي
فقلت لابي ما قال قال كلهم من قريش وفي حديث سماك بن حرب عن
جابر بن سمرة عنه عليه السلام لا يزال الاسلام عزيزًا الى اثنى عشر خليفة

قال كلهم من قريش
ومثله عن حصين
بن عبد الرحمن عن
جابر قال صح

ثم ذکر مثله ونقلت عن مسند احمد بن حنبل رحمه الله عن مسروق قال
کنا مع عبد الله جلوسا فی المسجد یقرئنا فاتاه رجل فقال یا بن
مسعود هل حدثکم نبیکم کم یکون بعده خلیفة قال نعم کعدة نقباء
بنی اسرائیل نقلت من المجلد الثالث من مسند عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه مضمون همه این احادیث انست که خلیفه پیغمبر دوازده اند
ومضمون بعضی ازین احادیث وبسیار حدیثهای این که ایشان ذکر
نکرده اند وغیر ایشان از مخالفان نقل نموده اند که خلافت آن امامان ٢ آنستم
عالیشان منتهی است تا بروز قیامت ازانجمله انست که احمد بن حنبل
در مسند خود روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده النجوم امان لاهل
السماء فاذا ذهبت النجوم ذهبوا واهل بیتی امان لاهل الارض
فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض یعنی ستارگان امانند
ازبرای اهل آسمان پس هرگاه ستارگان بروند اهل آسمان نیز خواهند
رفت واهل بیت من امامانند ازبرای اهل زمین پس چون بروند
اهل بیت من اهل زمین نیز خواهند رفت وسدی در تفسیر حضرت حق

حق تعالی

حضرت حق تعالی که میفرماید وجعلها کلمة باقیة فی عقبه میگوید که ان عقبه
آل محمد علیه السلام وابن تفسیر موافق تفسیر اهل بیت من علیهم السلام
که ابن بابویه نقل میکند در باب ما اخبر به سید العابدین علی بن الحسین علیهما
السلام باسناد از امیر المومنین صلوات الله علیه که انحضرت فرمود فینا
نزلت هذه الایه وجعلها کلمة باقیة فی عقبه والامامة فی عقب الحسین
الی یوم القیمة ودر اخر های باب ما روی عن الصادق جعفر بن محمد علیهما
السلام روایت میکند که حضرت امام جعفر علیهما السلام در جواب منفضل
بن عمر گفت در حالتی که او از تفسیر همین ایه پرسیده که یعنی بذلك الامامه
جعلها الله تعالی فی عقب الحسین الی یوم القیمة ودرین باب که مراد
از کلمه باقیه معنی مذکور است از طرفین حدیث بسیار است لیس معلوم شود
که شیعه وسنی اتفاق دارند که زمان امامت وخلافت حضرت رسول علیه | حجة ۲
السلام بقیامت متصل است وسابقا مذکور شد که بیشتر از ظهور ان بزرگوار
حضرت ابن عصفور بجل جلاله کسی امام نبودند از ائمه الطاهرین علیهم السلام
قایل نشده بوجهی کسی ازیزرگ که از حضرت الله تعالی و زمان دولت

وسلطنت آنحضرت را بروجهی که معوّل علیه است زیاده از سیصد و نه سال
نقل نکرده اند گنجایش ندارد و حال آنکه حضرت در ضمن حدیث دوازدهم روایت
فرموده اند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه بعد از حضرت صاحب الامر علیه
السلام سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد پس چون مدت
پادشاهی آنحضرت تمام شود حضرت امیر المومنین علیه السلام ظاهر شود
و نوبت پادشاهی آنحضرت باشد آیا حضرت آخوند هیچ فکر نکرده اند در این روایت
را چون جمع میکنند و چه گونه توفیق مینماید با حدیث دوازدهم که نقل فرموده اند
و در آن مذکور است که امام حسین علیه السلام فرمود که اول کسی که زمین
شکافته شود و بیرون آید پیش از قیام قیامت من باشم بیرون
آمدن که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیر المومنین و ظاهر
شدن قایم اهل البیت علیهم السلام امّا آنچه بعضی از محدثین
ما از معلّی بن خنیس و زید شحّام روایت کرده اند از حضرت امام جعفر
علیه السلام که آن حضرت فرموده انّ اوّل من یکرّ فی الرجعة الحسین
بن علی علیهما السلام فیمکث فی الارض اربعین الف سنة حتی

پس نود و چهار هزار سال بیشتر پادشاهی آن سه سرور در میان سیصد و نه سال هم

یسقط

بیفقط حاجبا علی علیه معارضه با احادیث صحیح بسیار نمینماید اگر از
روی فرض کسی قایل شود زمان پادشاهی حضرت صاحب مثل آن
خواهد بود آخر هیچ وجه حدیث نود وچهار هزار سال پادشاهی امیر
المومنین علیهما السلام را با آن نتوان جمع نمیتوان کرد و حال آنکه باتفاق بعد از
ظهور صاحب الزمان اول کسی که رجع خواهد کرد بدنیا حضرت امام حسین
خواهد بود و بعد از رحلت حضرت صاحب آنحضرت وفات خواهد یافت و باید
دانست که جمعی از علمای امامیه دلیلی عقلی که مستنبط است از دلیلی نقلی در این
باب که بعد از رحلت حضرت علیه السلام بیفاصله ظهور قیامت خواهد
بود در کتابهای خود ایراد نموده اند از انجمله صاحب کتاب انیس المؤمنین
میگوید که بمقتضای لولاک لما خلقت الافلاک خلق زمانه از
نور محمدی صلی الله علیه و آله ممتنع است و عالم ببرکت آن نور قایم است
چنانکه حضرت رسول فرموده هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی
فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی امر دین و مردمان
باقیست تا آن زمان که بگذرد در میان ایشان دوازده خلیفه که همه از

از قریش باشند وچون دنیا از فیض نفر محمدی که بمهدی علیه السلام
انتقال یافته عاری شود بموجب فحصوه فلاخیر فی العیش بعد المهدی
سلسله انتظام دنیا منقطع گردد اکو حضرت آخند ازان دو حدیث
در یکی مذکورست که یکون بعد القایم اثنی عشر مهدیا ودر دیگری
واقعست که ان منا بعد القایم احد عشر مهدیا من ولد الحسین گمان
کرده اند که بعد از رحلت حضرت حجت مدتها دنیا برقرار خواهد بود وقطع
نظر از اختلاف این دو حدیث باید حضرت اخند بدانند که شیخ
ابو محمد بن شاذان در باب حدیث اوّل میفرماید که علی تقدیر
صحتها ای یکون بعد ظهور القایم علیه السلام اثنی عشر مهدیا
وهمین شیخ عالیشان بسند صحیح روایت میکند از حسن بن علی
خزاز که او گفت دخل ابن ابی حمزه علی ابی الحسن الرضا علیه
السلام فقال انت امام قال نعم فقال له انی سمعت جدک جعفر
بن محمد علیهما السلام یقول لا یکون الامام الا وله عقب فقال
علیه السلام انسیت ام تناسیت یا شیخ لیس هکذا قال جدی

اعلم

انما قال لا یکون الامام الا ولد عقب الا الامام الذی یخرج علیه
السلام علیه الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فانه لا عقب
له فقال صدقت جعلت فداک هکذا سمعت جدک یقول
یعنی حسن بن علی خزاز گفت در آمدم بمجلس حضرت امام رضا علیه
ابن ابی حمزه و با آنحضرت گفت تو امامی آنحضرت فرمود که بلی من امامم
گفت من از جدت جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که میگفت امام
نمیباشد مگر آنکه او را فرزند میباشد امام علیه السلام فرمود که آیا فراموش
کرده یا خود را فراموش کار مینمائی ای شیخ همچنین نگفت جدم خبر بی
بلکه جدم فرمود امام نمیباشد الا آنکه او را فرزند میباشد
مگر آنکه امامی که حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بیرون خواهد
آمد بر وی و رجعت خواهد کرد در زمان او پس بدرستی که او را فرزند
نخواهد بود ابن ابی حمزه چون این سخن از آنحضرت شنید گفت راست
گفتی فدای تو شوم از جدت همچنین شنیدم که بیان فرمودی یعنی راقم این
میگوید که این کمترین خبر معتبر مدینة الشیعه و جزیره اخضر و بحر ابیض را

که دران مذکور است که حضرت صاحب الزمان علیه السلام چند فرزند است
با این حدیث صحیح در کتاب ریاض المؤمنین توفیق نموده هر که خواهد
که بران اطلاع یابد بکتاب مذکور رجوع نماید باید دانست که این حدیث شیخ ابو
جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب الغیبه با اندک اختلاف عبارتی در اواسط
آن کتاب روایت کرده و بعضی این چند حدیث صحیح وارد است که آنحضرت را
فرزند نخواهد بود دیگر آنکه حضرت آخند در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند
که شیطان با اصحابش با حضرت امیر المؤمنین و اصحاب آنحضرت
جنگ کنند و اصحاب آنحضرت را شکست دهد قطع نظر از ان کرده
که ضعیف السند است و محل اعتماد نیست آیا کسی از شیعه راضی میشود با
با اینکه در زمان دولت حضرت صاحب الزمان در حالتی که حضرت
امیر المؤمنین با اصحاب خود باشند اصحاب آنحضرت از شیطان و اصحاب
او شکست خورند و آخر ابری پیدا شود و پیغمبر را به بینند و برگردد ملکی
شیطان کور بود و امیر المؤمنین را نمیدید و مکر حضرت آخند که از شجاعت
حضرت امیر المؤمنین تنزل داشته یا گمان میبرند که شیطان از غایت شجاعت

آنحضرت

از ایشان را وانگذاریم و مجموع را لباس حیات پوشانیده محشور
گردانیم دیگر آنکه در ضمن همین حدیث سیزدهم نوشته اند که از جمله اجماعیات
شیعه است که پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلام جمعی از
نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان از برای آنکه
بدولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن شود و بعضی از نیکیهای ایشان
در دنیا بایشان برسد و بدان از برای آنکه از ایشان بکشند و آن ذلتی
که میخواستند که باهل بیت برسد اضعاف آنرا در دست ایشان به
ببینند و نیکان از ~~ایشان~~ از ایشان انتقام بکشند اما سایر
مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت که محشور شوند زیرا
که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر
کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر خلق
ایشان را بحال خود میگذارند هرگاه حضرت آخوندی دانسته اند که این از
جمله اجماعیات شیعه است نوشتن مضمون الحدیث شاذ ضعیف است
که هر که هست مرگی و کشته شدنی از برای او هست چه تقریب داشت

دروا

در واقع اینهمه مختلفات ومتضادات در رجعت که حقیقة از مسایل
اصول است میتوان نوشت مگر حضرت آخوند ندانسته اند که نوشتن احادیث
مختلفه از برای عوام در رسالتی روا است که بجا رعایت طریقه توضیح وترجیح
نمایند نه اینکه حدیثی چند بنویسند مخالف هم که باعث گمراهی وفساد
اعتقادات بیچارگان شوند طریقه نقل احادیث متضاده را از شیخ طوسی
رحمة الله علیه میبایست آموخت که در کتاب مستطاب تهذیب اگر آنکه
احادیث نقل فرموده بعضی را از آن ضعیف شمرده وبعضی را محمول
بر تقیه گرفته با آنکه تالیف آن کتاب از جهت خواص است نه از برای
عوام دیگر دلیل بر ضعف آن روایت که هر که هست مرکبی وکننده بیدینی
از برای او هست بسیار است گر بعضی را از آن حضرت آخوند خود
نقل فرموده اند یکی از آنجمله دعا بیست که ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب
مصباح الزایر روایت کرده وآنکه حضرت آخوند نوشته اند که اکثر
علمای ما دعوای حقیت رجعت کرده اند منافی است حال وملایم مقال
مدعیان فضل وکمال نیست مخالفان میگویند شنیدم اینطور

دعوایی میکنند خواص و عوام شیعه هم در حقیت رجعت اتفاق دارند و
هیچکس از ایشان در این معنی شبهه ندارد و هر که او را در حقیت
رجعت شک و شبهه باشد او را شیعه نمیدانند بلکه مسلمانش هم
نمیخوانند و اگر فرض کنیم که بیخبری از اخبار و احادیث اهل البیت علیهم
السلام یا جاهلی عالم نام انکار رجعت نماید آن خرق اجماع است
و ضرر با جماع نمیرساند بلکه انکار ضروری دین است نعوذ بالله من
ذلک و بر ظاهر است که این طور کسی غافل شده است از آنکه حضرت
امام جعفر علیه السلام فرموده است تلک القدرة و لا ینکرها
الا کافر ایضاً بسند صحیح وارد است از ابوحمزه ثمالی رضی الله عنه
که گفت کنت عند ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام
ذات یوم فلما تفرق من کان عنده قال یا ابا حمزة من المحتوم
الذی حتمه الله تعالی قیام قائمنا فمن شک فیما اقول لقی الله
وهو کافر به و جاحد له و از چند حدیث دیگر هم استفاده میشود
که منکر رجعت کافر است دیگر در باب بعضی از نقلهای حضرت آخوند

واخبار

واخبار ضعیفه غیر معتبره که روایت فرموده اند سخن بسیار است

و دلیل برینکه عالم بوجود فایض الجود حضرت قایم علیه السلام قایم

وچون آنحضرت رحلت میکند سلسله نظام وانتظام عالم ازهم میگسلد

وقیامت آشکار میشود پس بنابر حال آنحضرت آخوند ترک

تکبر کنند فرموده خود را بمجتهدین رسانند وازو حدیث بشنوند

وبعضی از فوائد علامه خود شنیده اند نیز اعتماد نکنند ظاهرا از روی

ایشان بهتر باشد وبا آنکه عوام در پیش قبر والد مرحوم ایشان

سجده میکنند وبر دور آن قبر میگردند دل خوش ندارند وکتاب

فضایح المبتدعه را مطالعه نمایند وبکثرت هجوم عوام ودست وپا

بوسیدن معمور نگردند مگر احادیثی را که در باب دست وپا بوسیدن

وارد است حضرت آخوند ندیده اند ونیافته اند که این علامت تکبر

ونفسانیت ودوستی دنیا وحب ریاست است وندیده اند که مصافحه

سنت است آنحضرت آخوند کتاب الرد علی اصحاب الحلاج را

مطالعه نفرموده اند نمیدانستند که پیغمبر از پیغمبر وامام کوا از رسانیدن ایام

ملا میر محمد ... | ملا اسدالله ...
ملا حسن ... | ملا محمد جعفر ...
ملا عبد الکریم ... | میرزا ...
ملا عبد الغفار ... | ملا صادق ...
میرزا علینقی ... | ...
علینقی شیخ آباد ... | ملا ...
میرزا ابراهیم ... | میرزا ...
محمد ... | ...

روا است دست و پا بوسیدن پس باید که حضرت اخند در حال عوام
نظر کنند و عبرت گیرند بسیار میباشد که شخصی در اصفهان
بر گوساله ناقص دستی ~~[illegible]~~ جل رنگینی می اندازد و ان گوساله را
کاو امام رضا نام میکنند عوام کالانعام دست بر اعضای ان گوساله
میمالند و بوسه میکنند و ان گوساله را اطراف و زیارت میکنند
توقع انکه حضرت اخند از کلمه الحق نرنجند امید انکه خداوند
عالمیان جمیع شیعیان را بشرف تقبیل پای مبارک حضرت
صاحب الزمان سرافراز گرداند بمنه وجوده و مباد بخاطر عاطر
رسد که ازین چند کلمه که درین رساله وجیزه قلمی شده کسی
از معتقدان و مقیدان ایشان از ایشان رغبت خواهند کرد الا نکه
شیعه و مقید بهم خواهد رسانید باید دل فارغ دارند و یقین
بدانند که جمیع ان ریشان دو سه قسم اند اول جماعتی اند که هر
از ما بیزار نگردند و هم اینها بیند که همین نان و حلوا بیند
و منتظر اند که اگر از جایی زری بیارند از ان قدری بربایند

بهم طالب

بسم طایفه اند که در تعصب پا قایم دارند که اگر حضرت صاحب علیه السلام

ظهور کرده باشد جانب حضرت آخوند را از دست نمیگذارند که بطرف آنحضرت

رجوع آرند و اگر فرض کنیم که مریدان و معتقدان آن دانشمند همه بی غرض

و صاحب انصاف و تمیز باشند همگی کجا بر این غلطها اطلاع خواهند یافت

و رو از آن صاحب بی کمال کی بر خواهند تافت بخاطر فاتر میرسد که درین

مقام بر بعضی دیگر از غفلتهای که از حضرت آخوند صدور یافته وی باید

آنجناب را از روی خیرخواهی مطلع سازد یکی آنست که حضرت آخوند

مذمت غنا و فاعل و سامعش بسیار کرده اند و میکنند و زبان مریدان

حلاج را نسبت بخود دراز کردانیده اند و از بسیار کسی از ایشان

میشنویم که میگویند حضرت آخوند قایل شده اند که باتفاق علمای

شیعه غنا حرام است و از احادیث ظاهر میشود که از گناهان کبیره است حال

اینکه بعمر شریف آخوند معصوم یعنی ملا محمد تقی بن ملا مجلسی که پدر حمیده

گوهر حضرت آخوند ملا محمد باقر است صرف غنا شده متقی بشاه میرک

نرگس مطرب و خواننده و خواننده مغنی پشت سرای مطربان دو فقیان

برپا کنند که در مجالس عقد ونکاح وضیافت وغیر آن البته بتکلف آخند مرحوم
چند تن از ایشان حاضر شوند و بجهت آخند مرحوم خوانندگی ونغمه
سرایی کنند وغنا وسرود بکار برند وهنگامه مارا آخند مرحوم
درین ولایت کم کرد اند ومدتهای بمهدی میر قاسم ذاکر او
اوقات کذرانیده بود از انجهت بود که دوستی غنا ودر دلش جاکرفته
بود الحال فوت شده دلبند ش مارا وطریقه مارا مذمت میکنند انتهی پس
اکر حضرت آخند در باب غنا ساکت میشدند ودر قضیحت او
سوای والد مرحوم خود سعی وکوشش نمیکردند در عالم مصلحت
کزینی بهتر بود چون چند دور نکذشته بود که اسمعیل مرد مانرا
فراموش شده باشد وانکه بعضی از مریدان حضرت آخند میکویند
که در وقت فوت شدن آخند مرحوم از شنیدن غنا توبه کرد
حرف توبه روایت است وشنیدن غنا درایت هیچکس
از اهل دین روایت را بر درایت اختیار نمیکنند وبر فرض
ثبوت این دعوی بالانکه چندین هزار تن در شنیدن غنا و

متمسک بند

بقول آخوند چه جا ده میتوان کرد یکی مریدان مذکور حدیث مذمتی را نشنیده اند

واگر در باب مریدی حلاج اینطور دعوایی کنند در آن باب نیز همین جواب جاری

میکردد دیگر مریدان حلاج میگویند که حضرت آخوند ملا محمد باقر حدیثها در مذمت

ما نقل کرده حتی حدیثی روایت نموده که در آن مذکور است که حضرت امام علی نقی علیه

السلام فرمود که من ذهب الی زیارة احد منهم حیّاً او میّتاً فکانّما ذهب الی

زیارة الشیطان وعبادة الاوثان یعنی هر که بزیارت یکی از ایشان برود

پس حضرت م گویا بزیارت شیطان و پرستیدن بتان رفته آخوند میبایست که اینطور حدیثها را

نقل نکنند یا اگر نقل کنند ترک زیارت آخوند مرحوم نمایند و باعث رغبت

عوام بزیارت والعالی مقام نشوند چون شدت مبالغه آخوند مرحوم در تصوف

بمرتبه بود که پنهان نمیتوان داشت و کتاب توضیح المشربین و تنقیح المذهبین

و کتاب اصل اصول فصول التوضیح در میان مردمان بسیار است تا بحدی

که امکان دارد که هزار نسخه از آن دو کتاب در اصفهان بنیته باشد و عوام

بخوانند و میدانند که آخوند مرحوم بچه طریق و تعصب حسین منصور

حلاج کافر ساحر نسبت ببزرگان علمای شیعه که در عالم دیده اند یا بچه مرتبه

بی‌ادبانه سخن گفته و آن دو کتاب هر دو مشتمل‌اند بر مناظره که در نفی و اثبات و
حقیّت و بطلان تصوّف در میان ملّا محمد طاهر شیخ الاسلام دار المؤمنین قم و
آخوند مرحوم وقوع یافته و آن بی‌بنیه جرأت که در جایی از آن رساله که شیخ الاسلام مذکور
در ضمن بیان حال منصور بن حلّاج از کتاب اقتصاد شیخ ابوجعفر طوسی رضوان
الله علیه و آله و کتاب الغیبه او و کتاب اعتقادات ابن بابویه رحمه الله علیه و از
شیخ مفید و دیگران از علمای امامیه قدس الله اسرارهم مطاعن حلّاج را نقل نموده
جهله آخوند مرحوم در جواب نوشته که عجب از مولانا که اقوالی غیر معلوم که جمعی از جهله
دهند اینها را هم نسبت بجمعی را حجّت مذمّت سازند یا آنکه اخباری را که در کتب اربعه است
اکثر از علمای بجهت جهل یا احوال راویان طرح نموده‌اند و جمعی کثیر با خبار
آحاد صحاح عمل ننموده‌اند بمجرّد آنکه مجهولی قبایحه از مزخرفات در کتابی
مجهول نقل نماید اینها را حجّت ساختن محض جهالت است والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم و دیگر می‌بینید ابن حلّاج میگوید پس مشخص است
که آنکه حضرت رضی در رساله که در مذمّت حکما و مذمّت ما نوشته و
فرموده که و ایاک وان تظنّ بالوالد العلامة نور الله ضریحه ان کان من

الصوفیه

الصوفيه او يعتقد مسالكهم وهذه اهبهم حاشاه عن ذلك عن ابليت لنك

ويخذليت بي فرهنگ شايد كسي كه بحال آخوند مرحوم مطلع نباشد و

والمنظور كتابهارا نديده باشد اين سخن را باور كند در واقع حق است

اين سخن هر گاه مردي در دار المؤمنين قم از جهت هدايت عوام آن بلده

رساله بنويسد وعلي يك ناي از ميدان صلاح دن رساله را از المو فهديده

چند شهر بگرداند و چند تن از علماء بنمايد و هيچكس از ايشان متوجه

او نشود و بعد از انكه باصفهان آورده باخوند مرحوم بنمايد آخوند بو ان

چسبيده انها در جواب بنويسد كه هركه از اهل دين از ايل پليد ننگشت

عبرت بدندان كيرد واخر باين سخن روايت وان تنطق بالولد العلامة

كوا (((از عقلا راضي مليتوان كرد كه حضرت آخوند خبر ندارد با فلوس كرده اند

آمدن شيخ علي نقي رحمه الله را باصفهان و در خانه آخوند مرحوم فرود آمدن

و شكايت كردن آخوند مرحوم از اين فقير و ملاقات نمودن اين ضعيف

با شيخ مذكور و بعد از ان در مسجد جمعه خدمت آخوند مرحوم رسيدن و مباحثه

نمايند

رو داده اند كه حضرت آخوند خبر نداريد از سعيد اي قاري تحقيق

نمایند و این مباحثه را ازین کتابی کرده‌اند مطالعه میتوان کرد هر صاحب معنوی
مبه اند که فایده که اخند مرحوم از مطالعه کتاب فتوحات مکی که از کل
مصنفات محی الدین عربیست و دیگر کتابهای او یافته بود این بود که در
لاف کزاف زدن از طایفه متصلفه قصب السبق میربود اگر حضرت
اخند خواهند که تذکر آن نمایند فایده دوازدهم را در شرح فارسی
که اخند مرحوم بتوفیقه نوشته مطالعه فرمایند اینجا که میگوید انجم مختصر آن
اینست که در شبی سنه بست و دادم و حضرت سید المرسلین را
صلی الله علیه و آله در واقعه دیدم بعد ازین عبارت اخند مرحوم است
بزیاده و نقصان که میگوید و من از دهشت آن واقعه بیدار شدم
شروع نمودم در تدبر در آیه که بآن رسیده بودم شروع شد در حقایق
آن آیه و هر چند بیشتر تفکر میکردم بیشتر ظاهر میشد و بعضی حق سبحانه
و تعالی که اغراق نکرده‌ام و در همین فایده حضرت الله تعالی صدق و
مکذب بش را در قسم خود ظاهر ساخته اینجا که میگوید مادر محمد
بن علی بن ابی طالب علیه السلام از اسیران لشکر مسیلمه کذاب

بالله علوم لا تحصی
ولا تعد بیکبار ریخت
بر من که اگر در مدت
عمر خواهم که شرح شمه
از آن کنم نتوانم و همچنین
هر آیه که ملاحظه مینمودم
فایض علوم بسیار ...

بود حکایت تهمت زدن خالد ولید بر قبیله بنی حنیفه که ایشان مرتد
شده اند و کشتن مردان آن قبیله که همه شیعه بوده اند و زنان و فرزندان
ایشان را اسیر کردن و بمدینه آوردن در بسیار کتابی از کتب مناقب
مسطور است کسانی که از علوم ظاهری تا باطنی بیخبر اند و این قسم لا فهما
میشنوند و بر طبق آن قسم میخورند حضرت الله تعالی همچنین زود
ایشان را رسوا میکند و بر قلم ایشان اینطور خطاها جاری میگرداند
تا ارباب دین و دیانت اینطور کسان را بشناسند و بلاف زدنهای
ایشان فریب نخورند اما تا کسی مانند محی الدین اینطور لا فهما
نزنند چون مشهور شود که تا زنده باشد سفیهان او را مطیع و بنده
باشند و بعد از فوتش سفها قبرش را مانند قبر محی الدین
بت خود ساخته در پیش آن چون بت پرستان سجده کنند اگر حضرت
اخند را دیده ای منظور هم بوده که نداری دامن کین بنود البته در
مقبره چهل دختران را مسدود مینمود هر که اعتقاد بمذهب شیعه دارد
میداند که علوم غیر انبیا و اوصیا به تعلیم و تعلّم میسر نشود نه بکشف

اگر حضرت اخند خواهند که اینطور لافها و غلطها را ازان کتاب [کتاب] بیرون

کنند بغایت مشکل است زیرا که هیچ نسخه آن ملک نشده است و اگر از روی

فرض این گونه غلطها را ازان کتاب توانستند بدر کردن با مناظره [٢] غلطهای که کرده [٢]

که نموده با ملا محمد طاهر شیخ الاسلام دار المومنین قم چه چاره میتوان

کردن چه حال کتاب اصول الفصول را باید که حضرت اخند مطالعه

فرمایند که نسبت بکتاب توضیح المشربین و کتاب فضایح المبتدعه

مختصر است خصوصا فصل دویم را از باب هجدهم آن کتاب بنظر در آورند

که در ان فصل اخند مرحوم دو جا قسم یاد کرده و در همان مقام

نعوذ بالله تعالی چنین غلط ازو سر زده یکی آنست که قسم بخورد

که من تعصب محی الدین نمیکشم و از همان مناظره بلکه از همان فصل

ظاهر میشود که تا چه مرتبه در تعصب او کوشش دارد و جای دیگر را

همان فصل قسم میخورد باین عبارت که والله که این معنی حق است

و این فقیر را و جمعی کثیر از فقرا که باین فقیر میگفتند [میبودند] ایشان را

نیز مکاشفات عظیم حاصل [شد ٢] شده که کتاب در رد این طایفه

اگر مولانا را در رد این [٢]
باشد ما بلد و ...
بر ما صحبت مشغول شود
اگر او را حاصل نشود ...

تصنیف

تصنیف نماید و در همان مقام اینهم که صاحب کشف و کرامات غلط کرده
شعر شیخ بهاء الدین را از ردیف و قافیه انداخته باین روش نوشته بیت
که شعر: نه اصول محکم آمد نه فروع شرم بادت از خدا و از رسول غلطها
که اخوند مرحوم در آن مناظره کرده بسیار است هر چند عیب بر رای ایشان عیب
نمیباشد امّا در آن مبالغه نمودن هم تا باین مرتبه خوب نیست که
کسانیکه بدروغگویی شهرت کنند مقدمه همین فصل دویم از باب
هجدهم جا بمینه که اخوند مرحوم تا چه مرتبه متعصب این طایفه بکینه
آن مقدمه اینست که خطاب با ملا محمد طاهر کرده میگوید که اگر مولانا
بحال خود مطلع شود یقین شکم خود را چاک خواهد کرد چه جای
گریبان تا بحرد این او بعض میگوید اهل انصاف باید ملاحظه
ملاحظه نمایند که اخوند مرحوم که بریاضات و مجاهدات صاحب
کشف و کرامات شده و علمهای لا تحصی و لا تعد او را بکشف
حاصل گشته با مرد فاضلی که سابقا کمال آشنایی و دوستی با او داشته
بتعصب اولیای جبت و طاغوت بچه عنوان خطاب نموده پس

مشخص شد که آنچه فرزند دلبندش نوشته است والد ک وان قطن با
بالوالد العلامه نور الله ضریحه انه کان من الصوفیة او یعتقد مسالکهم
ومذاهبهم نا باطل این فقره تمام غلط است دیگر معجزات عظیم که در مجلد
جامع بوستان آخند مرحوم از حلاج ساحر کافر واز بایزید پلید
وامثال ایشان روایت میکرد ومشهور عالم شده چه صورت دارد
مثل آنکه سنه ان در زمین ابراهیم پای حلاج کل اخت وکودکی در بهو
بامر بایزید بند شده که هنوز عوام کالانعام هرجا که می نشینند از برای
هم نقل میکنند وبسخن آخند مرحوم باولیای ابلیس بدوستی بر تلبیس ابلیس
میورزند الحق از صاحب کتاب فضایح المبتدعه در کتاب مذکور
بتفصیل مسطور ساخته اگر کسی خواهد که غایت تعجب آخند مرحوم
را ونهایت غلو بیشش را در آن باب بداند وکتاب توضیح المشتبهین
وکتاب فضایح المبتدعه را که طولی دارند نتوانند تمام مطالعه
کردن کتاب اصول الفصول را که مختصر است سه باب بخوانند تا حقیقت
حال بر او ظاهر گردد دیگر بعضی از مریدان حلاج وبایزید میگویند

نصیحت [illegible]

گر اخوند مرحوم بوسیله ما پیروی طریقه ما و هر روز بر منبر بر آمدن و تعریف
حسین منصور حلاج و بایزید و امثال ایشان کردن و کشف و کرامات
از ایشان نقل نمودن و خود دعوای کشف و کرامات کردن عوام کل
اصفهان را مایل بخود ساخت و الا با کدام یک از فضلای عصر برابری
میتوانست کرد پس هرگاه اخوند مرحوم بوسیله ما و طریقه ما عوام را
تابع خود ساخته باشد و هنگامه از برای اولاد خود گرم نموده باشد
سزاوار نباشد که حضرت اخوند ما را و طریقه ما را مذمت کند الحق که
فضلای اصفهان استادان اخوند مرحوم بودند چنانچه از برای ایشان
صندوق و کتب و پایگاه نساختند و مردم فن ایشان را شبیه براق
مثل که امام را دنیای عظیم الشان نکرده اند در واقع راست میگویند
محال آنکه بعضی از فضلای این دیار با کمال علم در زهد نیز مرتبه مرتبه
علیا داشتند از جمله امیر سید احمد و امیر محمد باقر علیهما رحمه الله
رب العباد در مدت عمر مطلق دستش بدرهم دنیا و فلوس نرسیده
بود شنیدم از حکایت حکیم شفائی را حضرت اخوند نشنیده اند بافراموش

کرده اند که بعد از آنکه آخوند مرحوم در میان عوام شهرت تمام کرده بود
اعتبار عظیم بهم رسانیده در مجمعی که این فقیر حاضر بود بعضی از دانشمندان
با حکیم مذکور بحثی از منطق در میان داشتند آخوند مرحوم خواست دخلی
کند حکیم بعد از کلمات درشت و رکیک گفت ای نا طالب علم مطلب این بود
که خود را در سواکنی و حضار بدانند که شرح شمسیه نخوانده ای از این جهت
بود که چون حکیم رحلت کرد در همان ساعت آخوند مرحوم بر منبر برآمد
برو لعنت کرد و میتواند بود که این لعنت کردن را سبب دیگر نیز
باشد آن سبب این است که حکیم گفته بود که تونهایی که در خانهٔ کاشفانیه
همه دیوانه اند و کونهایی که در منزل ملا مجلسی مسخره و اولاد و
و احفاد او بینی تمام سال و سنه حکایت غریبه جامع این اربعین
میگوید که روزی یکی از شاگردان عمده حضرت آخوند با این
فقیر رسیده خشونت آغاز کرد و گفت تو امیرسی که بر آخوند ما
رد بنویسی و معلوم میشود که این اربعین را ندیده و چون کتاب
مذکور را دید گفت چرا نام میبردی این فقیر در جواب گفت مکتوبست

رجال را ندیده و نمیدانی که متبحران این علم در باره بعضی از انها
که با ایشان معاصر بوده اند چه گفته اند معترض مذکور کتابی در زیر
بغل داشت این شکسته ازو پرسید که این چه کتاب است گفت این کتاب
عین الحیوة است که اخند ما تصنیف کرده ازو گرفته گشودم
از اتفاقات حسنه انکه در اول صفحه اول نوشته شده بود که ششم
بیان خطای اجتهاد مجتهدین است که مجتهدی رایی اختیار کرده
باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا داند جایز است که بیان خطای او
نماید و دلایل بر بطلان او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله
علیهم بیان خطای معاصرین و علمای گذشته میکرده اند گفتم ایا اندیشه
که درین خلاف کرده اند که در مذهب شیعه اجتهاد میباشد یا
نمیباشد بنا بر قولی که میباشد و بر فرضی که اخند تو مجتهد
باشد حال انکه مصراع ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است هرگاه اخند
تو در حدیث غلطها کرده باشد و حدیثی چند که هیچکس از علمای
اعتبار نکرده آخند تو آن احادیث را نقل کرده باشد و باعث حیرت

عوام بلکه بسبب گمراهی ایشان شده باشد خصوصا معنی بعضی از آن
احادیث را عمدا تغییر و تحریف نموده باشند البته شایسته نیست
و بر هر کس که وقوفی بر احادیث دارد چون بر آن اطلاع یابد واجب
بود که عوام را دستگیری کرده خطاهای او را ظاهر سازد و آنچه آخوند حکم
بملا محمد طاهر شیخ الاسلام دار المؤمنین قم نوشته که اگر مولانا بر حال
خود مطلع شود یقینی که شکم خود را چاک خواهد کرد چه جای
گریبان تا بیادش آوردم چون فتوی آخوندش را دید و این سخنان
شنید خاموش گشت کانما القم حجرا و کتابش را از من گرفته
در گذشت و از جمله غلطهای که حضرت آخوند در حدیث کرده اند
یکی اینست که در کتاب مذکور بیشتر از فقره من بوده بلکه تمامی از یک
سفحه حدیثی را بر وجهی معنی نوشته اند که با مذهب شیعه موافقت
ندارد و آن حدیث اینست که از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اذا رایتم اهل البدع
والریب من بعدی فاظهروا البراءة منهم واکثروا من سبهم و

والق

والقول فیهم والوقیعة وباهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام
ویحذرهم الناس ولا یتعلمون من بدعهم یکتب الله لکم بذلک الحسنات
ویرفع لکم به الدرجات فی الآخرة اگرچه حضرت آخوند عبارت حدیث را
ذکر ننموده اند اما معنی انرا بر نهج قلمی فرموده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود که هرگاه ببینید اهل بدعت را بعد از من
پس اظهار کنید بیزاری از ایشان وبیشتر ناسزا و دشنام بسیار
بدهید واز مذمت وبطلان ایشان سخن بسیار بگویید بلکه اگر ضرور
شود بهتان هم نسبت بایشان بگویید تا طمع نکنند در فاسد کردن
اسلام واز بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای شما بسبب
این دفع بدعت حسنات بسیار بنویسد وبلند گرداند درجات
شما را در آخرت وظاهرست که حضرات آخوند نفهمیده اند که لفظ باهتوهم
این معنی ندارد که بهتان بر ایشان ببندید بلکه همچنین که علمای
لغت ضبط نموده اند بمعنی مباهته هما قته است یعنی با ایشان سخت دشمنی
کنید نه اینکه بر ایشان بهتان ببندید ومعلوم است که بهتان زدن

بر هیچکس روا نیست و هیچ فرقه از فرق اسلامیه بجواز آن قایل
نشده اند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم القصه بر شیعیان
سعادت مآل مخفی نماند که سنیان قایلند که حضرت مهدی علیه
السلام از نسل حضرت امام حسین است صلوات الله علیه و در آخر الزمان
ظهور خواهد فرمود و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود اما بعضی
از ایشان قایل نیستند بوجود آنحضرت درین زمان و در طول
عمر آن سرور استبعاد مینمایند پس بدان ای عزیز که همچنانکه
ملاحده بوجود حضرت حق تعالی قایل نیستند ضرر بدین ما ندارد
عدم قول ایشان نیز بوجود حضرت حجت علیه السلام نقصان
بمذهب ما نمیرساند و در جواب استبعادی که در طول عمر آن حضرت
مینمایند از قول علمای ایشان درین مختصر همین کافیست که این
گنجی شافعی و صاحب فصول المهمه مالکی که از بزرگان علمای
ایشانند گفته اند که این استبعاد نامعقول است چرا که امری است
ممکن بالکل واقع هم است در جواب ایشان همین بس است درین رساله

عامر

اهل بيتي ان تمسكتم بهالن تضلوا ابدا معاشر الناس انى منذر وعلى

هاد والعاقبة للمتقين والحمد لله رب العالمين

تم هذا المختصر الموسوم بكفاية المهتدي

في معرفة المهدي في تاريخ شهر

جمادى الاخر سنه ١٥

كاتب الفقير ...

س ا ا ا ا ا ا

م م م م م م م م

م م م

ابتاع كتاب اربعين
بقرانی
بتاريخ يوم جمعه
هفتم شهر ربيع
الثاني في سنه
هزار و سيصد و پانزده
من هجرة خاتم النبيين صلعم
عشية
١٣١٥

محرم الحرام صفر ربيع الاول ربيع الثاني جمادى الاول جمادى الثاني رجب
شعبان رمضان شوال ذي القعده ذي الحجه

468